

فصلنامه زنان شماره ۳۴ _ بهمن ۱۳۹۳

Quarterly journal No. 34 - February 2015

فصلنامه
زنان
مارس



فهرست مطالب

- ۴ < مبارزه‌ی متشکل، انقلابی و گسترده‌ی زنان ضامن پیروزی است!
- ۸ < جنبش زنان و مسأله‌ی رهایی
- ۱۱ < مصاحبه‌ی جینها با شهرزاد مجاب
- ۱۳ < مزد به کار خانگی
- ۱۴ < زنان، طبقه و نژاد
- ۲۱ < زنان، انرژی و انباشت سرمایه!
- ۲۳ < پایان بخشیدن به خشونت علیه زنان!
- ۳۰ < قتل ناموسی
- ۳۴ < مصاحبه‌ی جینها با شهرزاد مجاب - به زبان انگلیسی

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفا نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برای ما بفرستید! ارسال مطالب برای نشریه: zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسندگان آن است.

هشت مارس

نشریه سازمان زنان
هشت مارس
(ایران - افغانستان)

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان
فریدا فراز
فریدا امیرخیزی
طرح روی جلد: سمیرا



مبارزه‌ی متشکل، انقلابی و گسترده‌ی زنان ضامن پیروزی است!

پتانسیل انقلابی زنان هراس دارند. این یورش تنها یک سلسله اعمال سرکوب‌گرانه علیه زنان نیست بلکه اجزا و مولفه‌های مختلف یک عملکرد سیستماتیک است که در نظر دارد زنان جامعه را در موقعیت به مراتب عمیق‌تری از فرودستی قرار دهد و این سیاست را در ابعادی فراتر از کشور و با نمونه‌سازی ارتجاعی حتی به سرتاسر منطقه گسترش دهد و با نیروهای واپس‌گرا و بغایت زن‌ستیز هم‌چون داعش به رقابت بپردازد.

تاریخ همین چند دهه به خوبی نشان داده است که نه تنها هویت سیاسی -ایدئولوژیک این رژیم تئوکراتیک با ستم بر زنان تعریف می‌شود بلکه در نقطه مقابل آن هر قدمی در راه رهایی زنان از جور ستم‌های پدر/مردسالارانه موقعیت این رژیم را به شدت متزلزل و بی‌ثبات می‌کند. به همین دلیل این یورش زن‌ستیزانه که شامل طرح‌های گوناگونی است، هم اهداف استراتژیک و هم فوری را در خود نهفته دارد.

طرح‌های مربوط به افزایش جمعیت و خانواده تحت نام‌های طرح جامع جمعیت، تعالی خانواده، خانواده اسلامی و محدودسازی روش‌های جلوگیری از بارداری، حرکتی است پایه‌ای که در برگزیده‌ی عرصه‌های وسیعی از محدودیت و تبعیض علیه زنان است. از یک سو راه مشارکت بیشتر زنان در جامعه را محدود می‌کند و از سوی دیگر زنانی را که از میان کوهی از محدودیت‌ها و تبعیضات جنسی، وارد اجتماع شده به درون چهاردیواری خانه برمی‌گرداند. این طرح به قوانینی منجر شده است که نه تنها کلیه امکانات و بودجه‌ها برای جلوگیری از بارداری شدن ناخواسته برداشته می‌شود بلکه هر گونه اقدامی از جانب زنان جهت کنترل بدن خود و هر گونه اقدامی جهت اداره مستقل زندگی خود به یک اقدام "غیر قانونی" منجر خواهد شد و با مجازات شلاق و زندان روبرو خواهد بود.

هشت مارس دیگری در راه است. هشت مارس روز جهانی زنان، یادآور مبارزات قهرمانانه‌ی زنان کارگر نساجی در نیویورک است که سنگ بنای مبارزه‌ی متشکل زنان در ابعاد جهانی را پی‌ریزی کردند. هشت مارس هم‌چنین یادآور مبارزه و مقاومت به یاد ماندنی زنان ایران در اولین هشت مارس بعد از به قدرت رسیدن رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی است. رژیمی که اولین حمله‌ی خود را با فرمان حجاب اجباری و سرکوب و تشدید ستم بر زنان بنا نهاد. هشت مارس یادآور مبارزات زنانی است که سلاح مبارزه را در مقابل این رژیم سرکوب‌گر به زمین نگذاشتند و در خانه و خیابان، دانشگاه و مدرسه، در زندان و... علیه پدرسالاری، فرودستی زنان و زن‌ستیزی مبارزه کردند. مبارزات زنان در سراسر جهان الهام‌بخش ما و همه آنانی است که مصمم‌اند ستم‌گری و پایه‌های فرودستی را در هم کوبند. بدون شک مبارزه‌ی سخت و دشوار در پیش است. پیروزی و رهایی واقعی ما زنان سهل و آسان نخواهد بود و راه پر پیچ و خمی را در پیش داریم. اما موقعیت و شرایط زندگی میلیون‌ها زن چه در ایران و منطقه و چه در جهان به گونه‌ای است که دیگر نمی‌توان تا این حد حقارت و فرودستی را تحمل کرد.

یورش همه جانبه علیه زنان در ایران:

در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که یورش جدی، زن‌ستیزانه و گسترده‌ای علیه زنان توسط جمهوری اسلامی ایران برنامه‌ریزی و به اجرا گذارده شده است. اگرچه سیاست‌های ستم‌گرانه و ضد زن جمهوری اسلامی از فردای قدرت‌گیری‌اش آغاز گردید، اما تهاجم لجام گسیخته‌ای که از یکی دو سال گذشته آغاز کرده را نیز نمی‌توان مورد برخورد جدی قرار نداد. بدون شک این یورش ضد حمله‌ای حساب شده از جانب سردمداران این رژیم است که از



واقعیت اینست که جنگی که از جانب جمهوری اسلامی پس از قدرت‌گیری‌اش علیه زنان آغاز شده، پایان نیافته است. یورش همه جانبه‌ی جمهوری اسلامی برای تشدید فرودستی زنان همان‌گونه که قبلا اشاره شد، تهاجمی در چارچوب جنگ کلی علیه زنان است.

طرح مربوط به "آمران به معروف و ناهیان از منکر" نه تنها به مردان خانواده بلکه به هر مأمور و وابسته به رژیم و هر عنصر عقب‌مانده‌ی ضدزنی این اجازه را می‌دهد تا کردار، رفتار و پوشش هر زنی را کنترل کند، و با پشتوانه‌ی قوانین عفاف و حجاب نقش پلیس مخصوص زنان را بازی کند.

طرح‌های مربوط به اصطلاح "تکریم بانوان" یا طرح‌های مربوط به تفکیک جنسیتی در ادارات و دانشگاه‌ها و ممنوعیت کار شبانه برای زنان و سهمیه‌بندی جنسیتی، بومی‌گزینی و یا به عبارت دیگر محدودیت تحصیل دختران در مراکز آموزشی خارج از محل سکونت، تأیید و تحکیم ممنوعیت زنان از شرکت در بسیاری از رشته‌های ورزشی و نداشتن حق ورود به ورزشگاه‌ها برای تماشای مسابقات همگی خبر از تحکیم قوانین تبعیض‌گرانه با نقشه کنترل و ممانعت از شرکت آزادانه‌ی زنان در فعالیت‌های اجتماعی و حتی محدود و محدودتر کردن آن‌ها می‌باشد.

رژیم هم‌چنین ارادل و اوباش مزدور خود را برای تحمیل جنبه‌های مختلف این یورش سازماندهی کرده و علاوه بر مأمورین نیروهای انتظامی، بسیج و گشت ارشاد را به جان زنان انداخته است. اسیدپاشی به صورت زنان که در چند ماه گذشته در برخی از شهرها مثل اصفهان، تهران، شیراز و تبریز رخ داده است "چوب تر" رژیم جمهوری اسلامی است و ادامه‌ی منطقی سیاست‌های زن‌ستیزانه‌ی آن و شکلی از اعمال "امر به معروف و نهی از منکر" است که طرح عفاف و حجاب بر زنان را تحمیل کند. این جنایت بخشی از یورش زن‌ستیزانه‌ی رژیم علیه زنان است. لازم به یادآوری است که مبارزات زنان و مردان خصوصا در اصفهان و عکس‌العمل توده‌ای مردم در مقابل اسیدپاشی توانست به درجاتی نقش رژیم و اهدافش را افشا کند.

از طرف دیگر ریحانه دختر جوانی که به جرم دفاع از خود در مقابل یک متجاوز اطلاعاتی در آبان ماه امسال اعدام شد، درس عبرت دادن رژیم جمهوری اسلامی در ارتباط با یورش زن‌ستیزانه‌ی اخیر او نیز بود. این که رژیم قصد اعدام ریحانه را کرده بود بر کمتر کسی پوشیده ماند. رژیم با پرونده‌ای قلابی و مضحک ریحانه را روانه‌ی چوبه‌ی دار کرد، تا بدین وسیله اعلام کند، زنان جوانی که حق دفاع از بدن خود را حتی در مقابل متجاوزین به خصوص متجاوزین وابسته به حکومت را به خود می‌دهند به وحشیانه‌ترین شکلی مجازات خواهند شد. آثانی که حق انتخاب پوشش را به خود دهند به صورت‌شان اسید پاشیده خواهد شد، و

طرح افزایش جمعیت اولین بار در زمان دولت احمدی نژاد تحت این عنوان که جامعه ظرفیت دو برابر شدن جمعیت کنونی را دارد، مطرح شد. این طرح سپس به طرق گوناگون و از طرف همه جناح‌ها مورد تأکید قرار گرفت که نشان می‌دهد این طرح از قبل مورد تأیید کل هیئت حاکمه قرار گرفته شده است. این افزایش جمعیت اهداف مختلفی را دنبال می‌کند که در صدر همه آن‌ها کنترل بدن زنان و تضمین فرودستی آن‌هاست. از طرف دیگر با توجه به سخنان سران نیروهای نظامی در این مورد به نظر می‌آید که رژیم با هدف تدارک جنگ احتمالی در عرصه‌ی منطقه، در صدد است که حضور یک نیروی وسیع جنگی یعنی گوشت دم توپ را برای خود در تحولات آینده منطقه تضمین نماید و بدین وسیله قدرت چانه‌زنی خود در معادلات قدرت در منطقه و امکان به بازی گرفته شدن توسط امپریالیست‌ها در قطب بندی‌های منطقه‌ای و جهانی را بیابد. در هر صورت با این افزایش جمعیت می‌تواند تولید نیروی کار را افزایش دهد و بر تراکم ارتش ذخیره‌ی کار و شدت استثمار کارگران بیفزاید. حال این که رژیم تا چه اندازه بتواند چنین نیرویی را در اقتصاد بیمار خود جذب کند و یا تا چه اندازه در نظر دارد و یا مجبور خواهد شد نیروی کار را به بازار جهانی کار صادر کند، موضوعی است که باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

البته پشت بند این یورش طرح‌های دیگری هم چون عفاف و حجاب و هم‌چنین محدودیت اشتغال برای زنان، تسهیل بازنشستگی قبل از موعد زنان، ایجاد محدودیت‌های متنوع در مورد تحصیل دختران و محدودیت‌های قانونی در مورد طلاق، حساب بانکی، مسافرت و... می‌باشد. هدف رژیم تقویت نهاد خانواده و ارزش‌های سنتی است که در نهایت باعث تقویت پدرسالاری و تضعیف بیش از پیش دامنه‌ی قدرت زنان حتی در امور خانواده است. به گونه‌ای که برای زنان راه چاره‌ای جز تن دادن به خانه‌داری و بچه‌داری و بر آوردن "مسئولیت" مادری و شوهرداری تحت هر شرایطی باقی نماند.

طرح "صیانت از حریم عفاف و حجاب" تلاش دیگری از جانب رژیم است تا بتواند حجاب اجباری را نه تنها در نهادهای دولتی و کوچکی و خیابان بلکه در هر گوشه و کناری و حتی دور از چشم مأمورین رژیم اجباری کند. این طرح و به تصویب رساندن آن بدین معنی است که هر زنی با کوچک‌ترین رفتار و با پوشش مغایر آن چه که از جانب حاکمین شرع تعریف شده، رسماً و بالقوه غیر قانونی شناخته شود.

بنیادگرایی اسلامی در منطقه متحمل ستم‌های غیرقابل‌تصور شده‌اند. جنگ‌افروزی‌ها و اشغال‌گری‌های سبعانه‌ی قدرت‌های امپریالیستی برای کنترل منطقه تحت بهانه‌های مختلف و رشد نیروهای اسلامی که در بنیادگرایی از هم پیشی می‌گیرند، زنان این منطقه را در موقعیتی به مراتب سخت‌تر و حقارت‌بارتر از گذشته قرار داده است. چهره‌ی زنان در این منطقه فریادی است بلند و فراخوانی است خشم‌آگین مبنی بر این که دیگر تحمل این شرایط ممکن نیست، بی‌تفاوتی در مقابل آن جایز نیست و مبارزه‌ی انقلابی و سازمان‌یافته برای نابودی بنیادگرایان مذهبی و قدرت‌های امپریالیستی پدر/مردسالار یک ضرورت عاجل است.

با اشغال عراق و جنگ در سوریه که در نهایت منجر به قدرت‌گیری دولت اسلامی (داعش) شد، زنان در منطقه به‌طور کل و به‌خصوص زنان ایزدی به شیوه‌ی ۱۴ قرن پیش به بردگی جنسی کشانده شده و خرید و فروش می‌شوند. میلیون‌ها زن در این منطقه در کشورهای عراق و سوریه، در خانه‌ی خود و یا آواره در کوه و بیابان تحت بدترین شرایط زندگی می‌کنند و از هر حق و حقوق انسانی محرومند و پیوسته تهدید به تجاوز و خشونت می‌شوند.

موقعیت زنان در افغانستان بعد از اشغال توسط قدرت‌های امپریالیستی نه تنها بهتر نشده است بلکه این‌بار از جانب دو نیروی بنیادگرای دولتی و طالبان نیز تحت وحشیانه‌ترین اشکال ستم قرار گرفته‌اند.

در پاکستان نیز موقعیت زنان با رشد بنیادگرایی در طی این سال‌ها به مراتب بدتر شده است و رتبه‌ی اول را در دنیا در تعداد قتل‌های ناموسی به دست آورده است.

در هند این به اصطلاح بزرگ‌ترین دموکراسی دنیا موقعیت فرودست زنان نیز بی‌داد می‌کند. علیرغم مبارزات و اعتراض توده‌ها علیه تجاوزهای گروهی هم‌چنان تجاوز در ابعاد هولناک ادامه دارد، از نظر قتل‌های ناموسی در رده‌های بالای جدول در دنیا قرار دارد، موقعیت زنان بیوه هم‌چنان ننگون‌بختی است. خودسوزی زنان نیز در ابعاد وسیع کماکان ادامه دارد.

در ترکیه علیرغم ژست‌های دموکراتیک، با وجود یک دولت مذهبی موقعیت زنان روز به روز بدتر می‌شود. اردوغان نیز به منظور افزایش جمعیت ترک، همانند همپالگی‌های ایرانی خود در تدارک برای قدرت نمایی‌های آینده در منطقه در صدد است که نیروی انسانی خود را به هر قیمتی افزایش دهد تا بتواند در گروه‌بندی‌ها و معادلات میان امپریالیست‌ها از جایگاه مطمئنی برخوردار شود. به همین دلیل حق سقط جنین زنان را محدود کرده که به مبارزه و اعتراض زنان این کشور منجر شد. قتل‌های ناموسی در ترکیه نیز در سال‌های اخیر رو به رشد بوده و به مرز هشدار دهنده و خطرناکی رسیده است.

موقعیت زنان در کشورهای امپریالیستی:

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که خواهران ما در کشورهای به اصطلاح پیشرفته‌ی سرمایه‌داری اسیر اشکال دیگری از ستم‌گری شده و بدن و زندگی آنان به نوع دیگری در کنترل شونیسم مردسالارانه قرار گرفته است. موقعیت زنان در کشورهای غربی علیرغم برابری نسبی قانونی، با وجود یک سیستم مردسالار، تبعیضات ضدزن را در عرصه‌های مختلف و ابعاد گسترده، تولید و بازتولید می‌کند. خشونت علیه زنان در اشکال گوناگون هم‌چون تجاوز، ضرب و شتم و خشونت خانگی در ابعاد وسیع هم‌چنان ادامه داشته و افزایش یافته است. حق سقط جنین پیوسته با محدودیت در کشورهای مختلف روبرو می‌شود. زنان در این کشورها در موقعیت فرودستی قرار دارند که هر ساله اعتراضات وسیعی از جانب آنان را بر می‌انگیزد. بدن زن در این کشورها هم، شکل دیگری از کالا است و از این طریق کنترل و مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد. هر ساله هزاران دختر جوان و نوجوان از طبقات محروم این کشورها و هم‌چنین از

آنانی که به خود حق دفاع در مقابل متجاوز را دهند با اعدام روبرو خواهند شد. رژیم با استفاده از این طرح‌ها و اعمال آن بر زنان بار دیگر و این بار با اهداف گسترده‌تر اعلام می‌کند که حق کنترل بدن زنان به هیچ شکلی و به هیچ وجهی با خودشان نیست!

رژیم با اعدام ریحانه تلاش کرد تا با ایجاد رعب و وحشت در دل دختران جوان مقاومت آن‌ها علیه زن‌ستیزی را در هم شکنند، تا این که مبدا این مقاومت شکل و الگویی برای مبارزه‌ی دختران و زنان جوان در مقابل متجاوزین زن‌ستیز گردد.

رژیم با این یورش زن‌ستیزانه‌اش که شامل وضع قوانین به شدت تبعیض‌آمیز علیه زنان، حمایت مستقیم و غیرمستقیم از اسیدپاشان و اعدام ریحانه است، اعلام می‌کند که اگر از طریق دین و فرهنگ و سنت و قوانین ارتجاعی نتوانسته زنان را مطیع کند، این‌بار به وحشیانه‌ترین شکل توسل خواهد جست. رژیم بدین وسیله نه تنها خشونت زن‌ستیزانه‌ی دولتی را به شدت افزایش داده است بلکه شرایط را برای انواع و اقسام خشونت‌های خانگی و اجتماعی علیه زنان نیز فراهم کرده است. شکی نیست که با این هجوم افسار گسیخته رژیم مذهبی علیه زنان، خشونت علیه زنان در جامعه نیز گسترده‌تر خواهد شد و موقعیت سلامتی زنان در ابعاد وسیع در خطر قرار خواهد گرفت و مرگ و میر و ابتلا به بیماری‌ها در میان زنان بر اثر امکانات کم و بهداشت ناکافی و هم‌چنین بر اثر فقر و بی‌کاری بالا خواهد رفت.

به راستی تنفر روز افزون رژیم از زنان به خاطر چیست؟ این رژیم علیرغم اعمال قوانین ارتجاعی تبعیض‌آمیز ضدزن در ۳۶ سال از حکومتش نتوانست زنان را به تبعیت از خود وا دارد، علیرغم ۳۶ سال تحمیل حجاب اجباری، دروس دینی، آموزش‌های مذهبی، فرهنگ سازی‌های کاذب، دختران و زنان جوان با سرکشی‌ها و با روحیه‌ی مبارزاتی و مقاومت در مقابل زن‌ستیزان، راه‌های ورود به اجتماع را جستجو کرده و موجودیت خود را به جامعه تحمیل کردند. زنان با به چالش کشیدن ارزش‌های اسلامی ضدزن، مقابله با ازدواج‌های اجباری و سنتی پدرسالاری را به چالش کشیدند، بنیان این رژیم مذهبی را به زیر سوال کشیدند و پایه‌های آن را سست و لرزان نمودند. علاوه بر مبارزات پراکنده‌ی دختران جوان در گوشه و کنار کشور در مقابل حجاب اجباری، شرکت وسیع آنان در صف اول خیزش ۸۸ و در صفوف مبارزات دانشجویان دانشگاهی، نفرت عظیم دولت‌مردان اسلامی را برانگیخت و آنان را در مقابل این همه جسارت، به وحشت انداخت.

رژیم عاجز از به تبعیت درآوردن زنان جامعه و زخم خورده از مبارزات آن‌ها تا بدان جا پیش رفته است که عملاً و علناً آنان را ام‌الفساد جامعه معرفی می‌کند که باید آنان را از صحن جامعه جمع کرده و فقط به اتاق خواب‌ها و آشپزخانه‌ها رجوع داد.

در شرایطی که ارزش‌های اسلامی و پدرسالاری به شدت توسط دختران و زنان جوان به زیر ضرب رفته است، رژیم این یورش ارتجاعی و زن‌ستیزانه را نه تنها به منظور ضد حمله‌ای برای انسجام و بازسازی و ترمیم جامعه‌ای که بر خانواده پدرسالار از نوع اسلامی استوار است، سازماندهی کرده است بلکه در نظر دارد که از زنان بدین وسیله انتقام بگیرد.

باید ماهیت و اهداف پلید این یورش را بررسی، تحلیل و افشاء کنیم و با مبارزات گسترده و سازمان یافته به نبرد با آن بپردازیم و نه تنها مقاصد و اهداف کثیف و ستم‌گرانه‌ی آن را در هم شکنیم بلکه آن را به ابزاری در جهت سرنگونی انقلابی این رژیم ضد‌مردمی و زن‌ستیز بدل کنیم.

موقعیت زنان در منطقه:

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که خواهران ما به خاطر حملات و تجاوزات امپریالیست‌های اشغال‌گر از یک سو و از سوی دیگر با رشد

مدارس به اندازه‌ی دیوار زندان‌ها، قانون ازدواج سرپرست خانواده با فرزندخوانده، و تشکیل جلسات در جهت ازدیاد جمعیت و حمایت از تفکیک جنسیتی، دفاع مستقیم و غیر مستقیم از اسیدپاشی به صورت زنان، همه و همه از افتخارات روحانی و کابینه‌اش بر علیه زنان است.

کلام آخر:

درک جایگاه پدرسالاری در سیستم سرمایه‌داری جهانی برای ما و همه‌ی زنانی که برای رهایی زنان مبارزه می‌کنند از اهمیت بسیاری برخوردار است. هرچند که پدرسالاری نقش تعیین‌کننده‌ی در ادامه‌ی بهره‌کشی این سیستم و حفظ و تداوم کارکرد آن دارد و پایه‌ای اساسی است که سرمایه‌داری برای تسهیل و تشدید انباشت به آن اتکا دارد؛ اما در رابطه با جمهوری اسلامی، پدرسالاری و سرکوب زنان، در عین حال، هویت سیاسی - ایدئولوژیک این نظام را تعریف و تعیین می‌کند و بنابراین از جایگاه خاص امنیتی برخوردار است؛ در نتیجه تشدید دائمی خشونت دولتی و غیردولتی علیه زنان از اولویت‌ها و از محورهای سیاست امنیتی رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد.

در پس یورش وحشیانه‌ی اخیر علیه زنان، ضعف و ناتوانی جمهوری اسلامی را نیز می‌توان مشاهده کرد. شکی نیست که جمهوری اسلامی از به تمکین در آوردن زنان در طول عمرش در مانده شده است. روحیه‌ی سرکش و مبارزه طلب دختران جوان رژیم جمهوری اسلامی را عاجز کرده است و نشانی از یک شکست فزاینده برای رژیم را در خود دارد. زنان و موقعیت آن‌ها به پاشنه آشیل جمهوری اسلامی مبدل شده است. استیصال جمهوری اسلامی نقش مهمی در این تهاجم زن‌ستیزانه و یورش وحشیانه علیه زنان دارد. همین عجز و ناتوانی و استیصال و درماندگی، ذخیره و پتانسیل مهمی برای توده‌های مردم و به خصوص زنان است که بتوانند با مبارزات متشکل خود به مقابله با این یورش ارتجاعی بپردازند.

واقعیت این‌ست که جنگی که از جانب جمهوری اسلامی پس از قدرت‌گیری‌اش علیه زنان آغاز شده، پایان نیافته است. یورش همه جانبه‌ی جمهوری اسلامی برای تشدید فرودستی زنان همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، تهاجمی در چارچوب جنگ کلی علیه زنان است. جمهوری اسلامی علیرغم قدرت نظامی و سیاسی‌اش، دارای ضعف‌های واقعی است، نظرات و افکارش خارج از مکان و زمان و متعلق به قرن‌ها پیش است. وجودش با ستم و استثمار گره خورده و ماهیتش ارتجاعی و عقب‌مانده و اتکایش زور و سر نیزه است.

اما زنان گرچه از قدرت سیاسی و نظامی محرومند اما پویا و بالنده‌اند، پر پتانسیل و با انرژی برای رهایی‌اند. مبارزات‌شان علیه ستم، شجاعانه و سهمگین است. اما تا پیروزی فاصله بسیار است. تنها با گسترش مبارزات متشکل و انقلابی زنان و توده‌های وسیع مردم است که می‌توان پیروز شد و بر تهاجمات وحشیانه‌ی این رژیم ضدمردمی پایان داد. تنها با مبارزه‌های متشکل و پی‌گیر با دورنمایی روشن و هدفمند که در سرلوحه‌اش برچیدن هر نوع ستم و استثمار قرار داشته باشد می‌توان به شیوه‌ی انقلابی در جهت سرنگونی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی و امپریالیست‌های مردسالار گام برداشت. هر راه دیگری به تولید و بازتولید این نظام پدر/مردسالار یاری خواهد رساند. ♦

زیر نویس:

* تحلیل دولتی از لزوم افزایش جمعیت: در نتیجه از آنجایی که جمعیت فعال هر کشور عاملی تعیین‌کننده در معاملات قدرت محسوب می‌شود کاهش جمعیت در آینده می‌تواند کشور را در رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی دچار مشکل کند و این موضوعی است که بیش از پیش باید مورد توجه مسئولان اجرایی قرار گیرد.

www.iribnews.ir/NewsBody.aspx?ID=52285

چرا افزایش جمعیت یک ضرورت است؟

کشورهای جهان سوم و یا کشورهای بلوک شرق توسط سوداگران انسان برای بردگی جنسی اگرچه نه به شیوه‌ی داعش بلکه به شکل "مدرن" آن، به بازار سکس این کشورها وارد می‌شوند تا به عنوان برده‌ی جنسی در فاحشه‌خانه‌های کشورهای مدرن غربی مشغول کار شوند، و یا وارد "صنعت" پورنو شوند، تا فرودستی و ستم‌های ظالمانه علیه زنان به شکلی، به اصطلاح مدرن را تضمین کنند و میلیاردها دلار را نصیب سلاطین سرمایه کنند.

وجود ستم و بهره‌کشی از موقعیت زنان و بدن زنان در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری آن‌هم در این ابعاد گسترده و وقیحانه که نه در تضاد با سیستم بلکه زاینده‌ی سیستم حاکم بر آن است، خط بطلانی است بر نظراتی که در تلاشند تا از موقعیت زنان در این کشورها برای زنان کشورهای جهان سوم و یا ایران نمونه‌سازی کنند و یا نظراتی که فریبکارانه در صددند تا زنان را امیدوار سازند که آزادی و رهایی‌شان را می‌توانند با تغییراتی در سیاست‌های هیئت حاکمه به دست آورند. این نظرات عمده‌ی چشم خود را بر این واقعیت می‌پوشانند که زن چه در برقع پوشیده و در مالکیت مرد قرار گیرد و یا بدن او به صورت کالا مورد خرید و فروش قرار گیرد به هر حال در موقعیت فرودست در جامعه قرار دارد، و در مقابل خشونت‌های سیستم پدر/مردسالارانه شکننده است. سیستم یکی است و ستم بر زن یکی است و راهی برای دور زدن زن نیست. ممکن است زن‌ستیزی جمهوری اسلامی در ایران و یا داعش به وقیحانه‌ترین شکل آن اجرا شود. اما راه حل رهایی زنان، در سیستم سرمایه‌داری مردسالار نهفته نیست چرا که این سیستم خود عامل و مبدأ عمده‌ی ادامه و تشدید فرودستی زنان در سطح جهان است.

راه حل‌های لیبرالی:

زنان اصلاح‌طلب حکومتی و غیرحکومتی سالیان سال تلاش کردند با تغییر بهره‌های رژیم به بهبودی در موقعیت زنان دل ببندند، و دل زنان را با وعده‌ی تغییراتی کوچک و حقیر خوش کنند و بدین وسیله آبی بر آتش مبارزات زنان بریزند و جنبش انقلابی زنان را خاموش کنند. اینان از هر موقعیتی استفاده کردند که هر نوع مبارزه‌ی رادیکال و انقلابی که عامل اصلی فرودستی زنان یعنی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی را هدف قرار داده است را به عنوان عملی خشونت‌آمیز به زیر سوال برند. به همین دلیل است که وقیحانه مبارزات مسلحانه‌ی زنان کوبانی در برابر داعش را تحت عنوان "تشدید خشونت" نفی کردند و در برابر آن بار دیگر ایده‌های بغایت لیبرالی و سازشکارانه‌ی خود را مبنی بر مسالمت‌آمیز بودن مبارزات زنان پیش گذاشتند!

اینان در طی دو دهه‌ی گذشته تلاش کردند که خصومت اسلام و تولیداتش مثل رژیم اسلامی و آیت‌الله‌هایش را با زنان تخفیف دهند. آن‌ها مدارا کردن و صلح و آشتی با رژیم زن‌ستیز اسلامی را تبلیغ کردند. هدف خود را حضور چند زن در کابینه و امکان رئیس‌جمهور شدن زنان قرار دادند. تغییراتی که نقشی در موقعیت زنان در هیچ جای دنیا نداشته و نخواهد داشت. اگر زمانی با تغییراتی کوچک راضی می‌شدند و با بوق و کرنا آن را نتیجه و دستاورد سازش‌ها و لابی‌گری خود می‌دانستند، امروز در حالی که با انتخاب روحانی دوباره ذوق‌زده شده‌اند در تلاشند تا با متوسل شدن به روحانی و کابینه‌اش دل خود را به بازگرداندن آن‌چه که در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد از زنان گرفته شد، خوش کنند. اما با گذشت یک سال و نیم از ریاست جمهوری روحانی نه تنها هیچ‌گونه عقب‌نشینی در مواضع زن‌ستیزانه‌ی رژیم دیده نشد، بلکه تهاجم جدیدی علیه زنان سازمان داده شد.

تأکید روحانی بر رعایت عفاف و حجاب و پوشش مناسب با معیارهای اسلامی و تأکید او بر لزوم اطاعت جوانان از دستورات دینی تحسین نمایندگان مجلس را برانگیخت. ایده‌ی محرم‌سازی مدارس دخترانه و بلند کردن دیوار



جنبش زنان و مسأله‌ی رهایی

امیر فرزانه

انکار کرد. همان‌طور که با شکل‌گیری طبقات، زنان به اسارت در آمدند و تحت ستم واقع شدند، تنها با محو طبقات می‌توان به این ستم پایان بخشید. سرمایه‌داری ابایی ندارد که خود را به عنوان مدافع پرو پا قرص تحکیم و تشدید نابرابری‌ها و تمایزات موجود در جامعه معرفی کند. او استدلال می‌کند که نابرابری، انگیزه‌ی رقابت را به وجود می‌آورد که نهایتاً باعث پویایی و رشد جامعه‌ی بشری خواهد شد. بنابراین برای حفظ شرایط نابرابر موجود در بین اقشار مختلف، با تمام قوا نیرو می‌گذارد. ایدئولوژی‌های رنگارنگ بورژوازی که هر کدام پتانسیل جذب و به انحراف کشیدن لایه‌ها و اقشار مختلف جامعه را دارند و به فراخور نیازهای مختلف آنان شکل می‌گیرند و تکامل می‌یابند، یکی از فرایندهایی هستند که امپریالیسم جهانی برای حفظ خود، مبادرت به ایجاد و یا پرورش و تقویت آن‌ها می‌نماید.

یکی از مؤلفه‌های وجودی و حیاتی سرمایه‌داری، اصل رقابت است. اگر چه در عصر امپریالیسم، رقابت از شکل آزاد خود خارج شده و با هر چه متمرکزتر شدن سرمایه‌های جهانی، در جهت مهار این فاکتور قدم برداشته شده است، ولی تخصصات روز افزون میان امپریالیست‌ها که خود را در جنگ‌های خانمان بر انداز در کشورهای تحت سلطه بروز می‌دهند (و چیزی جز جنگ قدرت میان امپریالیست‌ها در خارج از مرزهای کشور خودشان نیست) نشان می‌دهد که فاکتور رقابت در تملک بازارهای بومی، در دستیابی به نیروی کار ارزان و در تاراج منابع طبیعی کره‌ی زمین، با آهنگی شدیدتر و خصمانه‌تر از گذشته، با هدف انباشت جنون‌آمیز سرمایه و تمرکز قدرت، عمل می‌کند.

در تغییراتی در کره‌ی زمین که امروزه شاهد آن هستیم، مثل جنگ‌های درازمدت خونین با بهانه‌های قومی و مذهبی، بروز و رشد سریع جریان‌ات فندامنتالیست، تشدید تمایزات طبقاتی و تشدید فقر، تشدید فرودستی زنان، به بردگی کشیدن و فروش رسمی زنان در بازار، دفن زباله‌های اتمی، تشدید اشکال مختلف بیماری‌هایی که تحت تأثیر آلودگی هوا و محیط زیست به وجود آمده‌اند، نابودی گونه‌های بسیاری از موجودات زنده و ... روندی را ملاحظه می‌کنیم که تاریخ بشر را هر روز بیشتر به عقب می‌راند. این‌ها و هزاران فاجعه‌ی انسانی دیگر که امپریالیسم عامل و حافظ آن‌ها است، نتیجه‌ی بلافصل شیوه‌ی اقتصادی مبتنی بر مالکیت و نابرابری و خط فکری

یک تعریف همه جانبه و کامل از واژه‌ی رهایی، نمی‌تواند مجرد و بدون در نظر گرفتن مکان و زمان و بدون در نظر گرفتن موقعیت اقتصادی و اجتماعی پیرامون آن صورت گیرد. اشکال مختلف ستم و در این‌جا، به‌خصوص ستم جنسیتی که زنان متحمل می‌شوند هم پدیده‌ای نیست که بتوان آن را خیلی کلی و بدون در نظر گرفتن محیطی که این ستم در آن تولید و بازتولید می‌شود و بدون در نظر گرفتن فاکتورهای متفاوتی که روی آن تأثیر می‌گذرانند، بررسی کرده و راه مبارزه و نابودی آن را ترسیم کرد. اما گام نخست برای چنین حرکتی این است که ابتدا کلیت این ستم و علت وجودی آن را بشناسیم و یک تصویر عمومی صحیح از آن ارائه کنیم؛ تصویری که بتواند راه ما را روشن سازد تا بتوانیم گام‌های بعدی را به تناسب شرایط ویژه‌ی هر جامعه به درستی برداریم و به انحراف نیافتیم.

اگرچه ما تبارز فرودستی زنان را در جوامع مختلف، در پدیده‌هایی چون: سیاست، قوانین، فرهنگ، سنت، مذهب، روابط فردی، خانوادگی و اجتماعی و ... می‌بینیم ولی برای یک تحلیل صحیح و ریشه‌ای باید به بررسی آن زیربنایی بپردازیم که این رونماها به تناسب آن و تحت تأثیر آن شکل گرفته‌اند. روشن است که مبارزه برای رهایی زنان، اگر تنها در جهت تغییر هر یک از عوامل فوق‌الذکر، دنبال شود، راه به جایی نخواهد برد. این مبارزه بدون تغییر زیرساخت‌ها و زیربنای این تبارزات، نهایتاً می‌تواند به تغییر شکل و رنگ و لعاب جایگاه فرو دست و تحت ستم زنان خدمت کند.

تا آن‌جا که به شکل‌گیری تاریخی ستم بر زنان به طور عام مربوط می‌شود، ستم جنسیتی، آن شکلی از ستم است که هم زمان با شکل‌گیری طبقات، در جوامع انسانی که بر پایه‌ی مالکیت خصوصی و در نتیجه، نابرابری استوار هستند، بر این نیمه از جامعه تحمیل شده است. وجه اشتراک این نیمه از جامعه نه طبقه، نه نژاد و نه ملیت است. آن‌چه آنان را واجد شرایط تحمیل شکل خاصی از ستم کرده است، همانا جایگاه جنسیتی آنان است. اگر چه نمی‌توان ادعا کرد که همه‌ی اجزای این کلیت، یعنی همه‌ی زنان، با ابعاد مشابهی تحت ستم جنسیتی قرار می‌گیرند ولی در عین حال نمی‌توان موجودیت این شکل از ستم را به عنوان یک ستم فراطبقاتی و زن شمول،

اجتماعی کردن مسئولیت نگهداری بچه‌ها و اجتماعی کردن کارخانگی و خلاصه رفع بندهایی که مانع تحرکات اجتماعی و قبول مسئولیت و نقش گرفتن اجتماعی زنان می‌شد، به سرعت در دستور کار قرار گرفت. به جای تملک زمین کشاورزی به تفکیک خانواده، این زمین‌ها به طور سرانه تقسیم شد؛ این به معنی سهم‌گیری برابر زنان بود که در استقلال آنان نقش بسیار مهمی بازی می‌کرد.

نمی‌توان ادعا کرد که با انقلاب سوسیالیستی در شوروی و چین زنان به رهایی کامل دست یافتند، ولی در عین حال نمی‌توان دستاوردهای عظیم و برق‌آسایی که زنان در جریان این دو انقلاب به دست آوردند را نادیده گرفت. روابط ستمگرانه نسبت به زنان که در طول هزاران سال شکل گرفته و در تمامی لایه‌های جامعه و در پستی هر خانه‌ای لانه کرده است، امری نیست که بتواند یک شبه نابود شود. انقلاب سوسیالیستی در این دو کشور که اولین تجربه‌ی جدی بشر در عصر امپریالیسم در جهت نابودی استثمار و ستم بود، محو تمامی اشکال ستم را در برنامه‌ی خود داشت. جوان بودن انقلاب و خطاهای ناگزیر آن از یک طرف و هجوم همه جانبه و متحد امپریالیست‌ها از طرف دیگر، باعث فروپاشیدن انقلاب شد و طبیعی است که بسیاری از اهدافی که انقلاب در برنامه‌ی خود داشت، فرصت تحقق یافتن پیدا نکردند.

جهت‌گیری حرکت و مبارزه اگر در راستای قدرت‌گیری کارگران و زحمت‌کشان و یک انقلاب طبقاتی باشد، راهی جز حرکت در جهت رهایی و رفع کامل اشکال مختلف ستم ندارد؛ چرا که پایدار ماندن اشکال ستم، عاملی است که انقلاب را از درون متلاشی کرده و باعث نابودی آن می‌شود. به عبارتی بدون داشتن برنامه برای رفع ستم بر زنان، انقلاب به پیروزی نخواهد رسید و بدون رها شدن زنان انقلاب تداوم نخواهد یافت. برعکس برای حفظ و تحکیم سیستم حاکم فعلی که مبتنی بر استثمار اقشار تحت ستم می‌باشد، امکانی جز حفظ و تشدید ستم نیست. آن‌چه در دهه‌های اخیر مشهود است، شکل‌گیری یک موج عظیم ضد انقلاب فکری است؛ موجی که به نحو احسن به تداوم سیستم طبقاتی موجود خدمت می‌کند. ضدیت با انقلاب را با تئوری‌ها و استدلال‌های مختلف توجیه می‌کنند و با تبلیغ جنبش‌های عدم خشونت تلاش می‌کنند برندگی تیغ انقلاب را کند کرده پتانسیل مادی شورش را که طبیعتاً در مقابل این خیل عظیم جنایت شکل می‌گیرد با طرح خواست تغییرات حقیر روبنایی کانالیزه کرده، تظاهرات سکوت راه بیان‌دازند. در مقابل خشونت دولتی که در ایران به آحاد جامعه و از آن جمله به زنان تحمیل می‌شود، نمی‌توان با شعارهای پرهیز از خشونت و تغییر در چارچوب‌های مجاز، کاری از پیش برد. این شعارها فقط به تداوم و تشدید ستم و خشونت بر اقشار تحت ستم خدمت می‌کنند.

حکومت‌ها در کشورهای تحت سلطه، در اشکال مختلف "سلطنتی"، "جمهوری"، "ولایت فقیه" و ... بروز پیدا می‌کنند. عوامل داخلی مثل تاریخ، سطح فرهنگی، جغرافیا، منابع طبیعی، ثروت ملی، ترکیب سنی، تراکم جمعیت شهری و روستایی و ... و عوامل خارجی مثل سیاست‌های اقتصادی امپریالیسم در نقاط مختلف، در پیدایش این اشکال مختلف حکومتی نقش ایفا می‌کنند. قانون اساسی و روابط اجتماعی در هر کشور تحت سلطه، به تناسب شکل خاص حکومت می‌تواند فرم‌های متفاوتی به خود بگیرد. اما وجه مشترک همه‌ی این کشورها فارغ از شکل حکومتی، تابعیت‌شان از سیاست اقتصادی است که نهایتاً توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به آن‌ها دیکته می‌شود.

منطبق با آن هستند. نتیجه‌ی آن شیوه‌ی اقتصادی هستند که سرمایه آن را رهبری کرده و با هدف انباشت سرمایه حرکت می‌کند.

تا وقتی که مبارزه برای رهایی زن، مثل هر پدیده‌ی دیگری، در چارچوب نظام حاکم فعلی که حیات آن بر پایه‌ی حفظ سیستم مالکیت خصوصی، و انباشت سرمایه ممکن می‌باشد، محدود گردد، نتیجه‌ی حداکثری این مبارزه، می‌تواند تغییرات حقیری در شکل و نحوه‌ی استثمار و سرکوب او باشد و نه رفع این ستم و رهایی واقعی زن. یکی از شروط رهایی‌ی زن از قید ستم جنیستی، از بین رفتن نابرابری‌هاست و نابودی نابرابری، یعنی فرو ریختن یکی از اساسی‌ترین ستون‌هایی که سیستم امپریالیسم جهانی بر آن استوار است، همان ستونی که با چنگ و دندان برای بر پا نگاه داشتن‌اش می‌جنگد. اگر چه روبنای اجتماعی که جایگاه هر یک از اقشار جامعه را می‌نمایند، در جوامع سرمایه‌داری مختلف بسته به تاریخ مبارزاتی و موقعیت بین‌المللی این جوامع، می‌توانند در اشکال کم و بیش متفاوتی بروز یابند ولی مرز تحمل این تفاوت‌ها، حفظ نظام است. جایگاه فرودست زنان یکی از آن خطوط قرمزی است که برای عبور از آن تنها می‌توان از روی جنازه‌ی این نظام گذشت.

خواست رهایی زنان را نمی‌توان به برابری زنان و مردان، تقلیل داد، چرا که در جوامع کنونی مردان هم رها نیستند، ولی سیستم موجود قادر نیست به همین خواست محدود برابری هم تحقق بخشد. جنبش زنان در ایران بدون در نظر گرفتن تاریخچه‌ی ستم بر زن و چگونگی شکل‌گیری آن، نمی‌تواند قدم‌های مطمئنی در راه مبارزه برای رهایی بردارد. بررسی تاریخچه‌ی دو انقلاب سوسیالیستی، چین و شوروی، به‌خصوص از زاویه‌ی برخورد به مسأله‌ی ستم بر زنان و اقداماتی که در جهت رفع آن انجام دادند، از یک سو و بررسی تاریخچه‌ی مبارزات زنان در جوامع سرمایه‌داری از سوی دیگر، از وظایف مهم جنبش زنان در ایران و جهان است. گام‌های بلندی که این دو انقلاب در طول عمر کوتاه خود در جهت رهایی زنان برداشتند را اگر با تمامی دستاوردهایی که زنان از بدو پیدایش سرمایه‌داری در مبارزات خود در چارچوب این نظام به دست آوردند، مقایسه کنیم، متوجه تفاوت فاحشی می‌شویم که به اهداف هر یک از این دوران‌های تاریخی برمی‌گردد.

بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در شوروی، در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی حقوق زن و مرد برابر اعلام شد. به رسمیت شناختن حق رأی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق طلاق و ممنوع شدن ازدواج اجباری، آزادی سقط جنین، از میان برداشتن تفاوت حقوقی میان کودکان "مشروع و نامشروع"، برابری دست‌مزد میان زن و مرد، به رسمیت شناختن مرخصی دوران بارداری و ایجاد مهدکودک‌ها و آزادی هم‌جنس‌گرایان و ... مجموعه‌ای از قوانین انقلابی بودند که به رهایی زنان یاری رساندند، قوانینی که هنوز پس از گذشت تقریباً یک قرن از انقلاب اکتبر هنوز در بسیاری از کشورهای امپریالیستی به این صراحت اعمال نمی‌شوند. زنان، در آن دوره فقط در کشورهایی چون فنلاند و نیوزیلند حق رأی داشتند. در فرانسه، تا حدود سی سال پس از انقلاب اکتبر هنوز زنان از حق رأی محروم بودند و تا سال ۱۹۷۴، سقط جنین در این کشور غیرقانونی بود.

در چین هم در مدت کوتاهی بعد از انقلاب، موقعیت زنان از موجودات درجه دو و فاقد اختیار، به شهروندانی که مسئولیت تغییر شرایط جامعه را مثل هر شهروند دیگر برعهده داشتند تبدیل شدند. برای حضور فعال زنان در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی برنامه‌ریزی‌های هدفمندی انجام شد.

نماز جمعه گرفته تا مجلس و رادیو و تلویزیون با شمشیرهای از رو بسته فرمان تأدیب زنان با "چوب تر"، بخوانید با "اسید و چاقو" را صادر می‌کنند. در مقابل می‌بینیم که زنان هم در مقابل این تحرکات ساکت نمی‌نشینند و به انحای مختلف خشم و انزجار خود را از این نظام ابراز می‌کنند؛ ولی از آن‌جا که اغلب این اعتراضات فردی صورت می‌گیرد و با برنامه‌ریزی یک تشکل رادیکال، به یک حرکت یک پارچه و متحد و هدفمند بدل نمی‌شود، هر بار پیش از این که به موجی عظیم بدل شود، سرکوب می‌گردد. نقش و فعالیت فعالین رفرمیست جنینش زنان هم در این میان تنها این است که هر حرکت سرنگونی طلب و رادیکالی را تقبیح کنند و مراقب باشند که مبادا شورش زنان که از این همه ستم عاصی شده‌اند، خدشه‌ای به ارکان حکومت وارد کند. راه کارهایی که ارائه می‌کنند، در این محدوده عمل می‌کند که با یک ذره‌بین بزرگ در میان قوانین فاشیستی و قرون وسطایی ضد زن ایران به دنبال شکافی بگردند که مثلاً از تعداد ضربه‌های شلاقی که به گردن زنان، به جرم استفاده از بدیهی‌ترین و اولیه‌ترین حقوق خود، نواخته می‌شود چندتایی کم شود. آن‌ها هرگز به تصور زیر و رو کردن این قوانین و این قانون‌گذاران مجال بروز نمی‌دهند. نگاه آن‌ها همیشه به بالایی‌هاست. این دسته از زنان حداکثر سعی می‌کنند یا از قدرت حاکم‌های ایران ذره‌ای تغییر در محدوده‌ی شکاف کوچکی که با ذره‌بین بزرگ خود می‌یابند، را گدایی کنند و یا به فشاری که امپریالیست‌ها به فراخور منافع خود به حکومت ایران وارد می‌آورند، دل خوش دارند.

سخن آخر

افقی که زنان ایران در مقابل خود دارند یعنی، رهایی، با مبارزه‌ی پی‌گیر و متشکل و با استفاده از تجربیات انقلابی پیشروترین زنان جهان، قابل حصول است. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به عنوان عامل اصلی فرودستی زنان اولین گام در راه رهایی زنان می‌باشد. در این میان زنان تنها می‌توانند با اتکا به نیروی خود و سایر اقشار تحت ستم، بدون امید بستن به ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی، طوفانی به پا کنند که تمامی مظاهر ارتجاع و امپریالیسم را نابود ساخته و منقلب کند و بر خرابه‌های آن جهانی را بسازند که در آن به هیچ زنی و به هیچ قشر و طبقه‌ای ستم نشود. جهانی که در آن تمامی استعدادها فرصت شکوفایی بیابند و بندهایی مثل جایگاه طبقاتی، فقر، جنسیت، نژاد و ملیت دیگر جایگاه کسی را مشخص نکنند و دست و پای کسی را نبندد. این طوفان و این سازندگی، فرایندی است که نه از شورش‌های فردی بلکه از کار متشکل حاصل می‌شود. برای این‌که پتانسیل زنانی که می‌خواهند انقلاب کنند و جهان نوین را بسازند، بتوانند کارساز باشند، لازم است که این پتانسیل در تشکلات قوی و مستقل، اجتماع یابد.

زنان هم نیاز دارند که برای ادامه‌ی مبارزات خود به یک فلسفه‌ی صحیح و سازنده متکی باشد. تنها تشکیلاتی می‌تواند زنان ایران و جهان را، همانند تمامی اقشار و طبقات تحت ستم دیگر، نهایتاً به رهایی واقعی، برساند که ایدئولوژی کمونیسم را چراغ راه خود قرار دهند؛ ایدئولوژی که بر مبنای رهایی تمامی اقشار تحت ستم شکل گرفته باشد و به دنبال عدالت اجتماعی برای کل بشر باشد. ایدئولوژی که در خدمت نابودی جامعه‌ی طبقاتی عمل کند و هم‌زمان زنان و تمامی بشریت را رها سازد. ♦

در ایران حکومت جمهوری اسلامی آلت‌رناتیوی بود که امپریالیست‌ها برای ممانعت از رشد انقلاب ۵۷ به کشور تحمیل کردند. این حکومت ارتجاعی علی‌رغم تمامی شعارهای "ضد امپریالیستی"، مجری وفادار سیاست‌های اقتصادی امپریالیست‌ها در جهان سوم بوده و هست. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بر اساس قوانین شریعت تدوین پیدا کرده است، به موازات قوانین اقتصادی سرمایه‌های مالی جهانی و در یک هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با هم، در به استثمار کشیدن زحمت‌کشان و ستم بر زنان و آحاد جامعه عمل می‌کنند.

تدوین قوانین مردسالارانه و ضدزن جمهوری اسلامی، برنامه‌ریزی دقیق حکومتی برای تحکیم و تثبیت فرودستی زنان هستند. از حق مرد برای کشتن زن و فرزند به ظن خیانت کردن این "کالاهای تحت تملک" گرفته، تا حق ممانعت از اشتغال و سفر زن. از قانون حجاب اجباری گرفته تا عدم پی‌گیری قانونی اسیدپاشی‌های سریالی که با هدف اجرای قانون حجاب اجباری انجام می‌شوند. از قانون تعدد زوجات گرفته تا حق مرد به عنوان سرپرست خانواده در تعیین محل اقامت. از اجازه‌ی ازدواج سرپرست با فرزند خوانده تا طرح ازدیاد جمعیت که با ممانعت از کنترل باروری، زن را رسماً به عنوان ماشین جوجه‌کشی برای نظام معرفی می‌کند. از قوانین طلاق و حضانت کودکان، تا تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها و اماکن عمومی، از محدودیت‌های اعمال شده برای انتخاب رشته‌ی دانشگاهی تا محدودیت اشتغال در بخش‌های مختلف و خلاصه تدوین ده‌ها قانون زن‌ستیز دیگر، به این برنامه‌ریزی دقیق برای سرکوب زنان خدمت می‌کنند.

فرودستی زنان امری است که از دو جهت در تحکیم جمهوری اسلامی نقشی اساسی ایفا می‌کند. اولاً زنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند را از گرفتن نقش فعال در صحنه‌ی اجتماعی و در نتیجه شورش و تعرض به دیکتاتوری و ارتجاع حاکم، محروم می‌کند و دوماً با دادن امتیاز برتری جنسیتی به نیمه‌ی دیگر و از این طریق ایجاد منافع به ظاهر مشابه برای آنان، مردان را از جبهه‌ی معترض و مخالف به جبهه‌ی مشترک با خود می‌خواند؛ به این ترتیب از آن‌جا که موجودیت جمهوری اسلامی به فرودستی زنان گره خورده و هر تغییر واقعی در جهت رفع ستم بر زنان، ارکان قدرتش را متزلزل می‌کند، انتظار رهایی زنان بدون سرنگونی این رژیم، توهمی ساده‌لوحانه خواهد بود. طرح خواست تغییرات کوچکی چون تساوی دیه‌ی زن و مرد، (نه رد قانون قرون وسطی‌ای قصاص) و یا تغییر مجازات زنی که به جرم انتخاب رابطه بر اساس عشق، به سنگسار محکوم می‌شود با حکم اعدام و ... آن هم با اتکا به احکام و فتوای علمای مذهبی، (که خود اعتبار بخشیدن به قرآن و احکام به غایت ضد زن آن و تأکید بر این ادعاست که اسلام با حقوق زن تضاد ندارد)، در چارچوب این نظام، تنها هزینه کردن پتانسیل انقلابی زنان در جهت تحکیم ستم بر زن است. بنابراین همان‌طور که در بالا به آن اشاره شد هر تغییر واقعی در موقعیت فرودست زنان که بتواند راه‌گشای حرکتش به طرف رهایی باشد بدون سرنگونی تمام و کمال رژیم جمهوری اسلامی حاصل نخواهد شد.

حکومت ایران که روابط اجتماعی و سیاسی را در چارچوب مذهب تعریف می‌کند، پرچم‌دار مردسالاری و فرودست نگاه داشتن زنان است. هر روز حکومت یورش وقیحانه‌ی جدیدی را برای حذف ابتدایی‌ترین حقوق زنان برنامه‌ریزی می‌کند. هر روز به لیست لوایح و قوانین ضد زنی که از جانب عقب‌افتاده‌ترین عناصر حکومتی طرح می‌شود و در مجلس به تصویب می‌رسد افزوده می‌شود. امامان جمعه و سایر خطیبان حکومتی از تریبون

روژاوا!

منطقه‌ای برای توسعه‌ی نئولیبرالیسم
یا مرکز امید و آمال مردم در خاورمیانه؟!*

مصاحبه‌ی جینها با شه‌رزاد مجاب

اکتبر ۲۰۱۴

در اینج هم نتوانید متع مصاحب شه‌رزاد مجاب با فبرگرار «جینها»* که توسط فعالین سازمان نناخ ۸ مارس، از انگلیس به فارس برگردانده شده را بفروانید؛ و متع انگلیس را در هفت ۲۴ هین نشربه ملاحظه فرمایید

در نظر داشته باشید که اینج مصاحب مربوط به اکتبر ۲۰۱۴ می‌باشد که حضور پررنگ نناخ در هفوف مبارزه مسهانه موجب از امید آفریده بود که هم در شرایط که موج زان سبتر در منطقه برزاد مرکز و ظهور نیروها و ایسگرار داعش در کنار سایر نیروها و ایسگرار ایسرایستر و بناکارها موج دیگر از زان سبتر عصر بردار را در منطقه امیا نموده بود در چنین شرایط به هفت آفرین نناخ در کوهان برودخ از چارچوب تنگ خانه و سنین و کاداب پیرسالارانه و پیوستن نناخ به خط مقدم مبارزه مسهانه موجب از تصنیغ و امید و غرور آفریده اما در همان نناخ و امروز هم نتوان چشم بر اینج موهوع بست که

موهوع حضور نناخ و شرکت در مبارزه مسهانه به خودر خود نتواند فهاض یک مبارزه رادیکال و انقلاب در جهت رهبر باشد. نه حضور فزینگر نناخ که با هرکتر جسارت و فراکار و جماعت در هف اول مبارزه نقش گرفته، مر توانست مساهل ستم جنسیت را از میان بردارد و نه ازوا مبارزه مسهانه به مناس رادیکال و انقلاب بود. یک نیروست موهوع سیاست حاکم بر آناخ امیه است امروز دیگر در مبارزات روزه و استقامت مردم کوهان سیاست ساز و مساهل رهبر پاید و پیک آنگه را شده است بر خلاف تلاش و دلاوری‌ها مردم و موهوع نناخ رهبر اینج جربان با انگ به «نیروها» ائتلاف هند «دعش» رهبر آمریکا» افق اینج مبارزات را ترسیم کرده است و به موهوع نشاخ مردم که مشتاقان فواهاخ سازش در سطح کلاخ سیاست و به دست آوردن سهم از قدرت یا مشارکت در قدرت هستند سازش که در نهایت هم نیرو انضمار و تالیف مبارزات به حق مردم کرد منطقه را در کنان جربان‌ها بود زایل فواهر ریفت و هم راه را بر اینج طرح و نقش‌ها تعادگرانه ایسرایسها و توسعه روابط نئولیبرال باز فواهر کرد و متاسفانه اینج سازش نتایج منفی خود را به روز جنس بیدار نناخ در منطقه نیز فواهر کراشت

هشت مارس

□ لطفا با معرفی خودتان شروع کنید. اگر ممکن است به عنوان یک محقق از سابقه‌ی کاری‌تان و از این که در حال حاضر روی چه پروژه‌های کاری می‌کنید صحبت کنید؟

■ من پروفیسور هستم و در دانشگاه تورنتو، در بخش آموزش و مطالعات زنان کار می‌کنم. من بیش از سه دهه است که در حال تحقیق و کلنچار رفتن بر سر جنش زنان گرد، بوده‌ام. در حال حاضر روی دو پروژه کار می‌کنم. یکی از آن‌ها به زندانیان سیاسی زن در خاورمیانه و به خصوص ایران، ترکیه و فلسطین مربوط می‌شود. دیگری کتابی است ویرایش شده از مارکسیسم و فمینیسم که در سال ۲۰۱۵ به چاپ خواهد رسید.

□ آیا می‌توانید در رابطه با این که در حملات داعش، جنسیت چطور نقش ایفا کرده است بحث کنید؟

■ زنان به طور تاریخی در بیشتر جنش‌های مهم سراسر منطقه شرکت پر قدرتی داشته‌اند. مشارکت زنان در جنش‌های مقاومت، به خصوص زنان گرد، از دهه‌ی ۱۹۸۰ در ترکیه، ایران و عراق، بخشی است که در مطالعات زنان مورد ارزیابی و تحقیق کافی واقع نشده است. یک شکل منحصر به فرد از جنش زنان گرد مبارزات متداوم و مستمر آن‌ها برای خودمختاری است. به همین دلیل هم هست که دستور کار سیاسی‌شان از نوع دستور کاری که جنش زنان در دولت-ملت غالب دارند، متفاوت بوده است. مشارکت زنان در جنش مقاومت در کوبانی و آن چه را که می‌بینیم در روژاوا اتفاق می‌افتد، به نظر من ادامه‌ی یک تاریخ دراز مدت مبارزه است و مهم است که ما هم به همین شکل به آن نگاه کنیم.

□ در رسانه‌های آمریکا شکلی عجیب و غریب از اراکه‌ی مدل برای زنان وجود دارد که در آن مجله‌های مد به منطقه می‌روند تا از چریک‌های ی.پ.ژ. عکس بگیرند.

این موضوع مربوط است به نگاه ابزارگرایانه‌ای که به زنان منطقه است. چه زنان برقع‌پوش افغانستان باشند که این ابزار بودن به شکل پوشاندن بدن آن‌ها تعیین و تثبیت شده، و چه به شکلی که اکنون روی بدن خسته و رنجور زنان روزوا تثبیت می‌شود. این روشی برای دست کم گرفتن اهمیت مشارکت این زنان در مبارزه است، که توجه را از مفهوم مبارزه گرفته و تنها به سوی بدن زنان معطوف می‌کند.

□ آیا می‌توانید درباره‌ی نقش تاریخی جنسیت در تعیین سیاست‌های دولت - ملت در تجاوزات امپریالیسم آمریکا مثل جنگ عراق و در فشارهایی که سرمایه‌داری می‌گذارد صحبت کنید؟

من هیچ نمونه‌ای سراغ ندارم که در آن نیروهای سرمایه‌داری امپریالیستی مردسالار در جهت رهایی اقشاری از مردم، از جمله زنان، کار کرده باشند. هم‌چنین، آن‌چه ما در عمل دیده‌ایم و در نتیجه در ذهن مان تازه است، این است که در هر جای این جهان که امپریالیسم آمریکا دخالت کرده است، تنها ویرانی بیشتر و تخریب به ارمغان آورده و موفق شده به هر آرمان دموکراتیک و یا انقلابی مردم خاتمه دهد. عراق مثال بسیار خوبی است. ملتی است که به نابودی کشانده شده و زنان آن برای مشروعیت بخشیدن به جنگ و تهاجم مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این را به شکلی دیگر در افغانستان دیدیم. بر مبنای این تاریخچه، رهایی هر ملتی در خاورمیانه توسط تهاجم نظامی نیروهای سرمایه‌دار امپریالیستی مردسالار غیرممکن است. اگر رهبری روزوا وارد هرگونه ائتلافی با نیروهای امپریالیستی شود، به معنای پایان تمام فداکاری‌های قهرمانانه‌ای است که مردم روزوا دارند انجام می‌دهند. آمریکا در حال دنباله‌روی از چیزی است که من به آن ویتنامیزه کردن جنگ در خاورمیانه می‌گویم؛ این یعنی مردم کوبانی را به "نیروهای زمینی" مبدل کردن. به نظر من روزوا فقط دو راه حل دارد: یک راه این است که همان کاری را انجام دهند که کردستان عراق انجام داد: منطقه‌ای کاملاً وابسته، با فساد سیاسی، خشونت در حال افزایش به زنان، و توسعه نئولیبرالیسم، یا سرکوب مخالفین سیاسی. بنابراین یک مدل، این است. آیا روزوا می‌خواهد به آن سو برود؟ یا می‌خواهد نقطه‌ی تمرکز و مکان امید و آمال بقیه کشورهای خاورمیانه باشد؟ تنها راه به نظر من مبارزات مستقل انقلابی، همبستگی با نیروهای مترقی، و بسیج گرایش‌های چپ و سکولار موجود در منطقه است. کوبانی تا حدودی این کار را کرده است، اما هم‌چنان نیازمند ساختن ائتلاف انقلابی است، نه این که وارد ائتلافی امپریالیستی شود.

□ می‌توانید کمی درباره‌ی داعش و این که از کجا آمده‌اند، صحبت کنید؟

مبارزه‌ی زنان و روزوا به منظور ایجاد و بازسازی جامعه، سه سال است که ادامه دارد. تنها پس از شکل‌گیری داعش است که ما (در غرب) بیشتر درباره‌ی مقاومت آن‌ها می‌شنویم. مداخله‌ی قدرت‌های امپریالیستی مردسالار در منطقه، باعث ایجاد نیروهای خشن بنیادگرای افراطی مردسالار هم‌چون داعش شده و در شکل‌گیری آن نقش داشته‌اند. داعش نتیجه‌ی کار آن‌ها است و زمانی پدید آمد که قصد داشتند رژیم بشار اسد را سرنگون کنند. بنابراین سیاست "تغییر رژیم" که از سوی قدرت‌های امپریالیستی هماهنگ شد، خیزش و سازمان‌دهی انقلابی توسط مردم را می‌طلبد. انقلاب از راه مداخله نظامی و بمباران یک ملت میسر نخواهد شد. فقط ممکن است به تعویض سران دولت کمک کند مثل آن‌چه که در عراق اتفاق افتاد. اما این به معنی انقلاب نیست. یکی از پیامدهای مداخله‌ی نظامی در منطقه شکل‌گیری نیروهای سنتی و افراطی مردسالار و قبیله‌ای است که معمولاً نیروهای مترقی و دمکراتیک از جمله سکولار، ناسیونالیست، چپ و یا سوسیالیست را سرکوب می‌کنند. داعش در طول چنین پروسه‌ای شکل گرفت.

□ آیا می‌توانید در مورد سازمان سیاسی موجود صحبت کنید؟

اقداماتی که این‌ها در زمینه‌ی مشارکت برابر زنان در سازمان‌دهی اجتماع و شهرداری‌ها، و توزیع برابر منابع و ایجاد جامعه‌ای بر مبنای کار جمعی و نه رقابت، انجام داده‌اند بسیار قابل توجه است. آیا این می‌تواند دوام داشته باشد؟ به رهبری بستگی دارد. رهبری پی‌پی‌دی به پ.ک.ک تحت رهبری عبدالله اوجالان نزدیک است. یک مشکل جدی که سیاست‌های پ.ک.ک دارد، این ادعا است که می‌گوید یک رژیم خودگردان و مستقل دمکراتیک، علیرغم وجود دولت ترکیه، می‌تواند در آن‌جا ایجاد شود. به عبارت دیگر، مدعی است که دولت - ملت و خود دولت مشکلات اصلی هستند و گردها می‌توانند از راه به رسمیت نشناختن و رد دولت ترکیه، جایگزینی برای دولت - ملت ایجاد کنند. این طرحی اتوپیایی است، زیرا دولت ترکیه برای این موجود است تا بتواند سرمایه‌داری ترکیه و جامعه‌ی مردسالار را محافظت کند و این اجازه را نخواهد داد که بخشی از کشور بخواهد یک سیستم سیاسی و اجتماعی متفاوتی ایجاد نماید حتی اگر درون چارچوب‌های خودش باشد.

□ وضعیت فمینیسم بین‌المللی کنونی را چه طور می‌بینید؟

□ چیزی که من اکنون در سطح بین‌المللی می‌بینم سر در گمی عظیمی است، مبنی بر این که در خاورمیانه و جنبش زنان چه می‌گذرد. هر چند، می‌بینم که بیشتر زنان ملت‌های سرکوب شده در آفریقا، آسیا و خاورمیانه واقعا صدای‌شان را بلند کرده و برخاسته‌اند؛ و باید پرسیم که چرا ما یک جنبش منطقه‌ای قدرت‌مند زنان نداریم؟ می‌دانم که اعتراضات خیابانی زیادی و فعالیت رسانه‌های اجتماعی گوناگونی در حمایت از زنان روزوا وجود داشته است، ولی این یک جنبش، به این مفهوم که به طور واقعی به خیابان‌های شهرهای بزرگ در خاورمیانه بیاید، زنان و مردان را سازمان‌دهی کند و مبارزه‌ی زنان روزوا را به انگیزه‌ای در جهت ایجاد یک ائتلاف فمینیستی در سطح بین‌المللی مبدل کند، نیست. هرچند، در سطح جهانی و چندملیتی و منطقه‌ای، واقعا زمان آن رسیده است که به بازسازی یک جنبش فمینیستی بین‌المللی قدرت‌مند فکر کنیم.

□ با بازماندگان خشونت‌های داعش، چه نوع همبستگی‌ای لازم است وجود داشته باشد؟

□ من خودم در سال ۱۹۸۰، در مقاومت شهر سنج در کردستان ایران شرکت داشتم. زمانی بود که شهر اعلام استقلال کرده و در محاصره بود و در برابر هجوم نظامی رژیم اسلامی به مدت ۲۵ روز مقاومت کرد. شهر به شیوه‌ای بسیار مشابه با آن‌چه که اکنون درباره‌ی روزوا می‌شنویم سازمان‌دهی شده بود. اکنون، اعلام همبستگی و ایجاد ائتلاف در حمایت از روزوا بسیار مهم است. اخبار در مورد این که حمایت در سطح بین‌المللی در جریان است نیز باید به مردم روزوا برسد، زیرا منبعی از استقامت و الهام برای آنان خواهد بود. از آن‌جا که تجربه خودم را به خاطر دارم، از خودم می‌پرسم، آیا در دنیا کسی می‌فهمد یا می‌داند که در این گوشه‌ی کوچک چه می‌گذرد؟ موفقیت روزوا یک دستاورد بسیار مهم برای همه‌ی ما خواهد بود. به همین دلیل ابراز همبستگی خیلی مهم است. یک همبستگی آگاهانه و ایجاد یک ائتلاف مهم است. می‌گویم آگاهانه، چرا که ما بایستی قادر باشیم تا با اتکا به دانش تاریخی‌مان، نسبت به تصمیمات استراتژیکی که رهبری پی‌پی‌دی ممکن است در این لحظه‌ی مهم و حساس اتخاذ کند، هشدار دهیم. ♦

* جینها (JINHA)، آژانس خبری منحصر به زنان واقع در دیاربکر است.

مزد به کارخانگی!

یادداشتی بر مقالهی «زنان، طبقه و نژاد»



من می‌خواستم دنیا را عوض کنم اما پرستار بچه پیدا نکردم!

موضوع کارخانگی اهمیت زیادی در برخورداری درک درست از یک رابطه‌ی اجتماعی دارد. در سال‌های اخیر بحث مزد به کارخانگی از جانب برخی نیروهای منتسب به چپ در ایران و هم‌چنین برخی فعالین جنبش زنان پیش گذاشته شده است. هسته‌ی اصلی این نظریه این است که مزد به کارخانگی، زنان را از زاویه‌ی مالی مستقل می‌کند. اما سوالی که باید بدان پاسخ داد این است که از چه نوع استقلال مالی سخن می‌گوییم؟ بسیاری از نیروها و فمینیست‌های انقلابی همواره بر استقلال مالی زن تأکید کرده‌اند و این تأکید به خاطر این است که حضور زنان و کار در بیرون از خانه می‌تواند برای آنان شرایطی را ایجاد کند که در معرض بسیاری از مسائل اجتماعی و بالا بردن درک‌شان از مناسبات حاکم و موقعیت اسارت‌بارشان قرار دهد. اما هم‌زمان باید به این موضوع مهم توجه کرد که کار زنان در خارج از خانه مساوی با از بین رفتن "وظایف‌شان" در خانه و به طور کلی فرودستی‌شان نیست. در صورتی که خواست مزد به کارخانگی در عمل این است که زنان برای همیشه، اما این بار در مقابل مزد، سرویس دهنده‌ی ابدی مردان و خانواده ... باشند. این دیدگاه قادر نیست بر سر موضوع خانواده که بر روابط نابرابر بین زن و مرد متمرکز است، پاسخی درست برای پایان دادن به اسارت زنان در خانه دهد. نظریه‌ی مزد به کارخانگی نظریه‌ای است مردسالارانه که می‌خواهد تقسیم کار بین زن و مرد و برتری مرد را، رسمیت بخشد.

یکی از استدلال‌های نظریه‌ای که مزد به کارخانگی را پیش می‌گذارد این است که کار زن در خانه، کار پرداخت نشده است و در نتیجه برای سرمایه‌داری ارزش اضافی تولید می‌کند و از این رو زنان خانه‌دار جزو طبقه‌ی کارگر هستند. نتیجه‌ی عملی این دیدگاه هم چیزی جز تقویت بنیان خانواده و برگشت زنان به خانه‌های‌شان نمی‌باشد. در مقابل نظریه‌ی دیگری است که معتقد است عموماً این بخش از کار و هم‌چنین مصارف دیگر هم چون خوراک و پوشاک و... از کانال مزد مرد توسط سرمایه‌دار پرداخت می‌شود. چرا؟ برای این که این مزد باید به نیازهای مرد کارگر، بچه‌هایش و همسرش که کارش سرویس‌دهی به این نسل و نسل بعدی است، پاسخ دهد. این مزد برای تولید و بازتولید نیروی کار داده می‌شود؛ با در نظر گرفتن این مسأله است که در همه‌ی کشورها حتا در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته هم داشتن خانواده در پرداخت مزد به مرد کارگر مؤثر است. در عین حال باید به این موضوع مهم اشاره کرد که با کارگر نمودن یا کارگر نامیدن زنان خانه‌دار نمی‌توان ستم بر زن - خصوصاً در کارخانگی - را معلول رابطه‌ی ستمگرانه‌ی کارگر - سرمایه‌دار نمود. این نقش حاصل موقعیت کار زن در کلیت روابط اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری مردسالار است؛ و تنها با مبارزه‌ی روشن و هدفمند و انقلابی در جهت از بین بردن کارخانگی و تبدیل آن به کار اجتماعی می‌توان از رها شدن زنان از اسارت کارخانگی صحبت کرد.

موضوع دیگر آن است که در طرح هر خواستی باید این را در نظر داشت که آیا این مطالبه راه را برای از بین بردن ستم بر زن و به طور کل تغییر بنیادی این سیستم و امتیازات درونی آن باز می‌کند یا نه. آیا این مطالبه به تر و تازه کردن نظام مردسالار سرمایه‌داری خدمت می‌کند و یا به برچیدن ستم بر زن؟ خواست مزد به کارخانگی به رسمیت شناختن یک امتیاز مردانه و یک تقسیم کار اجتماعی است و در عمل موقعیت فرودست زن را حفظ می‌کند و تداوم می‌بخشد.

در واقعیت آن دسته از نیروهایی که موضوع مزد به کارخانگی را طرح می‌کنند، مسأله‌ی خانواده و به طور کل موضوع ستم بر زن را تحت نظام سرمایه‌داری قابل حل می‌دانند. در صورتی که ما با دو نظام که یکی سرمایه‌داری و دیگری پدر/مردسالاری است روبرو نیستیم. این دو در هم تنیده شده‌اند. باید این امر را در نظر داشت که سرمایه‌داری نهاد خانواده را از برده‌داری و فنودالیسم گرفت و شکل آنرا تغییر داد و در خدمت به تولید و باز تولید نظامش به کار گرفت. قطعاً سرمایه‌داری از کار زنان در خانه سود می‌برد. اما مردان نیز در جاودانه کردن نقش "اصلی" زنان در خانه نفع مادی می‌برند. به همین دلیل لغو کارخانگی و از بین بردن نظام مردسالار سرمایه‌داری از اهداف دراز مدت مبارزه در خدمت به رهایی زنان است.

از این منظر انتشار مقاله‌ی آنجلا دیویس لزوماً به معنی تأیید تمامی مواضع آن نمی‌باشد. به عنوان مثال در بخش آخر این مقاله آن‌چه که آنجلا دیویس در مقابل بحث مزد به کارخانگی پیش می‌گذارد این است که گویا زنان با اشتغال به کار خارج از خانه می‌توانند به موضوع کارخانگی پایان دهند و بدین ترتیب به طور تدریجی به تقسیم کار ستم‌گرانه علیه زنان پایان داد. این دیدی مرحله‌گرایانه و اکونومیستی است. چرا که در بطن خود موضوع برده‌گی زنان در خانه را در سرمایه‌داری قابل حل می‌بیند و به همین دلیل هم رشد رستوران‌های فست‌فود را نشانه‌ای از منسوخ شدن کارخانگی می‌بیند. این مقاله به منظور دامن زدن هر چه بیشتر به این مبحث مهم ترجمه شده و در این نشریه در اختیار علاقمندان به مسایل زنان قرار می‌گیرد.

زنان طبقه و تژاد

سخنرانی آنجلا دیویس ۱۹۷۴



نویسنده: آنجلا دیویس
برگرداننده: ماسا روانج

از وظایف خانگی یک زن خانه‌دار در واقع می‌تواند در درون اقتصاد صنعتی ادغام شود. به عبارت دیگر، کارخانگی دیگر نیازی نیست که لزوماً و به شکلی تغییرناپذیر خصوصی باشد. تیم‌هایی از کارگران تعلیم دیده و با دست‌مزد خوب، که از این خانه به آن خانه می‌روند و مجهز به ماشین‌آلات مخصوص تمیز کردن با تکنولوژی پیش رفته هستند، می‌توانند به طور سریع و کارآمدی آن‌چه را که یک زن خانه‌دار امروزی با سختی و به شکلی بسیار ابتدایی انجام می‌دهد را به انجام برسانند. چرا در برابر این موضوع که پتانسیل بازتعریفی رادیکال از ماهیت خانه‌داری وجود دارد سکوت شده است؟ زیرا اقتصاد سرمایه‌داری به طور ساختاری رابطه‌ای خصمانه با صنعتی شدن خانه‌داری دارد. خانه‌داری اجتماعی منوط به اختصاص بخشی بزرگ از یارانه‌ی دولت است تا بتواند دسترسی این امکانات را به خانواده‌های کارگر که نیازشان به چنین خدماتی بسیار بدیهی است را تضمین کند. این در حالی است که حتماً اختصاص بخشی کوچک از سود به منظور صنعتی کردن خانه‌داری - مثل همه‌ی سرمایه‌گذاری‌های غیر سودآور - در اقتصاد سرمایه‌داری به شدت منفور است و رد می‌شود. با این وجود، گسترش سریع نیروی کار زنان به این معنی است که زنان بیشتری مسأله‌ی خیره بودن در کارخانگی را طبق استانداردهای سنتی، کاری واقعاً سخت می‌دانند. به عبارت دیگر، صنعتی کردن خانه‌داری، همراه با اجتماعی کردن آن، به یک نیاز اجتماعی عینی مبدل شده است. شاید بتوان گفت خانه‌داری به عنوان مسئولیت شخصی منحصر به فرد زنان و به عنوان کار زنانه که تحت شرایط تکنیکی ابتدایی انجام می‌گیرد، بالاخره در حال نزدیک شدن به دوران منسوخ شدن تاریخی خود است. هر چند خانه‌داری، آن طور که امروزه می‌بینیم، ممکن است در نهایت به یک اثر تاریخی مربوط به گذشته، تبدیل شود، اما رفتارهای اجتماعی غالب، همچنان به روند وصل کردن موقعیت ابدی زنان به تصاویر جارو و خاک انداز، زمین شور و سطل، پیش بند و اجاق، قابلمه و ماهی تابه، ادامه می‌دهند. این درست است که کار زنان، از هر دوره‌ی تاریخی به دوره‌ی دیگر، به طور کلی در ارتباط با امورات خانه بوده است، با این حال خانه‌داری زنان همواره مثل آن‌چه که امروزه می‌باشد نبوده - مثل دیگر پدیده‌های اجتماعی - و محصول متغیر تاریخ بشر است. همان‌گونه که سیستم‌های اقتصادی گوناگون به وجود آمده و زوال یافته‌اند، میزان و کیفیت خانه‌داری نیز دست تحولات رادیکال شده است. همان‌طور که فردریک انگلس در اثر کلاسیک خود «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»^۳ بحث کرد، نابرابری جنسی آن‌گونه که ما امروز می‌شناسیم، قبل از ظهور مالکیت خصوصی وجود نداشت. در طول دوران اولیه تاریخ بشری

کارهای بی‌شماری که در مجموع به نام "خانه‌داری" شناخته می‌شوند - آشپزی، شستن ظرف‌ها، شستن لباس‌ها، مرتب کردن رختخواب‌ها، جارو کردن، خرید کردن و غیره - ظاهراً به طور میانگین چیزی حدود سه تا چهار هزار ساعت در سال از یک زن خانه‌دار وقت می‌گیرد.^۱ با این‌که این آمار ممکن است باور کردنی نباشد باید اضافه کرد که حتماً مدت زمانی که مادران باید برای توجه کردن به فرزندان خود صرف کنند را در بر نمی‌گیرد. همان‌طور که وظایف مادری یک زن، امری بدیهی فرض می‌شود، رنج و زحمت بی‌انتهای او نیز به ندرت مورد تقدیر خانواده‌اش قرار می‌گیرد. با این وجود، خانه‌داری به معنای واقعی نامرئی است: "هیچ‌کس متوجه این کارها نمی‌شود، مگر زمانی که انجام نشود - وقتی که مثلاً رختخواب مرتب نشده یا کف اتاق تمیز نشده و برق نمی‌زند."^۲ صفاتی که به طور واقعی ماهیت خانه‌داری را نشان می‌دهد این‌هاست: نامرئی، تکراری، خسته کننده، غیرمولد و بدون خلاقیت.

آگاهی نوین در ارتباط با جنبش زنان در عصر حاضر، زنان زیادی را تشویق می‌کند تا از مردان خود بخواهند که در این کار شاق آن‌ها را همراهی کنند. در حال حاضر، مردان بیشتری با همسران‌شان در کارهای خانه هم‌کاری می‌کنند و برخی‌شان هم حتماً سهمی برابر در انجام این کارها به عهده می‌گیرند. ولی چند نفر از این مردان این‌طور فرض نمی‌کنند که کارخانگی "کار زنان" است و افکارشان را از این فکر رها کرده‌اند؟ و چند نفر از مردان کارهای مربوط به تمیز کردن خانه را "کمک" به همسران‌شان نمی‌دانند؟

آیا اگر این امکان وجود داشت که به طور هم‌زمان، هم این ایده که کارخانگی کار زنان است را نابود کرد و هم آن را به طور مساوی بین زن و مرد تقسیم کرد، راه‌حلی رضایت‌بخش بود؟ در حالی که اغلب زنان با خشنودی مشتاق ظهور پدیده‌ی "شوهر خانه‌دار" هستند، امر غیرجنسیتی کردن کارخانگی در واقع تغییری در ماهیت سرکوب‌گرانه‌ی این کار نمی‌دهد. در تحلیل نهایی، نه زنان و نه مردان هیچ‌کدام نباید ساعت‌های ارزش‌مند زندگی‌شان را بر روی کاری که نه مولد است و نه هیجان‌انگیز به هدر دهند.

یکی از رمزهای به دقت پنهان شده در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته، احتمال - احتمال واقعی - تحول رادیکال در ماهیت کارخانگی است. بخش قابل توجهی

هر بار شستشو مستلزم گرم کردن و حمل تعداد زیادی سطل آب بود، کسی به استانداردهای بالاتر تمیزی اهمیتی نمی‌داد.^۵

زنان مستعمرات نه "خانه‌دار" بودند و نه "نظافت‌کننده‌ی خانه" بلکه کارکنانی کامل و ماهر در زمینه‌ی اقتصاد مبتنی بر خانه بودند. آن‌ها نه تنها بیشتر کالاهایی که خانواده‌شان نیاز داشت را تولید می‌کردند بلکه حافظ سلامتی خانواده و جامعه‌شان نیز بودند.

«این وظیفه‌ی (زنان مستعمرات) بود که گیاهانی را که مصرف پزشکی ... داشتند جمع‌آوری و خشک کنند؛ هم‌زمان نقشی هم‌چون طبیب، پرستار و ماما را نیز در جامعه و خانواده خود داشته باشند.»^۶

در کتاب دستورالعمل کاربردی ایالات متحده‌ی آمریکا - یک کتاب معروف دستورالعمل مستعمراتی - دستورالعمل آماده‌سازی غذاها هم مثل دارو و مواد شیمیایی خانگی وجود دارد. برای درمان کچلی موضعی، به طور مثال، این دستور آمده است: "کمی گیاه سرخ بن را بگیرد ... خورد کرده و در سرکه بریزید و سپس این محلول را در محل مورد نظر بگذارید."^۷

اهمیت اقتصادی فعالیت‌های خانگی زنان در آمریکای مستعمراتی با نقش قابل مشاهده آن‌ها در فعالیت‌های اقتصادی خارج از خانه کامل شده بود. این کاملاً قابل قبول بود که برای مثال یک زن، می‌خانه‌دار شود.

«زنان، کارخانه‌ی چوب‌بری و آسیاب را نیز اداره می‌کردند، صندلی و مبلمان می‌ساختند، کشتارگاه‌ها را سازمان‌دهی می‌کردند، پارچه‌ی نخی و پارچه‌های دیگر را چاپ می‌کردند، توری و بند درست می‌کردند، و صاحب و اداره‌کننده‌ی فروشگاه‌های لباس و خشکبار بودند. زنان در مغازه‌های توتون فروشی، داروخانه (جایی که در آن ترکیباتی که خود می‌ساختند را می‌فروختند)، و فروشگاه‌های عمومی که همه چیز در آن فروخته می‌شد کار می‌کردند. زنان عینک می‌ساختند، ماشین پشم‌ریسی برای حلاجی پشم می‌ساختند و حتا خانه‌ها را نیز به عنوان نقاش رنگ می‌زدند. آن‌ها اغلب، کار کفن و دفن در شهر را نیز انجام می‌دادند...»^۸

موج و خروش پس از انقلاب صنعتی منجر به گسترش کارخانه‌ها در منطقه‌ی شمال شرقی این کشور جدید شد. ماشین‌های نساجی نیوانگلند از پیش‌گامان موفق سیستم کارخانه‌ای بودند. از آن‌جا که کار ریسندگی و بافندگی از حرفه‌های خانگی سنتی زنان بود، در نتیجه زنان از اولین گروه کارگرانی بودند که توسط صاحبان این کارخانه‌ها استخدام شدند تا دستگاه نساجی جدید را اداره کنند. با توجه به این که زنان در کل از کار تولید صنعتی کنار گذاشته شده بودند، گماشتن آنان به کار نساجی یکی از اولین زمینه‌های کار صنعتی است که کارگران آن زن بودند.

همان‌طور که صنعتی شدن پیش‌رفت می‌کرد، کار جابه‌جایی تولید اقتصادی از خانه به کارخانه منتقل شد و اهمیت کارخانگی زنان به طور سیستماتیک تحلیل یافت. زنان به شکلی دوگانه بازنده بودند: زیرا شغل سنتی‌شان با ظهور کارخانه‌های رو به رشد از آن‌ها گرفته شد و زنان بسیاری را از انجام نقش‌های مهم اقتصادی باز داشت. از نیمه‌ی قرن نوزدهم دیگر این کارخانه‌ها بودند که پارچه، شمع و صابون تولید می‌کردند. حتا کره، نان و دیگر محصولات غذایی نیز به شکل انبوه تولید می‌شد.

«تا پایان قرن نوزدهم، دیگر به ندرت کسی آهار می‌زد یا لباس‌های شستنی را در دیگچه می‌جوشاند. در شهرها، زنان نان می‌خریدند، لباس زیرشان را آماده می‌خریدند، فرزندان‌شان را به مدرسه می‌رساندند و سر راه چند تا لباس هم به اتوشویی و رخت‌شویی‌خانه می‌دادند، و درباره مزیت غذاهای کنسرو شده بحث می‌کردند ... جریان صنعتی شدن در حال گذر بود و دستگاه بافندگی و دیگ سوپ بی مصرف را راهی انبارها کرده بود.»^۹

همان‌طور که سرمایه‌داری صنعتی موقعیت خود را مستحکم می‌کرد، شکاف بین عرصه‌ی جدید اقتصادی و اقتصاد خانگی گذشته بسیار عمیق‌تر شد.

تقسیم کار جنسی درون نظام تولید اقتصادی طوری مکمل هم بود که با هر نوع سلسله مراتبی در تضاد بود. جوامعی که در آن‌ها احتمالاً مردان مسئول شکار حیوانات وحشی و زنان در مقابل مسئول جمع‌آوری گیاهان و میوه‌های جنگلی بودند، هر دو جنس نقشی اقتصادی که به طور یکسان برای بقای جامعه لازم بود، ایفا می‌کردند. زیرا جامعه در آن دوران در اصل یک خانواده‌ی گسترده بود که از همین رو نقش محوری زنان در امور داخلی به معنای ارزش‌مند و محترم بودن آن‌ها در جامعه بود.

محوریت کارهای خانگی زنان در فرهنگ‌های پیش از سرمایه‌داری با تجربه‌ی شخصی من در سفری که در سال ۱۹۷۳ در دشت ماسایی داشتم برایم به تصویر کشیده شد. در یک جاده‌ی خاکی دورافتاده در تانزانیا من متوجه شدم که شش زن اهل ماسایی تخته‌های بسیار بزرگی را روی سرشان گذاشته و به شکلی مبهم تعادل خود را حفظ کرده بودند. دوست تانزانیایی من توضیح داد این زنان در حال حمل و نقل سقف یک خانه به دهکده‌ای جدید که در حال ساختنش هستند، می‌باشند. در بین اهالی ماسایی، آن‌طور که من فهمیدم، زنان مسئول تمام امورات خانه بودند که این شامل ساخت و ساز خانه برای مردم کوچ نشین خود که اغلب اوقات در حال جابه‌جایی بودند نیز می‌شد. تا جایی که به زنان ماسایی مربوط می‌شود کار خانه نه تنها شامل شستن، پختن، بچه‌داری، خیاطی و ... است، بلکه خانه‌سازی را هم شامل می‌شود. همان قدر که کار پرورش دام که مردان انجام می‌دهند مهم است، "خانه‌داری" زنان نسبت به خدمات اقتصادی مردان نه کمتر مولد است و نه کمتر مهم.

در این دوران پیش از سرمایه‌داری، در اقتصاد کوچ‌نشینی ماسایی کارخانگی زنان برای اقتصاد به اندازه‌ی کار پرورش دام مردان اهمیت دارد. زنان به عنوان تولیدکننده از یک موقعیت به همان نسبت مهم اجتماعی برخوردار هستند. از سوی دیگر در جوامع سرمایه‌داری پیش‌رفته، کارخانگی زنان خانه‌دار که جنبه‌ی خدماتی دارد و آن‌ها به ندرت قادر به ارائه‌ی شهادی ملموس برای آن کارشان هستند، موقعیت اجتماعی زنان را به طور عموم تنزل می‌دهد. با توجه به تمام این‌ها طبق ایدئولوژی بورژوازی، زن خانه‌دار به همین سادگی خدمت کار دائمی شوهرش است.

منشأ این نظریه‌ی بورژوازی که می‌گوید زن خدمت‌کار ابدی مرد است، خود یک داستان افشاگرانه است. در طول تاریخ نسبتاً کوتاه ایالات متحده‌ی آمریکا، پدیده‌ی "زن خانه‌دار" به عنوان یک محصول تاریخی نهایی، فقط کمی بیش از یک قرن قدمت دارد. در طول دوران مستعمره بودن آمریکا، کارخانگی از کار روزانه‌ای که زنان خانه‌دار، امروزه در آن‌جا انجام می‌دهند کاملاً متفاوت بود.

«کار یک زن با طلوع آفتاب شروع می‌شد و تا جایی که قادر به باز نگه داشتن چشم خود بود، در کنار نور آتش ادامه می‌یافت. به مدت دو قرن، تقریباً تمام چیزهایی که خانواده مصرف می‌کرد یا می‌خورد تحت رهبری او و در خانه تولید می‌شد. او نخ می‌ریسید و رنگ می‌کرد که از آن پارچه درست کند و با دست لباس بدوزد. او بیشتر غذایی را که خانواده می‌خوردند را خود می‌کاشت و برای زمستان هم ذخیره می‌کرد. او کره، پنیر، نان، شمع و صابون درست می‌کرد و برای خانواده‌اش جوراب می‌بافت.»^{۱۰}

پیش از صنعتی شدن، در اقتصاد کشاورزی شمال آمریکا، کاری که زنان در رابطه با کارهای خانه‌شان انجام می‌دادند شامل ریسندگی، بافندگی، خیاطی، نان‌پزی، کره‌گیری، شمع و صابون‌سازی و ... بود. در حقیقت، «... فشار کار تولید خانگی زمان بسیار اندکی را برای انجام آن‌چه که ما امروزه کارخانگی می‌نامیم باقی می‌گذاشت. با این حساب زنان پیش از انقلاب صنعتی طبق استانداردهای امروزی خانه‌داری شلخته و نامرتب بودند. به جای تمیز کردن روزانه یا هفتگی در فصل بهار نظافت می‌کردند. غذاها ساده و تکراری بودند؛ لباس‌ها به ندرت عوض می‌شد؛ و چیزهای شستنی هم می‌توانست تلنبار شود و شستشو یک بار در ماه یا در بعضی خانه‌ها یک بار در هر سه ماه انجام می‌شد. و البته از آن‌جا که

گیلمن مدعی است که "خانه به نسبت سایر نهادها توسعه پیدا نکرده است." اقتصاد خانواده نشان‌دهنده‌ی «... حفظ صنایع ابتدایی در جامعه‌ی مدرن صنعتی و محدود بودن زنان به این صنایع و حوزه‌ی محدود تبارز آن‌ها» می‌باشد.^{۱۱}

گیلمن تأکید می‌کند که خانه‌داری انسانیت زنان را به هدر می‌دهد:

«زن به اندازه‌ی کافی زنانه است، همان‌طور که مرد به اندازه‌ی کافی مردانه است؛ ولی زن مثل مرد انسان نیست. زندگی خانگی انسانیت ما را جلوه‌گر نمی‌سازد، زیرا تمام خطوط تمایز رشد انسانی در محیط خارج قرار دارد.»^{۱۲}

درستی توضیحات گیلمن توسط تجربه‌ی تاریخی زنان سیاه‌پوست آمریکا به اثبات رسیده است. در طول تاریخ این کشور، اکثر زنان سیاه‌پوست در بیرون از خانه کار کرده‌اند. در طول دوران برده‌داری، زنان در کنار مردان در زمین‌های تنباکو و پنبه رنج کار زیادی را تحمل کردند و زمانی که جنوب آمریکا صنعتی شد، آن‌ها را می‌شد در کارخانه‌های تنباکو، پالایشگاه‌های قند و حتا در کارگاه‌های چوب‌بری و جزو خدمه‌ی فولادکوبی برای راه‌آهن دید. در زمان کار، زنان برده با مردان برابر بودند. آن‌ها در محل زندگی‌شان از برابری جنسیتی بیشتری نسبت به خواهران سفیدپوست "خانه‌دار"شان برخوردار بودند، چون که از برابری جنسیتی در کار - که بسیار طاقت فرسا بود - رنج می‌بردند.

در زندگی زنان سیاه‌پوست، در نتیجه‌ی مستقیم کار بیرون از خانه - کاری که به عنوان یک زن "آزاد" کمتر از زمان بردگی آن‌ها نیست - خانه‌داری هرگز اهمیت مرکزی را نداشته است. آن‌ها از آسیب‌های روانی که سرمایه‌داری صنعتی بر زنان خانه‌دار طبقه‌ی متوسط، که قرار بود، ضعف زنانه و اطاعت از شوهر فضیلت‌شان باشد، تحمل کرده تا حد زیادی در امان مانده‌اند. زنان سیاه‌پوست به ندرت به دنبال نشان دادن ضعف از خود بودند. آن‌ها مجبور بودند که قوی باشند زیرا خانواده و جمع‌شان به قدرت آن‌ها نیاز داشت تا بتواند زنده بماند. شواهدی از مقاومت زنان سیاه که با کار بیشتر و بیشتر، از خود به جای گذاشته‌اند را می‌توان در خدمات بسیاری از رهبران برجسته زن که از جامعه‌ی سیاه‌پوستان برخاستند دید. هریت تابمن، سوژورنر تروث، آیدا ولز و روزا پارکر، به آن اندازه‌ای که مظهر زنانگی سیاهان هستند، زانی استثنائی نیستند.

هرچند، زنان سیاه‌پوست هزینه‌ی گزافی برای این اندازه استقامت و استقلال می‌کند که در ارتباط با آن دارند را پرداخته‌اند. آن‌ها در حالی که به ندرت "تنها زن خانه‌دار" هستند، همواره کار خانه‌داری‌شان را انجام داده‌اند. در نتیجه فشار مضاعف کارمزدی و خانه‌داری را متحمل شده‌اند - فشار مضاعفی که همواره نیازمند این بوده که زنان کارگر، قدرت پشتکاری هم‌چون سیزیف (قهرمانی در اساطیر یونان است ... او برای مجازات شدن مجبور به کاری شد که علی‌رغم سختی و زحمت زیاد هرگز به آخر نمی‌رسید. م) داشته باشند. همان‌طور که ویلیام ا. ب. دوبوا در سال ۱۹۲۰ ذکر کرد:

«... برخی زنان آزاد به دنیا آمده‌اند و برخی از میان توهین و داغ ننگ خوردن (اشاره به حرف A که به رنگ قرمز، بر روی سینه‌ی زنان زناکار نصب می‌شده است. م) به آزادی می‌رسند؛ ولی زنان سیاه‌پوست ما این رانش آزادی را به طور اهانت‌آمیزی بر خود داشتند. با این آزادی آن‌ها استقلال نامحدود را می‌خرند با وجودی که قیمتی که برای این آزادی می‌پردازند گران است، در نهایت ارزش تمام این شکایت و سرزنش‌ها را خواهد داشت.»^{۱۳}

زنان سیاه‌پوست مثل مردان‌شان تا آخرین حد توان خود کار کرده‌اند. مثل مردان‌شان مسئولیت تأمین خانواده را از آن خود می‌دانند. صفات زنانه‌ی نامتعارفی هم‌چون اتکا به خود و جرأت داشتن - که هرچند اغلب زنان سیاه‌پوست برای داشتن این صفات مورد تحسین واقع شده‌اند ولی بیشتر مورد سرزنش بوده‌اند - انعکاسی از نیروی کاری و تلاش آن‌ها در خارج از خانه است. ولی آن‌ها نیز مثل خواهران سفیدپوست‌شان که "زن خانه‌دار" نام گرفتند، غذا

جابه‌جایی اجباری و قابل مشاهده‌ی تولید اقتصادی که با گسترش سیستم کارخانه‌ای ایجاد شده بود، بی‌شک یک تحول جدی بود. ولی ارزش‌یابی مجدد تولید که سیستم اقتصادی جدید آن را ضروری کرده و عمومیت داد، حتا از این هم متحول‌کننده‌تر بود. در ابتدا کالاهای ساخت خانگی ارزش‌مند بودند چون نیازهای اولیه‌ی خانواده را تأمین می‌کردند، در حالی که اهمیت کالاهای ساخت کارخانه به شدت در ارزش مبادله‌ای آن‌ها و توانایی این کالاها در تأمین تقاضای کارفرمایان برای کسب سود موجودیت یافت. این ارزش‌گذاری مجدد تولید اقتصادی - فرای جدایی دو عرصه‌ی خانه و کارخانه - یک شکاف ساختاری بنیادین بین اقتصاد خانگی و اقتصاد مبتنی بر سود سرمایه‌داری را آشکار ساخت. از آن‌جا که کارخانگی سودی تولید نمی‌کند، در نتیجه طبیعتاً در مقایسه با کارمزدی سرمایه‌داری به مثابه‌ی فرمی پست‌تر تعریف شد.

یک ماحصل جانبی و مهم ایدئولوژیکی این تحول رادیکال اقتصادی، ظهور پدیده‌ی "زن خانه‌دار" بود. زنان به طور ایدئولوژیکی به عنوان کسانی بازتعریف شدند که قرار است زندگی خانوادگی را که بی‌ارزش شده بود حفظ و حمایت کنند. هرچند، این بازتعریف از جایگاه زنان به مثابه‌ی یک ایدئولوژی، تناقض شدیدی با عده‌ی بی‌شماری از زنان مهاجر داشت که در شمال شرق کشور به جریان طبقه‌ی کارگر می‌پیوستند. این زنان سفیدپوست مهاجر در درجه‌ی اول درآمدزا بودند و در درجه‌ی دوم زن خانه‌دار. و میلیون‌ها زن دیگری هم بودند که به عنوان تولیدکنندگان ناتوان اقتصاد بردگی در جنوب، بی‌حد و حصر کار می‌کردند و رنج می‌کشیدند. واقعیت جایگاه زنان آمریکایی در قرن نوزدهم شامل زنان سفیدپوستی بود که روزشان با گرداندن چرخ کارخانه‌ها سپری می‌شد و دست‌مزدی بخور و نمیر می‌گرفتند و زنان سیاه‌پوستی که تحت اجبار بردگی کار می‌کردند. "زن خانه‌دار" انعکاس بخشی از واقعیت بود از این لحاظ که به معنای واقعی سمبل رونق اقتصادی در طبقات متوسط در حال ظهور بود.

هرچند ریشه‌ی پیدایش "زن خانه‌دار" در شرایط اجتماعی بورژوازی و طبقه‌ی متوسط بود، ولی ایدئولوژی قرن نوزدهم "زن خانه‌دار" و "مادر" را به عنوان الگوی زنانه در جهان معرفی کرد. از آن‌جا که تبلیغات رایج، نقش تمام زنان را کار در خانه معرفی کرد، با زنایی که مجبور به کار مزدی بودند به شکل بیگانگی که وارد دنیای مردانه یعنی اقتصاد عمومی بودند، برخورد می‌شد. چون زنان از عرصه‌ی "طبیعی"شان پا را فراتر گذاشته بودند، به عنوان کارگر مزدی کامل به حساب آورده نمی‌شدند. آن‌ها به قیمت ساعت‌های طولانی کار، شرایط غیراستاندارد کاری و دست‌مزد بسیار ناکافی کار می‌کردند. استثمار زنان شدیدتر از استثماری بود که همکاران مردشان می‌شدند. لازم نیست گفته شود که سکسیسم (تبعیض جنسیتی علیه زنان) به عنوان منبعی سرشار از مافوق سود برای سرمایه‌داری ظهور کرد.

این جدایی ساختاری میان اقتصاد عمومی سرمایه‌داری و اقتصاد خصوصی کارخانگی توسط سخت جانی قدمت کارخانگی پیوسته تقویت و تحمیل شده است. برخلاف گسترش لوازم خانگی، کارخانه به طور کیفی از تأثیرات پیشرفت تکنولوژی که توسط سرمایه‌داری صنعتی به وجود آمد محروم مانده است. کارخانگی هنوز به طور میانگین هزاران ساعت در سال از وقت یک زن خانه‌دار را می‌گیرد. در سال ۱۹۰۳ شارلوت پرکینز گیلمن تعریفی را از کارخانگی ارائه داد که منعکس‌کننده‌ی تحولی بود که ساختار و محتوای خانه‌داری در ایالات متحده را تغییر داده بود:

«... واژه‌ی "کارخانگی" به کار به‌خصوصی اطلاق نمی‌شود بلکه به یک درجه و سطح مشخصی از کار نسبت داده می‌شود. سطحی از رشد که تمام کارهای دیگر از آن گذر کرده‌اند. تمام صنایع، زمانی "خانگی" بودند، یعنی در خانه و برای رفع نیازهای خانواده انجام می‌شدند. از آن دوران به بعد تمام صنایع به مراحل و سطوح بالاتری رفته‌اند به جز یکی دو مورد از آن‌ها که هرگز مرحله‌ی ابتدایی‌شان را ترک نکردند.»^{۱۴}

مطالبه برای پرداخت دستمزد به زنان خانه‌دار بر پایه‌ی تصویری است که می‌گوید زنان کالایی را تولید می‌کنند که به همان اهمیت کالاهایی است که شوهرانشان در کار خارج از خانه تولید می‌کنند. جنبش دستمزد برای کارخانگی، با بهره گرفتن از منطق دالا کاستا، زنان خانه‌دار را به عنوان ایجاد کنندگان نیروی کاری که توسط خانواده به عنوان کالا در بازار سرمایه‌داری به فروش می‌رسد، تعریف می‌کند.

دالا کاستا تنها تئوریسینی نبود که این‌گونه تحلیل‌ها را بر سر سرکوب زنان ارائه داد. هم در کتاب ماری اینمن در سال ۱۹۴۰ به نام "در دفاع از زنان" و هم در کتاب مارگارت بنستون در سال ۱۹۶۹ به نام "اقتصاد سیاسی رهایی زنان"^{۱۸}، خانه‌داری به صورتی تعریف شده است که زنان را به عنوان طبقه‌ی خاصی از کارگرانی معرفی می‌کند که توسط سرمایه‌داری استثمار می‌شوند و "خانه‌دار" نام گرفته‌اند، و این که نقش زایشی، فرزندپروری و خانه‌داری زنان، که باعث می‌شود اعضای خانواده امکان کار کردن داشته باشند - تا بتوانند نیروی کارشان را در ازای دستمزد بفروشند - را نمی‌توان انکار کرد. ولی آیا این موضوع به طور خودکار از این تبعیت می‌کند که زنان در کل، فارغ از طبقه و نژادشان، اساساً می‌توانند به وسیله‌ی کارخانگی که انجام می‌دهند تعریف شوند؟ آیا این به طور خودکار به این معنی است که زن خانه‌دار در واقع یک کارگر مخفی است که در درون پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری موجود است؟

اگر انقلاب صنعتی موجب جدایی ساختاری اقتصاد خانگی از اقتصاد عمومی شد، پس خانه‌داری نمی‌تواند به عنوان یک بخش جدایی‌ناپذیر از تولید سرمایه‌داری تعریف شود. بلکه به عنوان یک پیش شرط، با تولید مرتبط است. کارفرما نگرانی را در مورد این که نیروی کار چگونه تولید و بازتولید می‌شود ندارد تنها نگرانی او آن‌ست که به این نیروی کار دسترسی داشته باشد، و برایش سود تولید کند. به عبارت دیگر، پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری متضمن این است که کارگرانی که قابل استثمار شدن هستند، وجود داشته باشند.

«تجدید نیروی کار (کارگر) بخشی از پروسه‌ی تولید اجتماعی نیست بلکه پیش شرط لازم آن است و بیرون از پروسه‌ی کار رخ می‌دهد. کارکرد آن حفظ موجودیت بشر است که هدف نهایی تولید در تمام جوامع می‌باشد.»^{۱۹}

در جامعه‌ی آفریقای جنوبی که در آن نژادپرستی باعث بی‌رحمانه‌ترین حد استثمار اقتصادی شده است، اقتصاد سرمایه‌داری با روشی بسیار خشن به جدایی ساختاری‌اش از عرصه‌ی خانگی می‌انجامد. معماران نظام تفکیک نژادی در جامعه به سادگی تعیین کرده‌اند زمانی که زندگی خانوادگی همه چیز است ولی به طور کل دور انداخته می‌شود، آن وقت کارگر سیاه‌پوست بازدهی سود بیشتری را دارد. مردان سیاه به چشم واحدهای کاری دیده می‌شوند که به علت پتانسیل تولیدی‌شان برای طبقه‌ی سرمایه‌دار ارزشمند هستند. ولی همسر و فرزندان شان «... زاینده‌هایی اضافی و غیرمولد هستند. زنان نسبت به ظرفیت تولیدکنندگی واحدهای کاری مردان سیاه‌پوست، تنها یک بخش فرعی هستند.»^{۲۰}

این نسبت دهی زنان آفریقای جنوبی به "زاینده‌هایی اضافی" کنایه نیست. طبق قانون آفریقای جنوبی، زنان سیاه‌پوست بی‌کار (که ۸۷٪ زنان کشور هم هستند)، اجازه ورود به محوطه‌ی سفیدپوستان و حتی در بیشتر موارد ورود به شهرهایی که شوهرانشان در آن زندگی و کار می‌کنند را ندارند.

پخته‌اند، نظافت کرده‌اند و کودکان زیادی را تر و خشک کرده‌اند. ولی برخلاف زنان خانه‌دار سفیدپوست که از لحاظ اقتصادی به شوهرانشان وابسته بودند و اتکا می‌کردند، مادران و زنان سیاه‌پوست و معمولاً کارگران، به ندرت زمان و انرژی داشته‌اند تا بتوانند در خانه‌داری مهارت کسب کنند. آن‌ها نیز مثل خواهران سفیدپوست طبقه‌ی کارگر که فشار مضاعف کار در بیرون خانه و خدمت به شوهر و فرزندان را بر خود داشتند، نیاز به خلاص شدن از این مخمسه‌ی ستم‌گرانه‌ی طولانی مدت دارند.

ضعف بحث‌های عمومی - اگر نگوئیم کمبود - در مورد امکان تحول در کارخانگی به امکانی اجتماعی، نشان دهنده‌ی قدرت‌های کورکننده‌ی ایدئولوژی بورژوازی است. موضوع این نیست که به نقش خانگی زنان هیچ توجهی نشده است. برعکس، جنبش کنونی زنان، خانه‌داری را به عنوان یک بخش اصلی در سرکوب زنان معرفی کرده است. حتا در برخی از کشورهای سرمایه‌داری جنبشی نیز وجود دارد که نگرانی عمده‌اش وضعیت اسفبار زن خانه‌دار است. پس از این که به این نتیجه رسیدند که خانه‌داری در درجه اول سرکوب‌گرانه و تحقیرکننده است چون مزدی به آن داده نمی‌شود، این جنبش تقاضای دستمزد برای زنان را کرده است. این فعالین بحث می‌کنند، یک چک حقوقی هفتگی از سوی دولت، کلید بهبود وضعیت زنان و موقعیت اجتماعی زنان در کل است.

جنبش دستمزد برای کارخانگی از ایتالیا آغاز شد، جایی که اولین راه‌پیمایی عمومی آن در مارچ ۱۹۷۴ شکل گرفت. یکی از سخن‌رانان با اشاره به جمعیتی که در شهر

مستره (اطراف ونیز) جمع شده بودند گفت:

«به نیمی از جمعیت جهان دستمزدی پرداخت نمی‌شود. این موضوع یکی از بزرگترین تضادهای طبقاتی است! و این مبارزه ما برای

دستمزد به کارخانگی است. این یک مطالبه‌ی استراتژیک است و در این لحظه از انقلابی‌ترین مطالبات برای کل طبقه‌ی کارگر است. اگر ما پیروز شویم، کل طبقه پیروز است و اگر شکست بخوریم، کل طبقه شکست خورده است.»^{۱۴}

طبق استراتژی این جنبش، دستمزد کلید رهایی زنان خانه‌دار است و خود این مطالبه‌ی دستمزد، تمرکز اصلی برای رهایی زنان در کل است. علاوه بر این، مبارزه‌ی زنان برای دستمزد به عنوان مهم‌ترین مسأله‌ی کل جنبش طبقه‌ی کارگر ارائه شده است.

خاستگاه تئوریک جنبش دستمزد برای کارخانگی را می‌توان در مقاله‌ای که توسط ماریا روزا دالا کاستا به نام "زنان و واژگونی جامعه" نوشته شد دید.^{۱۵} در این مقاله، دالا کاستا بحثی را برای بازتعریف خانه‌داری بر اساس تر خود پیش می‌گذارد بر این مبنا که اگر بگوئیم خدمات خانگی ماهیت خصوصی دارد در واقع یک توهم است. او تأکید می‌کند که فقط به نظر می‌رسد زن خانه‌دار در خدمت نیازهای خصوصی شوهر و فرزندان خود است، در حالی که سود بردگان واقعی خدمات او کارفرمای کنونی شوهر و کارفرمای آینده فرزندان هستند.

«(زن) در خانه ایزوله و مجبور به انجام کارهایی شده است که غیرحرفه‌ای به حساب می‌آیند. کارهایی هم‌چون زاینیدن، پرورش و تربیت کودک و سرویس‌دهی به کارگر برای این که با بازتولید نیروی کارش بتواند دوباره تولید کند. نقش زن در چرخه‌ی تولید به این دلیل نامرئی باقی ماند، زیرا فقط محصول کار او، یعنی کارگر، مرئی است.»^{۱۶}

دستمزد کافی و سیستم کمک هزینه برای مهدکودک ایجاد شود، همانند بیمه‌ی بیکاری عمل می‌کند.

تجارب دیگر گروه‌های زنان، ماهیت مشکل‌ساز استراتژی "دستمزد به کارخانگی" را آشکار می‌سازد. زنان نظافتچی، کارگران خانگی، خدمت‌کاران، همه‌ی زنانی هستند که بهتر از هرکس دیگری می‌دانند که دستمزد گرفتن به ازای کار خانه به چه معنا است. وضعیت غم‌انگیز این‌ها به شیوه‌ای بسیار عالی در فیلمی از عثمان سمبین به نام *La Noire de* (دختر سیاه‌پوست) به تصویر کشیده شد.^{۲۵} شخصیت اصلی فیلم یک زن سنگالی است که بعد از جستجو برای کار، به عنوان پرستار و معلم کودک در یک خانواده‌ی فرانسوی که در داکار زندگی می‌کنند مشغول به کار می‌شود. وقتی این خانواده به فرانسه برمی‌گردند او نیز با کمال میل با آن‌ها می‌رود. هرچند، وقتی به فرانسه می‌رسند او متوجه می‌شود که اینک علاوه بر بچه‌ها مسئول پخت و پز، نظافت، شست و شو، و دیگر کارهای خانه نیز می‌باشد. طولی نمی‌کشد که آن اشتیاق اولیه فروکش می‌کند و دچار افسردگی می‌شود. در حدی افسرده می‌شود که حتا دستمزد خود را هم از آن‌ها قبول نمی‌کند. این دستمزد نمی‌تواند جبران رفتار برده‌وار با او را بنماید. از آن‌جا که توانایی بازگشت به سنگال را ندارد غرق در ناامیدی شده و تصمیم به خودکشی می‌گیرد تا مجبور نباشد بقیه‌ی عمر خود را به پخت و پز، جارو، ساییدن و ... بگذراند.

زنان رنگین‌پوست در آمریکا و به‌خصوص زنان سیاه‌پوست، تا دهه‌های بی‌شمار برای کارخانگی دستمزد می‌گرفته‌اند. در سال ۱۹۱۰، بیش از نیمی از زنان سیاه‌پوست خارج از خانه‌های خود کار می‌کردند، یک سوم از این زنان به عنوان کارگر خانگی استخدام شده و دستمزد می‌گرفتند. تا سال ۱۹۲۰ بیش از نیمی از آن‌ها خدمت کارخانگی بودند و در سال ۱۹۳۰ این نسبت به سه پنجم افزایش یافت.^{۲۶} یکی از پیامدهای تغییرات عظیم در استخدام زنان در طول جنگ جهانی دوم، استقبال زیاد از کاهش تعداد کارگران سیاه‌پوست خانگی بود. با این حال در سال ۱۹۶۰ یک سوم از کل زنان سیاه‌پوست شاغل هنوز به مشاغل سنتی‌شان محدود بودند.^{۲۷} تنها زمانی نسبت زنان سیاه‌پوست خدمتکار خانگی جهت نزولی یافت که مشاغل دفترداری برای آن‌ها قابل دسترس‌تر شد بود. امروزه رقم در حدود ۱۳ درصد می‌باشد.^{۲۸}

تعمدهات خانگی که جسم زنان را تحلیل می‌برد، در کل شاهد آشکاری از قدرت تبعیض جنسی است. به دلیل اضافه شدن نژادپرستی، عده زیادی از زنان سیاه‌پوست مجبور بودند که کارهای خانه‌ی خود و زنان دیگر را انجام دهند؛ و اغلب مواقع دستورات کاری در خانه‌ی زنان سفیدپوست، کارگران خانگی را مجبور می‌کرد که خانه و حتا فرزندان خودشان را فراموش کنند. به عنوان خدمتکار مزد بگیر، از آن‌ها خواسته شده بود که در واقع، نقش همسر و مادر را در میلیون‌ها خانوار سفیدپوست به عهده بگیرند.

کارگران خانگی در طول بیش از پنجاه سال تلاش برای سازمان‌دهی، سعی کرده‌اند که با رد کردن نقش جایگزین زن خانه‌دار بودن، تعریف دوباره‌ای از کار خود ارائه دهند. وظایف زن خانه‌دار پایان‌ناپذیر و تعریف نشده هستند. کارگران خانگی از همان ابتدا خواهان شرحی روشن از کاری که قرار است انجام دهند هستند. خود اسم یکی از اتحادیه‌های اصلی امروزی کارگران خانگی - متخصصین خانه‌داری آمریکا - تأکید دارد که چنین عملکردی به عنوان جایگزین زن خانه‌دار، که کارش "فقط خانه‌داری" است را قبول ندارد. تا زمانی که کارگران خانگی زیر سایه‌ی نقش زن خانه‌دار بایستند، دستمزد گرفتن آن‌ها که بیشتر شکل "مستمری" زن خانه‌دار را دارد تا چک حقوقی کارگر، ادامه خواهد داشت. به نظر کمیته‌ی ملی استخدام در کارخانگی، درآمد میانگین متخصص خانه‌داری که تمام وقت کار می‌کرد به طور متوسط تنها ۲۷۳۲ دلار در سال ۱۹۷۶ بود که از این بین، دو سوم آن‌ها زیر ۲۰۰۰ دلار درآمد داشتند.^{۲۹} هرچند کارگران خانگی برای چندین سال بود که تحت

مدافعین تفکیک نژادی، زندگی خانوادگی سیاهان در مراکز صنعتی آفریقای جنوبی را به شکلی زائد، غیرسودمند و در عین حال تهدیدآمیز می‌بینند. «مقامات دولتی نقش خانه‌داری زنان را می‌دانند و از حضورشان در شهرها هراس دارند، زیرا به ایجاد یک جمعیت با ثبات سیاه‌پوست منجر خواهد شد.»^{۳۱}

تثبیت و تحکیم خانواده‌های آفریقای در شهرهای صنعتی تهدیدآمیز تلقی شده زیرا زندگی خانوادگی ممکن است به پایه‌ای برای ایجاد سطح بالایی از مقاومت در برابر تفکیک نژادی تبدیل شود. بی‌شک به همین دلیل است که عده‌ی زیادی از زنانی که دارای اجازه‌ی اقامت در مناطق سفیدپوست هستند، به زندگی در خوابگاه‌هایی که تفکیک جنسیتی در آن اعمال می‌شود وادار شده‌اند. زنان متأهل و مجرد همه در نهایت سر از این مکان‌ها در می‌آورند. در چنین خوابگاه‌هایی، زندگی خانوادگی به شدت ممنوع است. زن و شوهرها قادر به دیدار هم نیستند و پدر و مادرها نیز نمی‌توانند فرزندان خود را ببینند.^{۳۲} این حمله شدید به زنان سیاه‌پوست آفریقای جنوبی تا به حال نیز تأثیرات مخرب خود را داشته است، از آن‌جا که تنها ۲۸،۲ درصد از زنان در حال حاضر ازدواج را انتخاب می‌کنند.^{۳۳} به دلیل مصلحت‌های اقتصادی و امنیت سیاسی، تفکیک نژادی - با هدف مشخص تخریب - در حال فرسودن تمام بافت‌های زندگی خانوادگی سیاهان است. از این رو سرمایه‌داری آفریقای جنوبی به شکلی خشن و ناخوشایند بیان‌کننده‌ی نهایت حدی است که اقتصاد سرمایه‌داری می‌تواند کاملاً به کارخانگی وابسته باشد.

اگر خانواده در کل جزو مسایلی بود که در آن خدماتی که زنان در خانه ارائه می‌دهند، بخشی ضروری از کار مزدی در سرمایه‌داری باشد، دولت آفریقای جنوبی نمی‌توانست سیاست تجزیه‌ی عامدانه‌ی خانواده را اعمال کند. آن نوع زندگی خانوادگی که می‌تواند توسط سرمایه‌داری نوع آفریقای جنوبی از بین برود نتیجه‌ی اقتصاد خصوصی خانگی و پیروسی عمومی تولید است که صفت مشخصه جامعه‌ی سرمایه‌داری در کل است. به نظر می‌رسد این بحث بی‌فایده است که بگوییم بر مبنای منطق درونی سرمایه‌داری، به زنان به ازای کارخانگی بایستی دستمزد تعلق بگیرد.

با فرض بر این که تئوری مطالبه‌ی دستمزد به شکلی نامیدانه ناقص است، با این وجود آیا این امکان وجود ندارد که پافشاری بر پرداخت دستمزد به کارخانگی از لحاظ سیاسی امری مطلوب باشد؟ ایده‌ی چک دولتی برای کارخانگی ممکن است برای خیلی از زنان جالب باشد، ولی این جذابیت احتمالاً کوتاه مدت خواهد بود. چند نفر از این زنان قادر خواهند بود تا به خاطر دستمزد خود را با کارهای کشنده‌ی پایان‌ناپذیر خانه وفق دهند؟ آیا پرداخت دستمزد این حقیقت که لنین به آن اشاره کرد را تغییر می‌دهد زمانی که گفت: «... خرده‌کاری‌های خانه زنان را خرفت، سرکوب، فرودست و خرد می‌کند، آن‌ها را به آشپزخانه و پرورش کودک زنجیر می‌کند، و نیروی کارشان را در کاری پرزحمت که به شکلی وحشیانه اعصاب خردکن، جزئی، غیرمولد، خرفت و خردکننده است به هدر می‌دهد.»^{۳۴}

به نظر می‌رسد که پرداخت چک دولتی به زنان خانه‌دار در نهایت به این بردگی خانگی مشروعیت بیشتری می‌بخشد.

از آن‌جا که زنان بی‌کاری که مستمری می‌گیرند به ندرت خواهان دریافت غرامت به ازای خانه‌داری شده‌اند، آیا این نقدی ضمنی بر جنبش دستمزد برای کارخانگی نیست؟ نه شعار "دستمزد به کارخانگی"، بلکه شعار "یک درآمد سالانه‌ی تضمین شده برای همه" است که این زنان در بیشتر مواقع به عنوان جایگزینی فوری به سیستم رفاه موجود، ارائه کرده‌اند. هرچند، آن‌چه که در دراز مدت می‌خواهند شغل و مهدکودک عمومی در حد بودجه‌شان می‌باشد. پس، درآمد تضمین شده‌ی سالانه تا زمانی که شغل‌های بیشتر با

از زنان خواسته شود تا در جستجوی کار بیرون از خانه - یا حداقل برای شرکت در یک کمپین گسترده برای دستیابی زنان به شغل مناسب - "خانه را ترک" کنند؟ شکی نیست که کار کردن تحت شرایط سرمایه‌داری کاری ستم‌گرانه است، شکی نیست که غیرخلاق و بیگانه‌کننده است، اما هنوز هم این حقیقت پابرجا است که در همین کار است که زنان می‌توانند با خواهران و برادران خود متحد شوند تا بتوانند که تولید سرمایه‌داری را به چالش بکشند. زنان به مثابه کارگر و فعال مبارز در جنبش کارگری می‌توانند قدرتی واقعی را برای مبارزه با تکیه‌گاه اصلی و ذی‌نفع تبعیض جنسی که منحصر به سیستم سرمایه‌داری است، خلق کنند.

اگر استراتژی دست‌مزد به کارخانگی بتواند کمکی کوچک در ایجاد راه حلی طولانی مدت در مسأله‌ی سرکوب زنان نماید، ولی نمی‌تواند به طور اساسی به موضوع نارضایتی عمیق زنان خانه‌دار معاصر رسیدگی نماید. مطالعات جامعه‌شناسی اخیر نشان داده‌اند که زنان خانه‌دار امروزی بیش از هر زمان دیگری از این وضع زندگی‌شان ناامید و درمانده شده‌اند. زمانی که "آن اوکلی" صاحب‌های را در ارتباط با کتابش - جامعه‌شناسی زنان خانه‌دار^{۳۳} - انجام داد، متوجه شد که حتی زنان خانه‌داری که در ابتدا به نظر می‌رسید کار خانه‌آزارشان نمی‌دهد نیز متعاقباً نارضایتی عمیق خود را ابراز کردند. این نظرات از سوی زنی که در یک کارخانه کار می‌کرده آمده است:

«... (آیا دوست دارید که کارهای خانه را انجام دهید؟) من فکر کنم که بدم نمی‌آید زیرا این کار تمام روز من نیست. من خارج از خانه کار می‌کنم و تنها نیمی از روز را به کارهای خانه اختصاص می‌دهم. اگر قرار بود تمام روز خانه‌داری کنم از آن بدم می‌آمد. کار زنان هیچ وقت تمام نمی‌شود و تمام مدت در حال انجام کاری هستند. حتی قبل از خواب هم هنوز کاری برای انجام دادن وجود دارد. خالی کردن جاسیگاری، شستن آخرین فنجان‌ها... هنوز در حال کار کردن هستی و هر روز همین کار را انجام می‌دهی. نمی‌توانی بگویی که انجامش نمی‌دهی چون مجبوری انجام دهی. مثلاً غذا درست کردن: مجبوری غذا درست کنی و گرنه بچه‌ها نمی‌توانند چیزی بخورند... به نظر می‌رسد که به آن عادت می‌کنی و به طور خودکار انجامش می‌دهی... من در سر کار بیرون خوشحال‌ترم تا در خانه.»

«(به نظرت بدترین چیز خانه‌دار بودن چیست؟) به نظر من روزهایی هستند که وقتی از خواب بلند می‌شوی احساس می‌کنی که باز هم باید همان کارهای تکراری گذشته را انجام دهی. حوصله‌ات سر می‌رود. در همان کار همیشه‌گی گیر کرده‌ای. فکر کنم از هر زن خانه‌داری که بپرسی اگر راستش را بگوید، به دور خود نگاه می‌کند و می‌گوید که نیمی اوقات احساس می‌کند دارد خر حملی می‌کند. همه به این فکر می‌کنند که وقتی صبح بیدار می‌شوند می‌گویند: "وای نه، امروز هم باید همان کارهای تکراری همیشه‌گی را انجام دهم تا وقتی که می‌خواهم بخوابم." موضوع انجام دادن کار تکراری، یعنی ملالت است.»^{۳۴}

آیا پرداخت دست‌مزد این ملالت را از بین می‌برد؟ این زنان مطمئناً می‌گویند نه. یک زن خانه‌دار که تمام وقت کار می‌کند در مورد ماهیت اجباری کارخانگی به اوکلی گفت: «به نظرم بدترین چیز این است که مجبوری این کارها را بکنی چون در خانه هستی. من حتی اگر شرایط انتخاب بین انجام دادن و یا ندادن را هم داشته باشم، ولی واقعا احساس نمی‌کنم که نباید آنرا انجام دهم چون حس می‌کنم که مجبورم آنرا انجام دهم.»^{۳۵}

در تمام احتمالات، دریافت دست‌مزد برای کارخانگی این وسواس فکری زنان را بدتر می‌کند. اوکلی به این نتیجه رسید که کارخانگی - به خصوص کار تمام وقت - آن قدر تمام و کمال به شخصیت زنانه هجوم می‌برد که زن خانه‌دار را نمی‌توان از کارش تمایز داد. «به مفهوم اساسی، زن خانه‌دار یعنی کارش: در

پوشش قانون پرداخت استاندارد حداقل دست‌مزد بودند، ولی در سال ۱۹۷۶ هنوز ۴۰ درصد از آنها زیر این حد استاندارد قانونی حقوق می‌گرفتند. جنبش دست‌مزد به کارخانگی تصور می‌کرد که اگر زنان به خاطر خانه‌دار بودنشان دست‌مزد می‌گرفتند، بنابراین از موقعیت اجتماعی بهتری برخوردار می‌شدند. مبارزات گذشته کارگران حقوق بگیر خانگی که شرایطشان از هر گروه دیگری از کارگران در نظام سرمایه‌داری بدتر است، حکایت متفاوتی را بیان می‌کند.

بیش از ۵۰ درصد از کل زنان آمریکایی برای امرار معاش کار می‌کنند و ۴۱ درصد نیروی کار کشور را تشکیل می‌دهند. هرچند تعداد بی‌شماری از زنان در حال حاضر قادر به یافتن شغل‌هایی مناسب نیستند. تبعیض جنسی نیز هم‌چون تبعیض نژادی یکی از بزرگ‌ترین دلایل برای میزان بالای بی‌کاری زنان است. بسیاری از زنان "فقط خانه‌دار" هستند زیرا در واقعیت امر کارگرانی هستند که استخدام نشده‌اند. در نتیجه آ این نقش "فقط خانه‌دار" نمی‌تواند با درخواست شغل کردن برای زنان بر مبنای برابری با مردان و از راه فشار آوردن برای ارائه خدمات اجتماعی (مثلاً نگهداری از کودکان) و مزایای شغلی (مرخصی زایمان و ...) که به زنان بیشتری امکان کار در بیرون خانه را می‌دهد، به شیوه‌ی مؤثر مورد چالش قرار گیرد؟

جنبش دست‌مزد به کارخانگی با این بحث که "بردگی در خط تولیدی به معنای رهایی از بردگی در آشپزخانه نیست"، زنان را از تلاش برای جستجوی یک شغل دل‌سرد می‌کند،^{۳۶} در عین حال سخن‌گوی این کمپین معتقد است که آن‌ها از در بند بودن دائمی زنان در محیط ایزوله‌ی خانه‌ها طرفداری نمی‌کنند. آن‌ها مدعی هستند در حالی که از کار کردن در بازار سرمایه‌داری به طور مستقیم امتناع می‌کنند، ولی در عین حال نمی‌خواهند زنان را به کار مسئولیت دائمی خانه‌داری بگمارند. او به عنوان نماینده‌ی آمریکایی این جنبش می‌گوید:

«... ما تمایلی به این که کارمان را برای سرمایه‌داری مؤثرتر و مولد‌سازیم نداریم. ما مایلیم کارمان را در این عرصه کم کرده و در نهایت به طور کل دیگر آن را انجام ندهیم. ولی تا زمانی که در خانه کار می‌کنیم و هیچ پولی نمی‌گیریم، هیچ کس اهمیتی نمی‌دهد که چه اندازه و چقدر سخت کار می‌کنیم. سرمایه، تکنولوژی پیشرفته را تنها زمانی معرفی می‌کند که بتواند بعد از این که به طبقه‌ی کارگر دست‌مزد می‌دهد، هزینه‌های تولید را کم کند. سرمایه فقط زمانی یک تکنولوژی را به منظور کاهش کارخانگی "کشف" می‌کند که کار ما برای سرمایه‌داری هزینه بر شود (یعنی غیر اقتصادی باشد). در حال حاضر، ما اغلب مجبوریم که دو شیفت کار کنیم (هم در خانه و هم بیرون) تا بتوانیم از پس هزینه‌ی ماشین ظرفشویی برآیم که کارخانه مان را کم کند.»^{۳۷}

زمانی که زنان به این حق برسند که برای کارشان دست‌مزد بگیرند، می‌توانند درخواست دست‌مزد بالاتر نمایند، در نتیجه سرمایه‌داری را مجبور کنند تا خانه‌داری را صنعتی کند. آیا این یک استراتژی محسوس و واقعی برای رهایی زنان است یا یک رویای غیرممکن است؟

زنان قرار است چگونه مبارزه‌ی ابتدایی برای دست‌مزد را به جلو بزنند؟ دالا کاستا از اعتصاب زنان خانه‌دار حمایت می‌کند:

«ما باید خانه را طرد کنیم، زیرا می‌خواهیم با زنان دیگر متحد شویم تا علیه تمام شرایطی که ماندن زنان در خانه را مفروض می‌شمرند، مبارزه کنیم... طرد خانه پیش از این نیز از اشکال مبارزه بوده است از آن‌جا که خدمات اجتماعی که ما در خانه انجام می‌دهیم، دیگر نمی‌توانند در آن شرایط که ما دیگر نیستیم انجام شوند.»^{۳۸}

ولی اگر زنان بخواهند خانه را ترک کنند، کجا باید بروند؟ چگونه با زنان دیگر متحد خواهند شد؟ آیا واقعا زنان خانه‌های خود را ترک خواهند کرد تا این که علیه کارخانگی اعتراض کنند و نه به منظور دیگری؟ آیا واقع‌گرایانه‌تر نیست اگر

زیر نویسها:

1. Oakley, *The Sociology of Housework* (New York: Pantheon Books, 1974), p. 6.
2. Barbara Ehrenreich and Deirdre English, "The Manufacture of Housework" in *Socialist Revolution*, No. 26, Vol. 5 No. 4 (October-December 1975), p. 6.
3. Frederick Engels, *Origin of the Family, Private Property and the State*, edited with an introduction, by Eleanor Burke Leacock (New York: International Publishers, 1973). See Chapter II. Leacock's introduction to this edition contains numerous enlightening observations on Engels' theory of the historical emergence of male supremacy.
4. Barbara Wertheimer, *We Were There: The Story of Working Women in America* (New York: Pantheon Books, 1977), p. 12.
5. Ehrenreich and English, op. cit., p. 9.
6. Wertheimer, op. cit., p. 12.
7. Rosalyn Baxendall, Linda Gordon, Susan Reverby, editors, *America's Working Women: A Documentary History - 1600 to the Present* (New York: Random House, 1976), p. 17.
8. Wertheimer, op. cit., p. 13.
9. Ehrenreich and English, op. cit., p. 10.
10. Charlotte Perkins Gilman, *The Home: Its Work and Its Influence* (Urbana, Chicago, London: University of Illinois Press, 1972. Reprint of the 1903 edition), pp. 30-31.
11. Ibid., p. 10.
12. Ibid., p. 217.
13. DuBois, *Darkwater*, p. 185.
14. Speech by Polga Fortunata. Quoted in Wendy Edmond and Suzie Fleming, editors, *All Work and No Pay: Women, Housework and the Wages Due!* (Bristol, England: Falling Wall Press, 1975), p. 18.
15. Mariarosa Dalla Costa and Selma James, *The Power of Women and the Subversion of the Community* (Bristol, England: Falling Wall Press, 1973).
16. Ibid., p. 28.
17. Mary Inman, *In Women's Defense* (Los Angeles: Committee to Organize the Advancement of Women, 1940). See also Inman, *The Two Forms of Production Under Capitalism* (Long Beach, Cal.: Published by the Author, 1964).
18. Margaret Benston, "The Political Economy of Women's Liberation," *Monthly Review*, Vol. XXI, No. 4 (September, 1969).
19. "On the Economic Status of the Housewife." Editorial Comment in *Political Affairs*, Vol. LIII, No. 3 (March, 1974), p. 4.
20. Hilda Bernstein, *For Their Triumphs and For Their Tears: Women in Apartheid South Africa* (London: International Defence and Aid Fund, 1975), p. 13.
21. Elizabeth Landis, "Apartheid and the Disabilities of Black Women in South Africa," *Objective: Justice*, Vol. VII, No. 1 (January-March, 1975), p. 6. Excerpts from this paper were published in *Freedomways*, Vol. XV, No. 4., 1975.
22. Bernstein, op. cit., p. 33.
23. Landis, op. cit., p. 6.
24. V. I. Lenin, "A Great Beginning," pamphlet published in July, 1919. Quoted in *Collected Works*, Vol. 29 (Moscow, Progress Publishers, 1966), p. 429.
25. Released in the United States under the title *Black Girl*.
26. Jackson, op. cit., pp. 236-237.
27. Victor Perlo, *Economics of Racism U.S.A., Roots of Black Inequality* (New York: International Publishers, 1975), p. 24.
28. Staples, *The Black Woman in America*, p. 27.
29. *Daily World*, July 26, 1977, p. 9.
30. Dalla Costa and James, op. cit., p. 40.
31. Pat Sweeney, "Wages for Housework: The Strategy for Women's Liberation," *Heresies*, January, 1977, p. 104.
32. Dalla Costa and James, op. cit., p. 41.
33. Oakley, *The Sociology of Housework* (New York: Pantheon Books, 1974).
34. Ibid., p. 65.
35. Ibid., p. 44.
36. Ibid., p. 53.
37. *Psychology Today*, Vol. X, No. 4 (September, 1976), p. 76.

نتیجه جدایی بین عناصر فاعلی و مفعولی در این وضعیت به خودی خود سخت‌تر است.^{۳۴}

پیامد روان‌شناختی آن اغلب ایجاد شخصیتی است که به طور غم‌انگیزی رشد نکرده و در حسی از فرودستی گرفتار شده است. رهایی روان‌شناختی تنها با دادن دست‌مزد به زنان به سختی می‌تواند به دست آید. دیگر مطالعات جامعه‌شناسانه، سرخوردگی حادی که زنان خانه‌دار کنونی دچارش شده‌اند را تأیید کرده‌اند. زمانی که مایرا فری^{۳۷} با بیش از صد زن در یک جمع شاغل در نزدیک بوستون مصاحبه کرد، "زنان شاغل تقریباً نصف زنان خانه‌دار از زندگی‌شان اظهار ناراضی‌تی کردند." لازم به ذکر نیست که اغلب زنان شاغل شغلی مطلوب و ماندگار نداشتند: آن‌ها کارگر کارخانه، پیشخدمت رستوران، تایپیست، صندوق‌دار سوپرمارکت یا فروشگاه ... بودند. در عین حال توانایی‌شان در ترک محیط ایزوله‌ی خانه، "از خانه بیرون آمدن و مردم را دیدن"، به اندازه‌ی درآمد شغلی‌شان برای آن‌ها مهم بود. آیا زنان خانه‌داری که می‌گفتند دارند "از ماندن در خانه دیوانه می‌شوند" از ایده‌ای که قرار است به آن‌ها به ازای دیوانه کردن‌شان دست‌مزد دهد، استقبال می‌کنند؟ زنی اعتراض کرد که "تمام مدت در خانه بودن مثل این است که در زندان باشی." آیا دست‌مزد دیوارهای زندان او را ویران می‌کند؟ تنها راه واقعی برون رفت از این زندان یافتن کار در بیرون خانه است.

از میان بیش از پنجاه درصد کل زنان آمریکا که امروزه شاغلند، هر یک زن شاغل، نشان دهنده‌ی وجود یک استدلال قوی برای تسکین خود از بار مسئولیت خانه‌داری است. در واقع، سرمایه‌داران مبتکر شروع به بهره‌برداری از نیازهای تاریخی جدید زنان کرده‌اند که رهایی خود از داشتن نقش زن خانه‌دار است. رستوران‌های زنجیره‌ای فست فود که سود بی‌انتهای تولید می‌کنند مثل مک دونالد و مرغ کنتاکی شاهده‌ی بر این حقیقت‌اند که هرچه زنان شاغل بیشتر باشند غذای کمتری به طور روزانه در خانه درست می‌شود. هرچند که این غذاهای فست فود، بدمزه و فاقد ارزش غذایی است و هر چند که کارگران‌شان استثمار می‌شوند، ولی این فست فودها نشان دهنده‌ی نزدیک شدن به زمان منسوخ شدن خانه‌داری هستند. البته، آنچه ضروری است، نهادهای اجتماعی جدیدی است که بخش زیادی از وظایف قدیمی زن خانه‌دار را به عهده بگیرد. تقاضا برای مهدکودک‌های عمومی با کمک بودجه‌ی دولتی از نتایج مستقیم افزایش روزافزون مادران شاغل است. هر چقدر که زنان بیشتری متقاضی شغل‌های بیشتری - که کیفیت شغل مردان را داشته باشد - باشند، سوالات مهم‌تری در مورد آینده‌ی ماندگاری نقش خانه‌داری زنان پیش روی ما قرار می‌گیرد. ممکن است درست باشد که بگوییم "بردگی در برابر خط تولید" در خود به معنی "رهایی از ظرفشویی آشپزخانه" نیست، ولی خط تولید بی‌شک قوی‌ترین انگیزه برای زنان است تا با کوبیدن بر آن بتوانند خود را از شر کار بردگی خانگی که هم سن خود آن‌هاست، خلاص کنند.

لغو خانه‌داری به مثابه‌ی مسئولیت خصوصی هر زن، مسلماً یک هدف استراتژیک برای رهایی زنان است. ولی اجتماعی کردن خانه‌داری - از جمله بچه‌داری و پخت و پز - متضمن پایان دادن به حاکمیت انگیزه‌ی سود در اقتصاد است. تنها قدم مهم به سوی پایان دادن به بردگی خانگی تا به حال در کشورهای سابقاً سوسیالیستی برداشته شده است. در نتیجه زنان شاغل در مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم منفعت خاص و حیاتی دارند. علاوه بر این، تحت سرمایه‌داری، کمپین برابری شغلی با مردان که در ترکیب با جنبش‌هایی برای ایجاد نهادهایی هم چون بهداشت عمومی با بودجه دولتی است، حاوی پتانسیل انقلابی انفجاری می‌باشد. این استراتژی ما را به زیر سوال بردن اعتبار سرمایه‌داری انحصاری فرا می‌خواند و باید در نهایت ما را به سوی سوسیالیسم رهنمون کند. ♦



زنان، انرژی و انپاست سرهایه!

ک. اف

خطرات تهیه و کاربرد انرژی برای زنان:

اما فشار و رنج بر زنان و کودکان برای تهیه مواد اولیه انرژی که عمدتاً هیزم است با ویرانی محیط زیست در ابعادی بی‌سابقه، کیفیتاً شدت یافته است و نه تنها تهیه آن را به مراتب مشکل‌تر کرده است بلکه به مراتب خطرناک‌تر کرده است. در چند دهه‌ی گذشته با شدت یافتن ویرانی محیط زیست درآمد‌های هنگفت از قطع کردن درختان و از بین بردن جنگل‌ها، مردم بومی را در خطر نابودی کامل محل زندگی‌شان قرار داده است. در نتیجه مردم بومی جهت تهیه هیزم مجبورند به مناطقی خارج از مراتع و جنگل‌های اطراف سفر کنند؛ که زمان بسیار بیشتری را در بر می‌گیرد. اما از طرف دیگر اکثر اوقات مردم بومی جهت حفاظت از مناطق و مراتع نزدیک به محل زندگی خود مجبورند که با افرادی که از مناطق دیگر جهت تهیه هیزم و چوب و ... می‌آیند، درگیر شوند. بسیاری در این مسیر توسط حیوانات وحشی کشته می‌شوند. خطرناک‌تر از حیوانات وحشی، جنگ بین مناطق مختلف جهت کنترل بر مراتع است. جنگ‌سالاران، فئودال‌های منطقه و دارودسته‌های نظامی آنان به زنان و کودکانی که از مناطق دیگر می‌آیند، تجاوز می‌کنند. در کشور اوگاندا، زنان به خاطر به دام نیافتادن هر روز مسیر خود را تغییر می‌دهند. در سری‌لانکا پس از سال‌ها جنگ و تجاوز، زنان و کودکان با خطر انفجار مین هم مواجه‌اند. بسیاری از مردم طعمه‌ی مین‌گذاری می‌شوند و زخمی‌ها هم به بار اضافی بر دوش خانواده‌های فقیر تبدیل می‌گردند.

در بخش‌هایی از کشورهای تحت‌سلطه، جنگ‌های محلی، منطقه‌ای و کشوری همراه با ویرانی محل زندگی، به کوچ‌های اجباری و پناهندگی به مناطق دیگر و یا کشورهای همسایه منجر گشته است. در اردوگاه‌های پناهندگان، به علت عدم امکانات، جمع‌آوری هیزم به تنها فعالیت زندگی و درآمد برای بسیاری تبدیل می‌شود.

در کمپ‌های آوارگان سومالیایی در خاک کنیا، که در مناطقی کاملاً دورافتاده و خطرناک قرار دارند، خود کارکنان کمپ در حین انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگر در درون خود کمپ توسط پلیس مسلح اسکورت می‌شوند. در یکی از کمپ‌ها در مدت یک ماه، ۲۴ حمله به زنان صورت گرفته است. زنان مورد تجاوز گروهی قرار می‌گیرند کتک و یا چاقو می‌خورند و حتی کشته می‌شوند. ۲ تن از دخترانی که مورد تجاوز قرار گرفتند فقط ۱۰ سال داشتند و مسن‌ترین آنان ۵۰ ساله بود. اکثر تجاوزات به زنان پناهنده در زمان جمع‌آوری هیزم صورت می‌گیرد. زنان به علت کمبود درختان، مجبورند هر روز بیش از ۱۰ کیلومتر از اردوگاه دور

فیلا لندر (Philae Lander) بعد از جدا شدن از سیاره پیمای روزتا (Rosetta) به روی شهاب سنگی فرود آمد. این سیاره پیمای بعد از ۱۰ سال و با پیمودن ۵۰۰ میلیون کیلومتر به مقصد رسید و بر روی شهاب سنگ کوچکی فرود آمد. دانش بشر از مرزهای ناشناخته‌ی کهکشانی عبور کرده و ما را هر چه بیشتر به سمت شناخت صحیح‌تر از پیدایش خود نزدیک می‌کند. متأسفانه به علت مشکلات فرود و قرار گرفتن در محلی که دید مستقیم آفتاب را نداشت، باتری‌های آن از کار افتاد و به خاطر عدم ترمیم انرژی فعلاً از ادامه‌ی مأموریت باز مانده است. هم‌زمان، زنان و دختران جوان در بسیاری از کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم، جهت تهیه انرژی (ریشه‌ی درختان، شاخه‌ها، تنه درختان، تپاله) مجبورند چندین ساعت و کیلومترها از محل اقامت خود دور شوند تا بتوانند یکی از این مواد سوختی را پیدا کنند. در کشورهای گرمسیر، جهت ممانعت از گرمای روز مجبورند در تاریکی شب، به صورت انفرادی، خانوادگی و یا در گروه‌های کوچک به راه بیافتند.

مهار آتش توسط انسان‌های اولیه، آغاز کیفیتاً نوینی برای آینده‌ی بشریت بود. مهار آتش در تکامل انسان نقش بسیار مهمی داشت. آتش (به مثابه‌ی یک فراورده‌ی انرژی) انسان را قادر ساخت غذا را پخته، محل زندگی را گرم کرده و با نور آن جهت حفاظت از خود آماده‌تر باشد. درست کردن آتش، فعالیت‌های بشری را به ورای روشنایی طبیعی (تاریکی بعد از غروب آفتاب) کشاند و انسان‌ها را قادر ساخت تا بتوانند در مناطق سردسیر نیز زندگی کنند. قبل از مهار آتش، انسان‌های اولیه مجبور بودند نزدیک به نصف فعالیت روزانه‌ی خود را صرف خوردن غذای خام نمایند. این رقم در نتیجه‌ی استفاده از انرژی و صنعت به کمتر از ۵ درصد رسیده است.

اما با وجود پیشرفت‌های عظیم، در قرن ۲۱م بیش از ۳ میلیارد انسان مجبورند که برای گرم کردن خانه، غذا پختن، شستشوی لباس و ... از چوب، هیزم، تپاله‌ی حیوانات و فضولات محصولات کشاورزی استفاده نمایند.

در اکثر مناطق روستایی دورافتاده‌ی کشورهای تحت‌سلطه، زنان و کودکان به جای کنترل از راه دور که در کشورهای پیشرفته معمول است، مجبورند راهی دور را با خطرات بسیاری بپیمایند تا شاید چیزی پیدا کنند که بخشی از سوخت زندگی‌شان را تأمین کند.

همین ۳ میلیارد انسان و عمدتاً زنان و کودکان قربانیان عمده‌ی آن‌اند. اما عامل این‌ها اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است.

این شرایط ناشی از انباشت سرمایه‌ی جهانی است:

جهان امپریالیستی انسان‌ها و نیروی کار آنان را "تلف" می‌کند، چرا که هر خانواده تقریباً بخش مهمی از زندگی روزانه‌ی خود را همراه با خطرات بسیار صرف تهیه و استفاده از هیزم و ... می‌کند تا پروسه‌ی انباشت را پر بازده‌تر سازد. اعمال سیاست‌های اقتصادی دیکته شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اعمال شروط وام، ویرانی ساختاری و سیاست‌های وابستگی و منافع دلالت کمپرادور - بوروکرات، تاراج و کنترل امکانات ملی در خدمت منافع قدرت‌های امپریالیستی، از بین بردن و به خاک نشاندن تولید کنندگان خرد و میانی، ورشکستگی اقتصادهای سنتی و ادغام آن در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، باعث بی‌کاری و گرسنگی و بی‌خانمانی صدها میلیون انسان در کشورهای تحت سلطه گشته است.

علاوه بر تأثیرات مستقیم اقتصاد جهانی، تأثیرات اکولوژیکی که در نتیجه‌ی ویرانی محیط زیست به وجود آمده است مثل از بین بردن مراتع و جنگل‌ها، ویرانی سیستم اکولوژیکی مناطق، نابود کردن محیط و محل زندگی بسیاری از حیوانات و پرندگان، جابه‌جایی خاک‌ها به علت از بین رفتن جنگل‌ها که خود به ریزش خاک و سیل پا می‌دهد، کشاورزی و دامداری در بسیاری از روستاها را غیرممکن ساخته است. ویرانی جنگل‌ها و مراتع و در همان زمان رشد جمعیت در کشورهای جهان سوم، ادامه‌ی زندگی صدها میلیون انسان را که از محصولات به دست آمده از جنگل‌ها گذران زندگی می‌کردند کاملاً مختل کرده است؛ و امکانات بقای توده‌های وسیع مردم را محدودتر و در معرض خطرات شدید جدی قرار داده است.

مجموعه‌ی این مسائل، به جابه‌جایی‌های عظیمی دامن زده است. شکل‌گیری حلی‌آبادهای بادکرده، ترک محل زندگی در جستجوی کار در داخل و خارج مرزها، بسیاری از دهات را از مردان خالی کرده و زنان و کودکان را در معرض گرسنگی، طعمه‌ی باندهای مافیایی قاچاق انسان برای بازار سکس، استثمار جنسی و فیزیکی و خطرات گوناگون دیگر قرار داده است. در واقع آمارها نشان می‌دهند که نبود امکان کار و بقاء، رابطه‌ی مستقیم با شدت استثمار جنسی و فوق‌استثمار نیروی کار دارد. زنان و کودکان - به‌خصوص دختران خردسال - از قربانیان اصلی این شرایط اقتصادی می‌باشند.

جهان سرمایه‌داری امپریالیستی با استثمار و ستم وحشیانه، نفس تازه می‌کند. هیچ راه برون رفت واقعی از اوضاع کنونی تحت این نظام موجود نیست. هر تغییری در چارچوب این نظام در نهایت می‌تواند اشکال ستم و استثمار را تغییر دهد که عمدتاً وحشیانه‌تر و هولناک‌تر خواهند بود. باید در فکر ساختن جهان دیگری بود. جهانی که در آن نه تنها زنان و کودکان بخش مهمی از زندگی خود را برای تهیه سوخت و اولیه‌ترین نیازهایش صرف نکنند، بلکه به نیروی پیشرو و تعیین کننده برای ساختن جامعه‌ای بدون ستم و استثمار تبدیل شوند. ♦

منابع:

En.wikipedia.org/wiki/project_Gaia
Sexual violence and firewood collection in Darfur by Erin Patrick
در سال ۲۰۰۶ در مدت ۵ هفته فقط در یک اردوگاه به بیش از ۲۰۰ زن تجاوز شده است. پزشکان بدون مرز از این محل گزارش می‌دهند که در سال ۲۰۰۵ هر ماه بیش از ۲۰۰ حادثه تجاوز رخ داده است. البته تخمین زده می‌شود که آمار واقعی بیش از این مقدار است، زیرا که بسیاری از حوادث تجاوزگری گزارش نمی‌گردند. تمامی این حوادث در حین جمع‌آوری هیزم در دارفور در سودان اتفاق افتاده است.
Patriarchal action.org/2-smokes-increasing-clouds-around-the-world
زنان و کودکان روزانه به مدت ۷ ساعت در هوای مسموم نفس می‌کشند. این رقم ۱۰۰ برابر بالاتر از حد متوسط مجاز است.

شوند. دسته‌های مسلح مهاجم در گروه‌های ۱۰ تا ۱۵ نفره، به زنان بدون سلاح حمله کرده، به آنان تجاوز نموده و در برخی اوقات آن‌ها را می‌کشند. زنان دائماً در معرض تجاوز قرار دارند. زندگی زنان هیزم‌کش به مرگ تدریجی تبدیل گشته است. مردان به علت خطر تجاوز و حتی مرگ از جمع‌آوری هیزم امتناع می‌کنند. یکی از زنان کمیته‌ی ضد تجاوز در کمپ IFO در کنیا گفت: "از اردوگاه که بیرون می‌آیی، مردان مسلح ایستاده‌اند، اگر فرار کنی به رگبار بسته می‌شوی، فرار نکنی مورد تجاوز قرار می‌گیری، حتی برخی از زنان از درون خود اردوگاه ربوده می‌شوند. ما چه شب و چه روز، هیچ امنیت جانی و جنسی نداریم." به علت محدود بودن و محدودتر شدن امکانات زندگی، از جمله هیزم، جمع‌آوری آن، بر مناسبات بین پناهندگان و مردم بومی، تأثیرات منفی گذاشته است. دسته‌های مسلح بومی برای جلوگیری از جمع‌آوری هیزم توسط پناهندگان و ایجاد رعب و وحشت در بین آنان به زنان و کودکان پناهنده تجاوز می‌کنند.

(www.reworl.org, Marry Anne Fitzgerald)

برای آنانی که هیزم جمع‌آوری می‌کنند چنانچه موفق به بازگشت به منزل هم شوند، خطر مرگ از بین نمی‌رود. بلکه صرفاً شکل آن تغییر می‌یابد. روشن کردن هیزم در فضای تقریباً بسته و حقیر دهات‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، به مسموم شدن هوای محیط می‌انجامد. استنشاق روزمره هوای مسموم به ویژه توسط زنان و کودکان خردسال به مرگ بیش از ۴ میلیون نفر در سال پا داده و چند برابر آن دچار امراض مختلف ناشی از استنشاق مداوم هوای مسموم می‌گردند. ۵۰ درصد کشته‌شدگان کودکان زیر ۵ سال می‌باشند که به علت بیماری ریوی که از استنشاق اکسیژن مسموم بدن مبتلا می‌گردند، صورت می‌گیرد. امراض دیگری که از استنشاق اکسیژن مسموم بدن مبتلا می‌گردند، سکنه‌ی مغزی، بیماری‌های قلبی، سرطان شش ... می‌باشند. اکثریت ۳ میلیارد انسان خصوصاً زنان و کودکانی که در کشورهای تحت سلطه در دهات و حاشیه‌ی شهرها زندگی می‌کنند قربانیان اصلی این عقب‌ماندگی می‌باشند.

میلیون‌ها زنی که برای گرم کردن خانه، پختن غذای ناچیز و شستن لباس از هیزم و چوب و تپاله و تفاله‌های کشاورزی استفاده می‌کنند، در کشورهای تحت سلطه زندگی می‌کنند. قربانیان مطلق این شیوه‌ی تولید انرژی، زنان و کودکان هستند، زیرا آن‌ها بار اصلی تدارک و استفاده از آن را به دوش می‌کشند. در این کشورها ۸۶ درصد از مصرف سالیانه‌ی چوب برای تولید انرژی است. حجم چوب استفاده شده‌ی سالانه در کشورهای تحت سلطه به ۱۲۰۰ میلیون متر مکعب می‌رسد. ۶۶ درصد انرژی استفاده شده در آفریقا، ۳۳ درصد در آسیا، ۲۰ درصد در آمریکای لاتین از طریق سوزاندن چوب و هیزم حاصل می‌شود. این رقم در کشورهای توسعه یافته به ۰٫۳ درصد (یعنی یک سوم یک درصد) می‌رسد. علت اصلی چنین شیوه‌ی ابتدایی تولید انرژی، آن نیست که این مناطق از دسترسی به شیوه‌های مدرن تولید انرژی محرومند (که این هم هست)، بلکه عدم توانایی مالی مردم بومی در استفاده از انرژی برق و گاز می‌باشد. در بسیاری از موارد کابل‌های حمل فشار قوی برق، لوله‌های نفت و گاز از نزدیکی و یا از درون محل زندگی آن‌ها می‌گذرد، اما آن‌ها توانایی مالی خرید آن را ندارند. نفت و گاز، باید به قیمت بازار جهانی در خدمت سیاست‌های اربابان جهان فروخته شود. اگر برای انسان‌های اولیه، کشف و حفظ آتش زمینه‌ی فعالیت‌های دیگر را فراهم ساخت، امروزه، ایجاد آتش بار عظیمی است که بر دوش میلیون‌ها زن سنگینی می‌کند.

اگر انسان‌های اولیه بیش از نیمی از فعالیت‌های خود را - قبل از کشف و استفاده از آتش - صرف خوردن غذای خام جهت زنده ماندن می‌کردند، امروزه بیش از ۳ میلیارد انسان بخش مهمی از فعالیت روزانه‌ی خود را صرف تهیه آتش می‌نمایند.

از طرف دیگر سوزاندن ۱۲۰۰ میلیون متر مکعب چوب در سال، تأثیرات مخرب عظیمی را بر محیط زیست به علت تولید گازهای کربن می‌گذارد که باز

پایان بخشیدن

به خشونت

علیه زنان!



نویسنده: آندریا دورکین

برگردان: بیبا دلارا

که در موردش صحبت شود و موجودیت اجتماعی یابد، بلکه کابوسی خصوصی و پنهانی برای زنانی بود که جایی برای کمک گرفتن نداشتند. اگر هم زمانی طلب کمک می‌کردند به آن‌ها گفته می‌شد: «تقصیر خودت است. به خودت رجوع کن. ببین چه کار اشتباهی کردی. آن را درست انجام بده. البته که شوهرت عصبانی می‌شود، چون لباس‌ها را خوب نشستی. او تمام روز به سختی کار می‌کند. خب خیلی ناراحت است. الان دوران رکود است. البته که وقتی شب به خانه می‌آید دوست ندارد نخودها در آن سمت بشقاب باشند. خب حالا ممکن است کمی از کوره در برود ولی یادت نرود که فشار زیادی روی دوش او است».

می‌خواهم یادآوری کنم که ضرب و شتم را تجربه کردن یعنی چه؟ زیرا نسبت به این فجایع داریم بی‌اعتنا می‌شویم.

ضرب و شتمی که من از آن حرف می‌زنم یعنی به باد کتک گرفته شدن؛ بارها و بارها. کتک و دردهایی که گاهی اوقات با کیبودی‌های روی بدن خود را نشان می‌دهند و گاهی هم هیچ اثری از آن‌ها نیست. این کتک خوردن‌ها گاهی اوقات از دست مردانی است که خیلی خوب می‌دانند کجا و چگونه بزنند. آن‌ها این مهارت را با کتک زدن مکرر زنان به دست آورده و می‌آورند. بعضی از این مردان که در خانه زنان را کتک می‌زنند پلیس هستند و به خوبی یاد گرفته‌اند کجا بدن انسان به درد حساس‌تر است. بعضی‌ها هم دکتر هستند و به خوبی می‌دانند که برای ضربه زدن به کلیه و طحال باید کجا را هدف بگیرند.

ضرب و شتم حتی بیش از این‌ها است. ضرب و شتم به معنای اسارت هم هست. تنها جای مشابهی که زنان می‌توانند این چنین مورد ضرب و شتم قرار بگیرند، زندان است. جایی که آنان را به طور سیستماتیک مورد آسیب روانی و فیزیکی و شکنجه قرار می‌دهند. تقریباً هر اطلاعاتی که ما اکنون برای کمک به زندانیانی که به دلیل سرکوب سیاسی شکنجه شده‌اند، داریم در نتیجه‌ی مطالعه بر روی زنان کتک خورده و آسیب‌های وارده بر آنان بوده است، چرا که شرایط این زنان در خانه تقریباً عین شرایط یک زندانی در بند و شکنجه است. سوال این است که چرا باید یک زن در خانه هم‌چون یک زندانی و اسیر باشد، و در کابوسی به سر برد که راهی برای بیرون رفتن از آن نتواند پیدا کند؟

دلایل زیادی وجود دارد: برخی از این دلایل اقتصادی، برخی اجتماعی و برخی هم به خاطر وجود همسایگانی است که گوش خود را بر شنیدن

اول از همه، دوست دارم از همه‌ی شما که حامی زنان بی‌پناه و بی‌کس بودید، تشکر کنم. این زنان در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که در آن کسی به این که در خانه‌ی همسایه‌اش چه اتفاقی دارد می‌افتد، اهمیتی نمی‌دهد. از شما به خاطر کمکی که به زنان نیازمند می‌کنید ممنونم. وقتی از ضرب و شتم حرف می‌زنیم منظور بلایی نیست که بر سر معدودی از زنان می‌آید، بلکه نیمی از زنان متأهل در آمریکا آن را تجربه کرده و می‌کنند. عجیب است بفهمیم جایی که در آن یک زن در معرض بیشترین خطرات قرار دارد، در واقع خانه‌ی اوست. ۴۰۰۰ زن در آمریکا هر ساله در خانه‌های خود، نه به دست غریبه‌های متجاوز بلکه به دست مردانی کشته می‌شوند که به نظر می‌رسید، عاشق آنان بوده‌اند. این که کجای عمل ضرب و شتم زنان "نرمال" است و این که چرا این عمل در چشم شوهران و اغلب خود زنان، همسایگان و خانواده‌ی آنان یک عمل بسیار زشت و وحشیانه نیست نیازمند یک بررسی عمیق است. وقتی می‌گوییم ضرب و شتم زنان "نرمال" است منظورم این است که بیان کننده‌ی رفتارها و عقایدی است که مردم از جمله زنان درباره‌ی زنان دارند. هم‌چنین مبین وجود رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد است که نه تنها امری عادی بلکه رابطه‌ای صحیح قلمداد می‌شود که قدرت و به نوعی سلطه‌ی مردان بر زندگی زنان، به خصوص زنانی که با آن‌ها ازدواج کرده‌اند و با آن‌ها زندگی می‌کنند و رابطه‌ای "صمیمی" دارند، در آن امری شایسته است. من دورانی را به یاد دارم که وقتی زنی کتک خورده و تا سر حد مرگ شکنجه شده بود و از کسی کمک می‌خواست، اصلاً به رسمیت شناخته نمی‌شد. آن عده از شما که به یاد می‌آورید، دوباره آن را یادآوری کنید و شمایی که اصلاً این موضوع را نمی‌دانید، سعی کنید آن را تصور کنید: «تقصیر خودش بود؛ حقیقتش بود؛ خودش بود که کار را به این‌جا کشاند و اگر زن بدی نبود این‌طور نمی‌شد». تا آن‌جا که آن زن می‌دانست این اتفاق در این دنیا فقط برای او افتاده بود و رفتاری این چنینی از سوی شوهر فقط مختص او بود. کتک خوردن زنان چیزی نبود

ذهنیت تو به نابودی کشانده می‌شود. هیچ آدمی نمی‌تواند در شرایطی زندگی کند که در معرض نگرانی غیرمعمول از سوی فردی قرار داشته باشد که در زندگی شخصی او حضور دارد. زندگی کردن در جامعه‌ای که هر روز در خیابان‌هایش با تبعیض رو برو می‌شوی به اندازه‌ی کافی سخت است. این‌که به دلیل رنگ پوست، یا داشتن معشوقه‌ای که از جنس مخالف خودت نیست، در معرض ضرب و شتم قرار بگیری به حد کافی سخت هست. ولی وقتی که در فضای خصوصی خانه‌ی خود نیز آزار ببینی، آن هم وقتی ندانی چرا، چه وقت و چطور، و تنها چیز که می‌دانی این است که اگر امروز تو را آزار ندهد فردا می‌دهد، این چیزها دیوانه‌ات می‌کند و تازه این جاست که می‌گویند: "اها! دیدی؟ این زن دیوانه بود".

زبان قاصر از ابراز شدت ترسی است که این زنان تجربه می‌کنند. ترس از تهدیدی که همه چیز است. مرد کنترل تمام دنیای یک زن را در دست دارد. این ترس مرتبط با جزء جزء زندگی او است. تنبیهی است برای هر چیزی و در هر لحظه‌ای، و بنابراین یکی در اقیانوس ترس زندگی می‌کند. یکی شنا می‌کند، شنا می‌کند، شنا می‌کند و با خود فکر می‌کند «اگر همین طور شنا کنم چی می‌شه؟ کی این دست و پا زدن‌ها تمام می‌شود؟ خدایا، کمک کن، بگذار تا بمیرم!». این چیزی است که بر سر زنان کتک خورده‌ای که از این وضعیت فرار نکرده‌اند، می‌آید. آنان آرزوی مرگ می‌کنند چرا که مرگ بهتر است و با آن به آرامش می‌رسند؛ و احتمالاً هم بهتر است. در کتک خوردن حس حقارت شدیدی وجود دارد. در این که مثل یک انسان عادی نمی‌تواند با عزت نفس مقاومت کرده و سر پای خود بایستد: یکی می‌گوید که این فرد حتماً خطا کرده در غیر این صورت این بلاها سرش نمی‌آمد. همیشه و همیشه به زن گفته شده که خود او مسئول رفتار مردان اطرافش با او است. بنابراین زن باور دارد زمانی که این بلا سرش می‌آید «تقصیر من است. خودم کردم». حال هر ایدئولوژی که دارد، فمینیست است یا به شدت مذهبی، فرقی ندارد.

آزار دهنده‌تر از احساس حقارت احساس شرمی است که زن با خود حمل می‌کند. منظورم شرمی است که فقط یک زندانی می‌تواند احساسش کند. زمانی که تو را مجبور به کاری می‌کنند که احساس پست بودن می‌کنی. این که از دستورات کسی اطاعت کنی، تنها به این دلیل که او می‌خواهد و تو از او ترس داری. آن موقع است که تو چنان بی‌حرمتی نسبت به خود را تجربه می‌کنی که دیگر خودی برای حرمت داشتن نمی‌بینی. این‌ها همه در خانه و محفل خصوصی تو اتفاق می‌افتد.

این‌ها همه نه به خاطر حمله‌ی نازی‌ها یا غارت‌گری مغول‌ها و اشغال سرزمین تو بلکه در زمانی که با فرد مورد نظرت هستی و او برایت اهمیت دارد رخ می‌دهد؛ کسی که دوستش داری؛ کسی که شاید تصمیم گرفته‌اید با هم بچه‌دار شوید؛ شاید قبل از آن احساس می‌کردی که می‌خواهی با او دوست شوی ولی به خاطر این که رابطه‌ای نزدیک‌تر می‌خواستی، اکنون با او هستی و او برایت مهم است و بخشا هم فکر می‌کنی، تو برای او مهم هستی.

استاندارد نامتوازنی برای عشق ورزیدن و ارزش دادن به زن وجود دارد. ما یک استاندارد دوگانه داریم: یک مرد می‌تواند شدت عشق خود به یک زن را با خشونت نشان دهد. او حسودی می‌کند یعنی این که تو برایش اهمیت داری. از طرفی یک زن باید عشق خود را با تحمل و

فریادها و ضجه‌های این زنان می‌بندند. دلیل بسیاری از آن‌ها نیز ترس از مردی است که دارد زن را کتک می‌زند: «هی! تو که نمی‌خواهی آن مرد به سراغت بیاید. پس بهتر است اصلاً ندانی که چه اتفاقی دارد برای زن می‌افتد».

قبل از به وجود آمدن جنبش زنان کتک خورده، زمانی هم که زن برای کمک به سمت اطرافیان می‌رفت نه تنها خود زن را مقصر می‌دانستند بلکه وانمود می‌کردند که هیچ اتفاقی نیفتاده است. گویی مطمئناً زن دچار سوء تفاهم، سوء تعبیر و اشتباهی وحشتناک شده است؛ و این اشتباه وحشتناک این نبوده که این زن با مردی زندگی می‌کرده که او را آزار می‌داده بلکه این بوده که زن درباره‌ی اوضاع شکایت می‌کرده است.

وقتی مورد ضرب و شتم قرار می‌گیری، پس از دوره‌ای از لحاظ فیزیکی شکنجه می‌شوی. اغراق نمی‌کنم. در این‌جا منظورم فقط این نیست که تو به طور خیلی خیلی وحشتناکی آسیب می‌بینی. این هم نیست که این یک اتفاق خیلی بدی است، هرچند که هست. منظور بیشتر این است که مردانی که کتک می‌زنند به طور جدی و از روی عمد زنان را شکنجه می‌کنند. شکنجه فیزیکی می‌کنند. گاهی اوقات شدتی که به خرج می‌دهند چنان از روی بی‌وجدانی است که حتی تصورش هم غیر قابل باور و دردناک است: مثلاً زن را با تخته چوبی بزرگ، یا چاقو و چوب بیس‌بال مورد ضرب و جرح قرار می‌دهند. گاهی اوقات هم زن به رختخواب بسته شده و مورد شکنجه قرار می‌گیرد و اسمش را سکس می‌گذارند. اغلب زن عمداً از خواب محروم می‌شود، دقیقاً مثل شرایطی که اگر در زندان بود، در آن قرار می‌گرفت.

در حقیقت مرد هم‌زمان بدن زن و زندگی زن را مورد حمله قرار می‌دهد تا دیگر نتواند به زندگی ادامه دهد. تأثیرات مخرب ناشی از محرومیت از خواب روی زندانیانی که شکنجه می‌شوند، هیچ تفاوتی با همان تأثیرات روی زنان کتک خورده ندارد.

زمانی که که بدنت مال خودت نیست و کس دیگری خود را مالک آن می‌داند، به نحوی که خواب شب هم نداشته باشی آن وقت در یک رفاه شاهانه و پر زرق و برق زندگی کردن چه اهمیتی دارد؟ درک و فهم تو دچار اختلال می‌شود. زمانی که از اطرافیان کمک می‌خواهی آن‌ها در عوض به تو می‌گویند، دچار اختلال در فهم و رفتار شده‌ای. تو می‌گویی: "خب، راستش من نخواهم." "

بعضی از این دست بی‌خوابی دادن‌ها هدفمند است: مثلاً یک زن ۲۰ دقیقه می‌خوابد، باز هم ۲۰ دقیقه دیگر و باز هم ۲۰ دقیقه و بین هر یک از این دفعات، خواب او با نوعی آزار و اذیت مختل می‌شود. این اتفاق می‌تواند هفته‌ها و ماه‌ها ادامه داشته باشد.

قدرت آن مردی که کتک می‌زند در مشت او، در پول و مقام اجتماعی او و البته در نامعقولی آشکار او هم است. قدرت او در این حقیقت نهفته است که زنی که در حال کتک خوردن است، نمی‌تواند پیش‌بینی کند که مرد بعد از آن چه بلایی قرار است بر سرش و یا بر سر فرد دیگر از جمله بچه، سگ یا گربه و یا هرکسی یا چیزی که زن آن را دوست دارد، بیاورد.

زن نمی‌داند که مرد بعد از کتک زدن قرار است چه کار دیگری انجام دهد. آن زن چه سکوت کند و چه مقابله، در هر صورت آزار می‌بیند. وقتی در جهانی که قانون‌هایش برایت قابل درک نیستند، زندگی کنی، در نهایت

هر فرد بالغی خودش تصمیم می‌گیرد که با چه کسی دوست شود یا حرف بزند، چه کتابی را بخواند و چه فیلمی را تماشا کند. هر فرد بالغی در شرایط عادی این حق را دارد که تنهایی به دیدن فیلم مورد علاقه‌اش که ممکن است همسرش به آن علاقه نداشته باشد، برود. ولی بیشتر زنان این حد کوچک از آزادی را هم تجربه نمی‌کنند. دلیلش هم تنها این نیست که ما زنان از قدم زدن در تاریکی وحشت داریم زیرا در بیرون از خانه مردانی غریبه هستند و چون ما با آن‌ها ازدواج نکرده‌ایم، از وجود آن‌ها احساس امنیت نمی‌کنیم. هرچند که برای این کارمان و حسی که داریم هم به اندازه کافی دلیل هست. وقتی سیاستمداران از سلطه‌ی مردان حرف می‌زنند ما از آن در اشکال وسیعی حرف می‌زنیم: شیوه‌های ستم بر زنان، فقر زنانه و معنای آن در زندگی زنان. اما به خاطر داشته باشید زمانی که از ضرب و شتم حرف می‌زنیم منظور تمام جنبه‌های زندگی انسان در هر روز و هر لحظه است. معضلات پیش روی آزادی بشر هیچ‌گاه از نقطه نظر زندگی زنان مورد بررسی قرار نگرفته است. توماس جفرسون این جنبه از مشکل آزادی را در نظر نگرفت. قانون اساسی ما نیز به این مسأله اشاره نکرده است. وقتی قانون اساسی نوشته شد، زنان بخشی از اموال مردان بودند. بیشتر زنان و مردان آفریقایی - آمریکایی برده بودند. در جهان هیچ دولتی نیست به این تفکر استناد کند که می‌گوید: «اگر یک زن رها نباشد، هیچ کس رها نیست». هیچ یک از علوم سیاسی در جهان تا به حال به طور جدی مسأله‌ی زنان و کودکان را به عنوان ابتدایی‌ترین مسأله قابل بررسی در رهایی بشریت در نظر نگرفته است. زیرا این‌ها کسانی‌اند که آزادی نداشته‌اند.

بسیاری از ما وقتی از شدت و حدت خشونت مردان بر زنان حرف می‌زنیم جدی گرفته نمی‌شویم، زیرا گمان می‌کنند ما این داستان‌ها را از خود در می‌آوریم و واقعیت ندارد. در صورتی که اغراقی در کار نیست. دیگر ما می‌دانیم از هر دو زن یکی مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد اما با این وجود تنها می‌توانیم در بعضی شهرها ثابت کنیم که از هر بیست و پنج زن یکی مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد، در نتیجه این طور می‌گوییم: «از هر بیست و پنج زن یک زن». هر چه که بگوییم از طرف مقامات دولتی و اجتماعی پذیرفته نمی‌شود، آن‌ها می‌گویند: «چنین اتفاقاتی نمی‌افتد». وقتی جنبش زنان برای اولین بار در مورد زنانی که کتک می‌خورند حرف زد، مجریان قانون، اف بی آی و جامعه‌شناسانی که اخیراً با کمک هزینه‌های دریافتی راجع به خشونت علیه زنان تحقیق کرده‌اند به ما گفتند: «چنین اتفاقاتی نمی‌افتد». بله! حالا آن‌ها کشف کردند که این چیزها اتفاق می‌افتد. اکنون هم وزارت دادگستری آمریکا این موضوع را پی‌گیر شده است. من به یاد کتاب دل‌ماریتین سال ۱۹۷۶ به نام «زنان کتک خورده» (چاپ سان فرانسیسکو) افتادم که در این زمینه پیش قدم بود. او در این کتاب نمونه‌های تصادفی از آمار ضرب و شتم زنان در شهرهای مختلف آمریکا، که در آن‌ها بیشترین خشونت‌های وارده بر زنان توسط آشنایان صورت می‌گیرد، را تهیه کرده است. این خشونت شامل ضرب و شتمی است که بیش از قبل شدت می‌یابد، آزار جنسی و قتل. ما درست می‌گفتیم. به یک دلیل ساده درست می‌گفتیم: ما پای صحبت کسانی نشسته بودیم که خود ضرب و شتم را تجربه کرده بودند، ما به صحبت زنان گوش دادیم و آن‌ها را باور کردیم. می‌دانیم که وقتی موقعیت ترس را ببینی و بارها بشنوی ممکن نیست که فکر کنی ساخته‌ی

طلاقتش نسبت به خشونت مرد نشان دهد. این که چقدر می‌تواند آزار ببیند، چقدر می‌تواند تحمل کند و چقدر آمادگی دارد. در طول تمام این سال‌ها من در مورد ضرب و شتم زنان فکر کرده و با زنانی که تجربه‌اش کرده‌اند صحبت کرده‌ام. به این نتیجه رسیده‌ام که ما زنان در یک مورد قابل سرزنش هستیم: مسیحیان آن را گناه غرور می‌نامند. آن هم این است که به باور ما زنان، همه چیز را به خاطر عشق می‌توان تحمل کرد. بنابراین به دلیل همین غرور همواره تحمل می‌کنیم. ما نمی‌توانیم این طور ادامه دهیم. ما نباید این طور ادامه دهیم. ما نباید سنگینی چنین چیزی را بر دوش خود اندازیم. ما نباید بار همه‌ی عشق‌های دنیا را با خود حمل کنیم به نحوی که خود را برای زندگی فرد دیگری یا برای اثبات زن خوبی بودن، و این‌که در عشق صادق و با وفا هستیم، فنا کنیم. بگوییم «ما سزاوار این برخورد نبودیم. ببین، هنوز پیش اویم. با این که او کار وحشتناکی در حق ما کرده ولی هنوز این‌جاییم و دوستش داریم». ایدئولوژی رومانیتیک موجود می‌گوید که استفاده از زور راهی برای ابراز احساسات شدید مرد به زن است. یعنی مردی که زنی را مورد حمله قرار می‌دهد، نشان دهنده‌ی علاقه‌ی شدید خود به آن زن است. اغلب ما این ایدئولوژی را از راه‌های مختلفی یاد گرفته‌ایم. بعضی از طریق مذهب، بعضی فرهنگ رایج و بعضی از ما هم فیلم‌هایی مثل «بر باد رفته» را چهار هزار بار دیده‌ایم! در واقع، معیار اندازه‌گیری علاقه‌ی مرد به زن را شدت زور و خشونت او بر زن در نظر می‌گیریم. هرچند وقتی زنی در نتیجه‌ی این رفتارها خونین و مالین روانه‌ی بیمارستان می‌شود می‌گوییم: «آن قدرها هم رومانیتیک نبود».

نه مسلماً نبود. از اولش و در زمانی که به نظر می‌رسید «این مرد واقعا خواهان آن زن است» هم نبود. در روابط جنسی و عاشقانه یک حس مالکیت ضمنی، هدف‌مند و سیستماتیک مرد بر زن وجود دارد. تمایلات جنسی می‌تواند بیان آن باشد و در قالب کنترل بدن زن خود را نشان دهد. شوهری که همسر خود را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد به مثابه‌ی یک شکنجه‌گر یا قاتل است و تنها فرقی این است که اسمش "شوهر" است. بنابراین زن اجازه بدگویی و شکایت از شوهر را حتی زمانی که به او حمله‌ور شده است، ندارد. وقتی هم که شاهد کتک خوردن یک زن به دست شوهرش هستیم، اکثرمان روی خود را بر می‌گردانیم و دور می‌شویم. البته به این معنا نیست که پیش خود چیزی هم نمی‌گوییم: چرا می‌گوییم. لقب‌های بد بکار می‌بریم، ولی خطاب به آن زن و نه به مرد.

گفتن این که مرد زن را کتک می‌زند تا سلطه‌اش را بر زن بیان کرده و او را کنترل کند کار سختی نیست. این‌ها در حرف آسان است. اما من از شما می‌خواهم به معنای واقعی این حرف فکر کنید. ما از کسانی حرف می‌زنیم که با هم زندگی می‌کنند. در باره‌ی تقریباً ۲۴ ساعت در روز حرف می‌زنیم. ما داریم از بدن یک زن حرف می‌زنیم. از کنترل شدن تمام حرکات بدن او حرف می‌زنیم. از کنترل چگونه لباس پوشیدن و راه رفتن، این که خمیر دندان را از وسط فشار می‌دهد یا از ته و از این که چقدر دستمال توالت استفاده می‌کند، حرف می‌زنیم. در روابط خصوصی، از کنترل همه گونه رفتاری که در حالت عادی هر شخص باید خود دربارهاش تصمیم بگیرد، حرف می‌زنیم.

زندگی برای زنانی که کتک می‌خورند مانند زندگی کردن در شرایط حکومت نظامی است. پلیس حکومت نظامی در این‌جا شوهر است.

بین مردان و آنچه که درباره‌ی زنان می‌گویند همچنین با شنیدن داستان‌های زنانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند، می‌توانیم بگوییم زمانی که مردان با زنان رابطه‌ی جنسی برقرار می‌کنند، یک حس محق بودن، برتری و مالکیت دارند که مآورای آن چیزی است که هر انسان بزرگ‌سالی به خود حق می‌دهد درباره‌ی انسان بزرگ‌سال دیگر احساس کند.

این جنبش (جنبش زنان-م) باید موضع بگیرد و بگوید که مردان حق جنسی بر بدن زنان ندارند. این جنبش وقتی زنانی را می‌بیند که صدمه دیده‌اند و به سمت آن‌ها می‌آیند، در عین حال که می‌گوید: «کاملاً غیرمنطقی و دیوانگی است، چرا این اتفاقات می‌افتد؟ چه چیزی این مرد را دیوانه کرده است؟»، باید متوجه این حقیقت باشند که بخشی از آنچه او را دیوانه کرده، این است که او رابطه‌ی جنسی با این زن داشته و از این منظر زن متعلق به اوست. اگر می‌خواهید در این قضیه دخالت کنید، مسئولیت ریسک آن با خودتان است. اگر فکر کنید که می‌توانید برای مقابله با ضرب و شتم کاری کنید، بدون این که به این فرض عام و رایج در این مورد توجه کنید: این که "مرد حق تملک سکس را بر زنان دارد"، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید. مردان دلایل تاریخی طولانی برای وجود چنین حسی در خود دارند و واقعا فکر می‌کنند، درست است. ما در صد تغییر آن هستیم و این به معنای روبرو شدن با تعارضات اجتماعی زیادی است. مردان زیادی عصبانی هستند. زنان زیادی ترس دارند. اما این وضع تغییر خواهد کرد. باید تغییر کند. در غیر این صورت مردان همچنان به خشونت و ضرب و شتم زنان ادامه خواهند داد، زیرا به این باور ادامه می‌دهند که این حق را دارند، حق خدادادی و بی‌قید و شرط، که مالک زن باشند، چون با او رابطه‌ی جنسی داشته‌اند.

زنان کتک خورده و ستم دیده فرار می‌کنند و بر می‌گردند. آن‌ها پا به فرار می‌گذارند و دوباره بر می‌گردند. دوباره فرار می‌کنند و باز برمی‌گردند. قبلاً جایی برای پناه دادن به آن‌ها وجود نداشت. هر کس که می‌خواست به یک زن ضرب و شتم دیده کمک کند باید خود را برای مقابله با عصبانیت مرد آماده می‌کرد. از آن‌جا که اکنون برخی حمایت‌های دولتی در ایجاد سرپناه برای این زنان وجود دارد، می‌شود گفت که دولت به نوعی بین مرد و کسی که قصد کمک به زنان را دارد می‌ایستد، اما نه بین مرد و زن.

می‌خواهم درباره‌ی تجربه‌ی فرار کردن توضیح بیشتری بدهم تا معنای حقیقی فرار کردن و تصمیم به بازگشت دوباره به خانه را برای شما روشن کنم. بیشتر زنان بر این باورند که خانه‌ای را که پس از ازدواج در آن زندگی می‌کنند، تمیز و نگه‌داری می‌کنند و آن را با وسایل زیبا می‌آریند، خانه‌شان است. آنان این باور احمقانه را دارند و این جای تعجب دارد که انسان تا چه حد نیاز به داشتن یک خانه برای زندگی کردن دارد. بنا بر این یک زن، "یک خانه‌دار"، خانه را اداره می‌کند. جایی که خودش، همسرش و فرزندانش با هم زندگی می‌کنند. ممکن است آن زن "کار" کند یا نکند. در این برهه از تحولات اجتماعی، ما درباره‌ی تجربیات زیادی حرف می‌زنیم که در حال تغییر هستند. این جنبه‌ی خوبش است. جنبه‌ی سختش این است که چگونگی و مسیر این تغییرات را دنبال کنیم تا بفهمیم در اطرافمان چه می‌گذرد. مسلم است که زن کار می‌کند. همیشه مشغول کار کردن است. ممکن هست که در بیرون خانه هم کار مزدی کند. در هر صورت او گمان می‌کند که خانه‌ای دارد؛ و وقتی فرار می‌کند

ذهن تک تک این زنان است بلکه احتمال این است که ویژگی‌های سیستماتیکی از این ترس وجود دارد که ما باید آن‌ها را مورد بررسی قرار داده و درک کنیم. زمانی که ما از تجاوز به زنان حرف می‌زنیم، خطاب به ما می‌گویند که چنین چیزی واقعیت ندارد. اگر هم اتفاق افتاده باشد حتماً توسط یک قاتل روانی بوده است. در هر صورت این اتفاق‌ها چشم‌گیر نیستند. این ادعاها در حالی است که در آمریکا از هر سه زن یک زن قبل از سن بلوغ مورد سوء استفاده جنسی قرار می‌گیرد. بنابراین ما تجربیات زنان را داریم و آن‌ها را جدی می‌گیریم.

تاریخ هم هست که اتفاقاً نظر یا یک ادعای شخصی نیست. زنان به طور قانونی جز اموال محسوب می‌شدند. ما با استناد به قانون جزو دارایی و اموال بودیم. زنان سفیدپوست در آمریکا به طور قانونی ملک محسوب می‌شدند. زنان سفیدپوستی که در آن زمان در کشورهای نژادپرست برترین گروه زنان قلم‌داد می‌شدند و در میان زنان دارای بالاترین مقام بودند هم متعلق به مردانی بودند که صاحب آنان بودند. زنان صاحب لباس تن خود نبودند و سرپرستی کودکان‌شان نیز در شرایط مرگ شوهر به مرد دیگری سپرده می‌شد. آمیزش جنسی حق مسلم ازدواج محسوب می‌شد.

زن اگر ازدواج کرده بود، فقط بخشی از اموال محسوب نمی‌شد. برده‌داری یک پدیده‌ی حیاتی در این کشور بود، و تجربیات زندگی زناشویی زنان آفریقایی - آمریکایی متفاوت (و بسیار دردناک) بود، زیرا برده‌داران هم مردان و هم زنان را به بردگی می‌گرفتند و صاحب می‌شدند. اما اگر از آن‌چه که تجربه "بهنجار" می‌نامیم - تجربه‌ی زنان سفیدپوست - استفاده کنیم به خوبی می‌بینیم که از لحاظ تجربی و فرضی زنان به مثابه‌ی طبقه - از جمله زنان برده - جسم آن‌ها نه تنها از بیرون (نه تنها به مثابه‌ی یک شیء هم‌چون اشیاء و اموال دیگر مرد. م) بلکه از درون نیز تحت مالکیت بود. حق نزدیکی جنسی با ما نیز جزئی از این حق مالکیت است. فرزندان ما نیز جزئی از اموال همان مردی بودند که صاحب ما بود.

با وجود تغییر نسبی شرایط، دلیل این که من هنوز بازگویی این موضوع را مهم می‌دانم این است که قوانین مرتبط با تجاوز در روابط زناشویی چندان تغییری نکرده است. وقتی زنی به وسیله‌ی ازدواج به تملک در می‌آمد حق بی‌قید و شرط نزدیکی جنسی به مرد تعلق داشت، چرا که شوهر صاحب زن بود. در نتیجه هر کاری که آن مرد با زنش می‌کرد هرگز تجاوز و زور محسوب نمی‌شد، زیرا سکس و تنبیه زن که "تربیت کردن" نامیده می‌شد، حق قانونی مرد بود.

زمانی که هم که ما موضع می‌گیریم و می‌گوییم: «وقتی زنی را وادار به داشتن رابطه‌ی جنسی در زندگی زناشویی می‌کنید، اسم آن تجاوز است» بدین معنی است که شما نمی‌توانید زن را در ازدواج تصاحب کنید. شما صاحب بدن او نیستید. نه مالک درون و نه بیرون بدن زن هستید. این یک موضع سیاسی ضروری است که ما باید علیه‌ی انقیادی که شوهران بر زنان دارند به کار بگیریم، علیه حق و حسی که می‌گوید: «من حق دارم هر کاری که دوست داشته باشم با زنم انجام دهم پس شما دخالت نکنید و مخل آسایش من نشوید. من این حق را دارم که به او آسیب هم بزنم، دقیقاً مثل ماشین سواری‌ام که حق دارم به دیوار بکوبمش چون مال من است. این به شما چه ربطی دارد؟».

در گذشته منشأ این طرز تفکر در قانون حاکم بود. اکنون موضوع تا حدودی تغییر کرده است، اما نه به اندازه‌ی کافی. با مروری به فرهنگ رایج

نداشتم." او مجبور است بگوید: "حق با تو بود!" و اگر آن زن بتواند طوری این حرفها را بزند که قانعکننده باشد و در ضمن مرد نیز بخواهد که او برگردد - به هر دلیلی - زن سپس می‌تواند خانه داشته باشد.

اما چه بر سر آن زن خواهد آمد؟ او به طور واقعی سر افکندگی و حقارت را تجربه می‌کند: "زانو می‌زنم، به پایت می‌افتم، خواهش می‌کنم من را بپذیر!"، "التماست می‌کنم من را برگردان!". معنای حقیقی این حرفها گاهی این است: "بگذار به خانه برگردم، من احتیاج به جایی برای زندگی دارم و تو بهترین شانس من هستی، لطفا مرا بپذیر!". ما زنانی را دیده‌ایم که تنها به خاطر به دست آوردن غذایی برای کودکانشان وارد معاملاتی می‌شوند که در آن هیچ‌گونه امنیت بدنی و جانی ندارند. این تنها معاملات پولی و اقتصادی نیست، بلکه نکته این است که ما حق داریم خانه‌ای داشته باشیم، نداریم؟

چه زمانی در زندگی یک زن بزرگسال فرا می‌رسد که این جامعه بگوید: یک زن بدون داشتن مردی در زندگی‌اش حق داشتن خانه‌ای برای خود دارد. این حق یک زن است که در وقار و امنیت زندگی کند.

مشکل ضرب و شتم بدون درک حق مسلم زنان برای داشتن خانه از بین نخواهد رفت. ما بی‌خانمان هستیم، مگر این که برای داشتن خانه با مردی در رابطه باشیم. منظورم این نیست که ما نباید با مردان وارد رابطه شویم؛ منظورم این است که برقراری رابطه با مردان باید در آزادی واقعی و به خاطر خود رابطه باشد و نه از سر نیاز. زمانی که زنی از ضرب و شتم فرار می‌کند، پی می‌برد که تمام مدت می‌خواست است که

آزار ببیند. ممکن است این شوکه‌کننده‌ترین خبری باشد که در زندگی‌اش شنیده است. حتی امروزه هم بعید نیست که به تراپیست رجوع کند که به او بگوید به این دلیل این کارها را کرده تا صدمه ببیند. کشیش و خاخام هم ممکن است همین را به او بگویند. دکتر خانوادگی‌اش هم ممکن است همین را بگوید. زن امیدوار است که حد اقل در پناه‌گاهها یک نفر نظری متفاوت داشته باشد، ولی آن‌جا هم از این موارد هست.

این یک ایدئولوژی فراگیر درباره‌ی زنان است: یعنی آن‌چه که ما را از دیگران متمایز می‌کند، این است که ما تمایل به جلب توجه بی‌رحمانه از طرف مردان داریم، و ما این حس و توجه را در مردان تحریک می‌کنیم، چون که به دنبال درد هستیم. فلسفه‌ای اصولی در این مورد وجود دارد که می‌گوید زنان اساساً خود آزار هستند، این خودآزاری جنسی است و بخشا به این معنا است که وقتی مردان ما را می‌آزارند، در واقع متفاوت از آزاری است که مردی بخواهد مرد دیگری را برود و آزار دهد. هیچ‌کس نمی‌گوید زمانی که مردی یک مرد دیگر را آزار می‌دهد، مرد صدمه دیده از آن لذت می‌برد یا برایش تجربه‌ای جنسی بوده است. هیچ‌کس نمی‌گوید که: "چیزی در ذات او تمایل به این تجربه دارد، در غیر این صورت چطور می‌توانست به طرز احمقانه‌ای در میخانه آن حرفها را به آن مرد بزند؟"

مهم نیست مردان چگونه تحریک به خشونت می‌شوند، هیچ‌کس نمی‌گوید تحریک خشونت در طبیعت مردان است. مهم نیست که ما در

به نقطه‌ای رسیده است که تصمیم می‌گیرد، می‌فهمد و باور دارد که دیگر حتی یک ثانیه هم نمی‌تواند در آن خانه بماند. شاید فرار او از خانه به دلیل خشونتی باشد آن قدر شدید که او دیگر تاب ماندن ندارد. ممکن است هنگام فرار خیلی آسیب دیده باشد. شاید هم در نتیجه مدتی فکر کردن در خلوت و آرامش خود و رسیدن به نقطه‌ی "من آن قدر قوی هستم که فرار کنم" باشد، هرچند اکثر زنان در لحظه‌ی اوج بی‌چارگی، با یقین به این که شوهر قصد حمله به فرزندان یا کشتن زن را دارد فرار می‌کنند. اما بعد از فرار حتی با وجود جنیش زنان کتک خورده، هنوز مکانی برای این زنان در این کشور وجود ندارد.

من اهل شهر بزرگ نیویورک هستم. دو سال پیش، ۲۵۰۰۰۰ تماس تلفنی در این مورد که زنی در حال کتک خوردن است، توسط پلیس دریافت شد. فقط تماس تلفنی و فقط به

پلیس. در آن زمان ۴۲۹ تخت برای زنان کتک خورده وجود داشت. وضعیت شهرهای دیگر هم بهتر از این نیست. در نظر بگیرید او فرار کرده، محتاج و عاجز و احتمالاً صدمه دیده است. ممکن است بچه داشته باشد. ممکن است پولی داشته باشد یا نداشته باشد. اما حتی اگر پولی هم داشته باشد احتمالاً نمی‌تواند به آن دسترسی داشته باشد. پول ممکن است در بانک باشد ولی در مدت ۲۴ ساعت، دیگر مال او نیست. آن مرد نه درمانده است و نه در حال خونریزی. پس خوب می‌داند که چه کار دارد می‌کند. زن بیرون است و مردان زیادی هم در خیابان

هستند. او بسیار آسیب‌پذیر است و پولی نیز ندارد. این مردان از طریقی به دنبالش می‌آیند تا او را ببرند، تا با او لاس بزنند، دنبالش می‌آیند تا به او کمک کنند، که معمولاً یعنی معامله چیزی که زن نیاز دارد با چیزی که آن‌ها می‌خواهند.

زمانی که زن خانه‌ای را که فکر می‌کرده داشته، ترک می‌کند، پا به سرزمینی پر از شکارچی می‌گذارد. شکارچسانی که از آمدن او خوشحال هستند، چرا که او را آسیب‌پذیر می‌بینند. در این لحظه است که زن یاد خانه‌اش می‌افتد؛ و این که حق دارد خانه داشته باشد. حتی ممکن است از دست مردی که او را کتک زده و خانه‌اش را از او گرفته عصبانی شود. ممکن است به نحوی در ذهنش توجیهی بیابد تا خانه‌اش را که فکر می‌کند حق اوست باز پس بگیرد. اما در این جامعه هیچ راه روشن و مشخصی برای این که او قدمی در این زمینه بر دارد، نیست. او نمی‌تواند به دادگاه برود و بگوید: "ببینید، من خانه‌ای که در آن زندگی می‌کردم را خود ساختم و دوست دارم در آن زندگی کنم. من پرده‌های آن خانه را خریدم و کف آن را تمیز کردم. من بودم که غذا می‌پختم."

او ناگهان بی‌خانمان شده است. قدرت، میل و حس محق بودن در آن خانه، اغلب دلیلی است که خیلی اوقات یک زن را بر می‌گرداند تا در جهت توافق با کتک زننده تلاش کند. او مجبور است بگوید: "ببخشید که از خانه رفتم." او مجبور است بگوید: "اشتباه از من بود؛ ولی هیچ منظوری

زمانی که زن در شرایطی زندگی می‌کند که آب و نان او، درد و ترس و تهدید و خشونت است، مسلماً هیچ آزادی در کار نیست. می‌خواهم دست از برخوردهای متمدنانه با همین کسانی که ما را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند، برداریم و دیگر فکر نکنیم که باید چیزی را به مردان ثابت کنیم. این مردان هستند که باید به ما ثابت کنند، می‌توانند به زندگی ما احترام بگذارند. تا زمانی که خشونت ادامه دارد، زمانی که مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند، مورد تجاوز هم قرار می‌گیرند. به عقیده‌ی من این "حقیقت" است و می‌خواهم که آن را به حاشیه نرانیم. در غیر این صورت درباره‌ی آن چه که بر سر زنان می‌آید دروغ می‌گوییم...

احترام بگذارند. تا زمانی که خشونت ادامه دارد، زانی که مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند، مورد تجاوز هم قرار می‌گیرند. به عقیده‌ی من این "حقیقت" است و می‌خواهم که آن را به حاشیه نرانیم، در غیر این صورت درباره‌ی آن چه که بر سر زنان می‌آید دروغ می‌گوییم؛ هم‌چنین این فرض ناگفته را محکم‌تر می‌کند که می‌گوید خشونت در سکس ممکن است مهم نباشد، اما ضرب و شتم چیز دیگری است. ضرب و شتم چیز متفاوت دیگری نیست. مالکیت چیزی است که این‌ها را به هم مرتبط می‌سازد.

۲۰ سال پیش، در سال ۱۹۷۲، من فرار کردم (منظورم از خانه‌ای که در آن کتک می‌خوردم، نیست. چون از آن‌جا خیلی وقت قبل فرار کرده بودم و هنوز هم شوهر قاتلی را می‌بینم که هر زمانی که به مرحله‌ی مهمی از زندگی رسیده‌ام، آماده است تا مرا به باد کتک بگیرد). من در نیمه شب به کشور دیگری فرار کردم. اگر این کار را نکرده بودم، زنده نمی‌ماندم. تحقیقات اخیر نشان داده است که زنان خشونت دیده‌ای که از خانه فرار کرده و در بیرون به سر می‌برند در مقایسه با زمانی که در همان خانه به سر می‌برند، بیشتر در معرض خطر کشته شدن قرار دارند. اگر در زندگی چیزی برای برد و باخت نباشد، این چنین است. فرار معنایی جز ادامه‌ی زندگی در شرایطی که همیشه کسی در پی آزار تو است، ندارد؛ و تنها زمانی می‌توانی آرام‌گیری که آن مرد زن دیگری را برای آزار دادن پیدا کرده باشد. در این هم آرامش چندانی نیست.

ما با فرد ضرب و شتم کننده باید چه کار کنیم؟ این یک سوال ضروری است. زنی را از زیر دست آن‌ها نجات می‌دهیم ولی زن دیگری را پیدا می‌کنند. راه حل‌های فردی برای این مشکل وجود ندارد، هرچند نجات هر یک زن هم خودش به نوعی پیروزی است. نکته‌ای که می‌خواهم روشن کنم این است که فرار زن همیشه فقط بخشی از راه حل است. زانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند، معمولاً گرفتار می‌مانند. منظورم تنها رفتاری به ترس نیست؛ که البته هست. تنها این نیست که گرفتار کابوس‌های شبانه می‌شویم؛ که این هم هست. تنها این نیست که گریزی به گذشته می‌زنیم که در آن گویی همه چیز دوباره دارد به طور واقعی اتفاق می‌افتد؛ که البته این هم هست. منظورم این است که آن مرد هنوز هست. در جایی زندگی می‌کند. او در حال آزار کسی است. اگر این طور نباشد تصادفی است. دلیلش هم هرچه که باشد ربطی به عدالت ندارد. تو ممکن است موفق به ترک آن مرد شده باشی، ولی هیچ دادخواهی برای آن‌چه به سر تو آمده، صورت نگرفته است. تو ممکن است در رفته باشی، ولی آزادی به دست نیاورده‌ای چرا که آن مرد هنوز آن بیرون است.

من از خودم می‌پرسم که آزادی برای یک زن کتک خورده چیست؟ اول از همه کتک نخوردن است. یعنی هر چیزی که تو را از کتک خوردن نجات می‌دهد. این یک آزادی فوق العاده است: این که در طول یک روز هیچ کس تو را نزند. دو روز سپری می‌شود و کسی تو را کتک نزده است. یک هفته گذشته و هیچ کس تو را آزار نداده و این برایت باور کردنی نیست. اما زمانی می‌رسد که تو می‌خواهی در خیابان قدم بزنی و نمی‌دانی که آیا با آن مرد روبرو می‌شوی یا خیر. آیا تو آزادی؟ خیر نیستی. ما تا وقتی ندانیم آزادی برای زانی که کتک خورده‌اند چیست نمی‌توانیم از این که آزادی برای زنان چه معنایی دارد به طور کلی حرف بزنیم. به عقیده‌ی من این یعنی هر زنی که کتک خورده یا می‌خورد در جامعه باید دارای حق مالکیت تام بر بدن خود باشد.

جامعه چقدر موارد خشونت مرد بر مرد را می‌بینیم، هیچ‌کس نمی‌گوید "خدایا چگونه ممکن است این مردان نه تنها دوست دارند، دیگران را کتک بزنند بلکه دوست دارند کتک هم بخورند؟" اما در مورد زنان مسأله فرق دارد. آنان هر وقت کتک بخورند یک تحلیل از پیش نوشته شده برایش وجود دارد: ما خودمان می‌خواستیم.

این تحلیل بخشا ما را درجه دوم می‌کند زیرا به این معنی است که برای زنان استاندارد متفاوتی در تعیین این که چه چیزی برایشان مناسب است، وجود دارد. استاندارد متفاوتی از شأن و منزلت وجود دارد. برای مثال تصور کنید زن و مردی باهم ازدواج می‌کنند و زن برای اولین بار کتک می‌خورد - نه برای چهار و یا دهمین بار - و به خانواده‌اش پناه می‌برد "او مرا کتک زد". آیا اطرافیانش به او می‌گویند که "ترکش کن چون که حقوق تو را نقض کرده است؟" بعید است. در عوض به او می‌گویند که این وظیفه و طبیعت تو است که مراقب او باشی و در ضمن درد این برخوردها را تحمل کنی. این نصیحت بدی است. چرا که آن زن باید در اولین باری که خشونت می‌بیند آن مرد را ترک کند.

این‌جا مسأله بر سر حقوق انسانی است. اگر زن را به چشم یک انسان ببینید، باید از خود بپرسید: راه درست و مناسب و محترمانه برای رفتار با این شخص توسط شخص دیگر چیست؟ وقتی ما از فمینیست‌ها به طور مشخص این سوال را می‌پرسیم، به ما جواب می‌دهند که ما به واقعیت‌های مربوط به جنسیت توجهی نداریم. راستش ما خیلی هم به مسائل مربوط به جنسیت توجه می‌کنیم. به همین دلیل است که مسائلی چون تجاوز و ضرب و شتم را می‌بینیم و در تلاشیم تا کاری در این زمینه انجام دهیم چون این‌ها، جنایتی علیه بشریت هستند که به دلیل تبعیض جنسی پدید می‌آیند. تبعیضی که علیه زنان است. این‌ها نشانه‌ی نفرت از زن است که سزاوار ما نیست و ما مسبب آن نیستیم و هیچ‌کس حق ندارد این‌گونه با ما رفتار کند. ما زنان این نفرت را در خود درونی می‌کنیم و برای بهترین در دوم بودن تقلا می‌کنیم چرا که می‌دانیم نمی‌توانیم کیفیت واقعی روزانه داشته باشیم. ما سعی می‌کنیم جلوی تلفات مان را بگیریم و توافقی را ترتیب دهیم و هر کاری بتوانیم انجام می‌دهیم. اما زنان هم‌چنان مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند.

فعالیتی که در جنبش زنان کتک خورده هستند، فمینیست‌ها، به نظرات ما در مورد تجاوز در ازدواج، سکس همراه با خشونت مردان با همسران‌شان و سوءاستفاده‌ی عاطفی که با این خشونت همراه است، توجه چندانی نشان نمی‌دهند. به عقیده‌ی من زمانی که زنی مورد بی‌رحمی، شکنجه، ضرب و شتم و ارعاب قرار می‌گیرد و سپس مرد با او آمیزش جنسی دارد، این امر تجاوز محسوب می‌شود. زن در یک موقعیت مستمر اجبار قرار دارد.

این که این خشونت درست قبل از سکس نبوده، دلیل بر این نیست که آزادانه و با انتخاب زن صورت گرفته است. در چنین وضعیتی حرف از آزادی و رضایت خاطر طنزی مزخرف است.

زمانی که زن در شرایطی زندگی می‌کند که آب و نان او، درد و ترس و تهدید و خشونت است، مسلماً هیچ آزادی در کار نیست. می‌خواهم دست از برخوردهای متمدنانه با همین کسانی که ما را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند، برداریم و دیگر فکر نکنیم که باید چیزی را به مردان ثابت کنیم. این مردان هستند که باید به ما ثابت کنند، می‌توانند به زندگی ما

از دریچه‌ی رابطه‌ای که با سلطه‌ی مرد بر زن و فرزندان دارد، مورد بررسی قرار بگیرد. این که آیا تسلط قدرت مردان بر زنان و کودکان در خانه را تقویت می‌کند یا خیر؟

زنان قوی هم قربانی ضرب و شتم مردان می‌شوند؛ همان طور که زنان با هوش، ضعیف و احمق. نمی‌توان ادعا کرد که قربانی شدن زنان با شخصیت آن‌ها ارتباط دارد. ما حق داریم که در برابر ناعدالتی‌ها ایستادگی کنیم و این یک مبارزه‌ی سیاسی است.

اگر ما با مسائلی که سبب برتری قدرت اقتصادی و اجتماعی مردان بر زنان می‌شود مقابله نکنیم، قادر به متوقف کردن ضرب و شتم نخواهیم بود. ممکن است بتوانیم از یک زن صدمه دیده حمایت کنیم و همین‌طور یکی دیگر پس از آن، ولی نمی‌توانیم جلوی کتک خوردن را به طور کلی بگیریم؛ و مطمئنم هر کس از شما هم که این زنان زخم خورده را دیده است، ترجیح می‌دهد این گونه آسیب دیدن‌ها را متوقف کند تا این که تنها از زانی که یکی پس از دیگری مورد آزار قرار می‌گیرند، حمایت کند.

می‌خواهم توان خود را که صرف تحمل رنج و درد می‌کنیم، -دردی که اتفاقاً در زنان بسیار گسترده شده است- در راستای پی‌گیری تغییرات سیاسی به کار بگیریم. می‌خواهم تمام دغدغه‌هایی که داریم - از این که در جامعه با ما هم‌چون فردی بی‌گانه رفتار شده است، از این که چون تسلیم نشده‌ایم ما را به انزوا کشانده‌اند - را به طور سیاسی به کار بگیریم.

در نهایت می‌خواهم بگویم که آشکار کردن جنگی که علیه‌ی زنان در جریان است امری ضروری است. چرا که در صورت مخفی ماندن این جنگ، ما قادر به مقابله با آن نخواهیم بود و همین‌طور هر زنی نیز در نتیجه‌ی مخفی بودن آن خود را در این درد و رنج تنها می‌بیند. او هیچ راهی برای بیرون آمدن از این وضعیت را نداشته و نمی‌تواند خود را باز یابد. اما با ایستادن در کنار یکدیگر و با دیدن رابطه بین انواع مختلف خشونت به زنان و در استثماری که خشونتشان چندان عریان نیست، می‌توانیم علیه قدرت عاملین این ضرب و شتم‌ها، سیستم قانونی که هم‌چنان از او حمایت می‌کند و علیه جامعه‌ای که به آنان امتیاز برتری بر ما را می‌دهد، مقابله کنیم. زنان باید برنده شوند. ما باید برنده شویم. زندگی ما در خطر است. فرار بدون وجود آزادی، بسیار ناراحت کننده است. اما از فرار نکردن خیلی بهتر است. احساس خوشبختی که یک زن کتک خورده که دیگر می‌تواند یک زندگی جدا و برای فرد خودش داشته باشد و برای زندگی‌اش تصمیم بگیرد - از بزرگ تا کوچک - و همین‌طور لذت بردنش در تعیین سرنوشت خویش، بسیار منقلب کننده است.

من از شما برای هر قدمی که در زندگی‌تان برای کمک به زنان کتک خورده برداشته‌اید سپاسگزارم. من از طرف زنان بسیاری، از صمیم قلب از شما سپاسگزارم. ♦

* Ronet Bachman, U. S. Department of Justice, Bureau of Justice Statistics, Violence Against Women: A National Crime Victimization Survey Report (Washington, D. C.: January 1994).

زنان باید بتوانند یکسری مرزهایی را مشخص کنند و دیگران نیز قانوناً به احترام گذاشتن به آن مرزها فرا خوانده شوند. در صورت عدم احترام هم باید مجازات شوند. بدون هیچ استثنا و بهانه‌ای. امنیت حق زنان است، در زندگی واقعی. خیلی امور باید تغییر کند تا امنیت برقرار شود. تمامی فرضیات مرتبط با فرودستی زنان باید تغییر کند.

زنان آزاد نخواهند شد مگر آن که دیگر به چشم کالا به آنان نگاه نشود که این شامل کالای جنسی نیز هست. ما انسان هستیم. ما مرکز زندگی خود هستیم. ما کالا و مفعول نیستیم که مردان بر ما حاکم شوند. ما هرگز آزاد نخواهیم شد مگر آن که باور به عادی بودن خشونت بر زنان را از بین ببریم. خشونت امری عادی نیست. هیچ انسانی حق کنترل انسان دیگر از طریق خشونت را ندارد. ما دیگر نمی‌توانیم به پذیرفتن خشونت به عنوان روشی برای تداوم زندگی ادامه دهیم. این شامل هر دو، قربانی و جلا د می‌شود. زنان هرگز آزاد نخواهند شد، مگر آن که تمامی مؤسساتی که خشونت و آزار رساندن به زنان را ترویج می‌کنند از میان برداشته شوند. این شامل استفاده از پورنوگرافی توسط مردان هم می‌شود، چیزی که آزار دیدن زنان را به شکل یک سرگرمی جنسی به نمایش در آورده است و شامل بهره‌کشی از زنان در تن‌فروشی می‌شود، به طوری که مردان را محق به کرایه دادن بدن زنان در هر زمان برای ارضای جنسی خود می‌کند؛ شامل آزار جنسی کودکان هم می‌شود و اکنون هم مدل حاکمی از روابط زن - مرد است.

ما باید با برخورد جنسی با کودکان در جامعه مقابله کنیم. همان طور که زنان شورش کرده‌اند و به امید داشتن نوعی برابری اجتماعی هستند - علی‌رغم این که فکر می‌کنیم موفق نبوده است - مردان هم به دنبال ابژه‌های جنسی بوده‌اند که مطابق با الگوهای جنسی مبتنی بر نابرابری باشد. سوال این است که آیا مردان می‌توانند به طور برابر رابطه‌ی جنسی برقرار کنند؟ جواب احتمالاً خیر می‌باشد. اگر جواب خیر است، یا باید مردان تغییر کنند یا این که ما زنان باید از رسیدن به برابری دست بر داریم. به نظرم ما هیچ وقت نباید از دست یافتن به برابری صرف‌نظر کنیم. چیز دیگری که باید تغییر کند مردمی هستند که تا کنون صدای جیغ و فریاد زنان را نمی‌شنیدند. آنان باید شروع به شنیدن آن کنند. آنانی که کبودی‌های بدن زنان ایستاده رو برویشان را نمی‌بینند باید چشم‌هایشان را باز کنند. این مردم باید کاری درباره‌ی این چیزها که می‌بینند و می‌شنوند، بکنند.

به معنای اجتماعی و حقوقی "حریم خصوصی" بیندیشید، مفهومی که در آن خانه‌ی یک مرد هم‌چون مقر حاکمیت‌اش است. اکثر اوقات حریم خصوصی برای مردان قدرت کنترل زنان و کودکان است. ما زنان نیاز به بحث و مشاجره برای رسیدن به برابری داریم و نه برای حفظ حریم خصوصی. شما حاضرینی که با مسأله‌ی حمایت از حق انتخاب سقط جنین درگیر بوده‌اید، در مورد نقش "حریم خصوصی" به عنوان پایه‌ی بحث‌ها برای گرفتن حق‌مان بر بدن خود بیندیشید. زمانی که برای حفظ "حریم خصوصی" مبارزه می‌کنیم، با مردان در حفظ حریم خصوصی‌شان در خانه که زنان و کودکان را در آن می‌آزارند، تباخی می‌کنیم. ما باید با یک استدلال و استراتژی دیگری به مطالبه‌ی حق سقط جنین بپردازیم.

من می‌دانم خیلی از شما با من موافق نیستید - به حق انتخاب گرایش ندارید - اما نکته‌ی من به طور کلی این است که هر موضوعی باید



قتل ناموسی!

شهرزاد معراج

قتل ناموسی، یکی از سبعانه‌ترین و قدیمی‌ترین انواع خشونت علیه زنان، در سطح وسیعی در آسیا و آفریقای شمالی؛ و در دو دهه‌ی اخیر، در اروپا و آمریکای شمالی رایج شده است. هر سال هزاران زن قربانی این شکل از خشونت نظام مردسالاری می‌شوند. اگر در گذشته قتل ناموسی خبرساز نبود و پایمال کردن حق حیات هر زن در سکوت مرگبار خانواده، جامعه، پارلمان، حکومت و رسانه‌ها به فراموشی سپرده می‌شد، امروز پرده‌پوشی این جنایت به آسانی میسر نیست. جنبش زنان و جنبش فمینیستی پرده از روی این جنایت برداشته‌اند و امروز صدای قربانیان در رسانه‌ها، مجالس قانونگذاری، مجامع حقوقی و محافل آکادمیک شنیده می‌شود.

در حالی که سادگی این جنایت و سهولت ارتکاب آن شگفت‌انگیز است، بحث بر سر ماهیت این شکل خشونت، جلوگیری از آن و مجازات جنایتکاران در پیچ و خم ملاحظیات سیاسی و ایدئولوژیک در می‌ماند. زنان گاهی تنها به بهانه‌هایی چون تبسم به یک مرد «لمحرم»، عاشق شدن، یا مخالفت با ازدواج اجباری سر به نیست می‌شوند. اما اگر این بهانه‌ها ساده‌اند، چگونه به عکس‌العمل پیچیده‌ای چون قتل می‌انجامند؟ چگونه برادر می‌تواند خواهرش را، به هر بهانه‌ای، ساده یا بغرنج، از حق حیات محروم کند و پدر دخترش را و شوهر همسرش را؟ و چگونه همه‌ی مردان خانواده به لینچ کردن (lynching) یک زن خانواده تن در می‌دهند؟ از این شگفت‌آورتر، چرا زنان در این جنایت مردسالارانه شرکت می‌کنند؟ چگونه مرد و زن خانواده و طایفه بر مسند قضاوت می‌نشینند، حکم صادر می‌کنند؛ و آن را اجرا می‌کنند؟ چرا قانون در ایران و بسیاری رژیم‌های اسلامی شهروندان را در ارتکاب این خشونت آزاد می‌گذارد؟ از این سوال‌ها، حتی بدون ارائه‌ی پاسخ، می‌توان به این نتیجه رسید که سادگی این جنایت در پیچیدگی آن و پیچیدگی آن در سادگی آن است.

در سال‌های اخیر، در حالی که قتل ناموسی گسترده‌تر شده است، زنان به مقابله با آن برخاسته‌اند و با ایجاد پناهگاه و خانه‌ی امن و به طرق دیگر از زانی که مورد تهدید قرار گرفته‌اند پشتیبانی می‌کنند. در همان حال ادبیات تحقیقی رو به گسترش است و به بحث‌های تئوریک و سیاسی زیادی دامن زده است. در این نوشته تأکید بر مبارزه‌ی مستقیم است که بر سر درک این جنایت و درک ستم بر زنان در جریان است - مبارزه‌ی تئوریک، سیاسی و ایدئولوژیک برای مقابله با خشونت علیه زنان و در جهت ترسیم روندی انقلابی در جنبش زنان. در این جا به نقد چند موضع تئوریک می‌پردازم و مولفه‌های سیاسی و ایدئولوژیک آن‌ها را بررسی می‌کنم.

۱. ویژگی «ناموس» و جهانشمولی «قتل»

در ادبیات فمینیستی متعهد به نسبی‌گرایی فرهنگی و پسااستعمارگرایی و پسااستعمارگرایی ادعا می‌شود که قتل ناموسی مانند هر قتل دیگری است و نباید آن را با صفت «ناموسی» مشخص کرد. از این نقطه نظر، اگر این قتل «ناموسی» نامیده بشود، به تعصبات فرهنگی و سیاسی دامن می‌زند، زیرا فرهنگ‌ها را به دو نوع بد و خوب، زن‌ستیز و زن‌باور، عقب‌مانده و پیشرفته، یا وحشی و متمدن تقسیم می‌کند؛ و با این کار به نژادپرستی و تعصبات ناسیونالیستی کمک می‌کند. استدلال دیگر، که ظاهری «فمینیستی» تر دارد این است که این قتل‌ها در مقوله‌ی «خشونت خانگی»

(domestic violence) می‌گنجد و لزومی ندارد آن‌ها را به نام «ناموس» متمایز کرد. در این بخش هدفم این است که نادرستی این ادعا را در عرصه‌ی تئوری و ناتوانی آن را در عرصه‌ی سیاسی (مبارزه با نژادپرستی و ناسیونالیسم) توضیح بدهم. زنان مانند مردان به دلایل گوناگون به قتل می‌رسند. اما اهمیت بحث فمینیستی تأکید بر سر مواردی است که زن به خاطر زن بودن به قتل می‌رسد. اگر تئوری فمینیستی، به هر دلیلی، نتواند ویژگی این قتل‌ها را نشان بدهد، تفاوتی با تئوریهای پاتریارکی جرم‌شناسی نخواهد داشت. برای مثال در «قتل عام مونترال» در ۶ دسامبر ۱۹۸۹، یک دانشجوی مرد با تفنگ نیمه خودکار وارد کلاس درس شد، زن‌ها را از مردها جدا کرد و چهارده دانشجوی زن را به رگبار بست. حتی اگر این دانشجوی در نامه‌ی تأکید نمی‌کرد که آن‌ها را به خاطر زن بودن و فمینیست بودن کشته است، باز هم این قتل عام، به نحوی که انجام شده با قتل عام‌هایی که هم مرد و هم زن را هدف قرار می‌دهند فرق داشت و می‌بایست جنایتی زن‌ستیزانه به حساب بیاید.

قتل ناموسی با سایر خشونت‌های خانگی نیز آشکارا تفاوت دارد. واژه‌های «ناموس»، «شرف»، «حُجَب»، «حیا»، «عفت»، «عصمت»، «شرم»، «آبرو» و «پاکدامنی» مفاهیمی ساده و عادی و بی غل و غش نیستند. این مفاهیم هم بیانگر زن‌ستیزی رژیم جنسیتی (gender relations) هستند و هم این روابط را شکل می‌دهند و بازتولید می‌کنند. در این رژیم جنسیتی، «ناموس» و «شرف» مرد و خانواده در بدن و رفتار و کردار زن نگر انداخته است. این صفات در زبان و فرهنگ ایران و ملت‌های همسایه «زنانه» هستند. زنان، نه مردان، باید «سجوب»، «عفیف»، «باحیا»، «با عصمت»، و «با آبرو» و «با شرم» باشند. این صفات زنجیرهایی هستند بر تن و روان زن و رابطه‌ی برده‌دار و برده را در عرصه‌ی روابط جنسیت بیان می‌کنند. مالکیت مرد بر زن به زبانی دقیق در این حوزه‌ی وسیع معنایی بیان شده است. اگر برده با زیر پا گذاشتن عرف یا قانون بردگی به آسانی جانش را از دست می‌دهد، زن نیز با نقض مناسبات پاتریارکی به راحتی به قتل می‌رسد. «لکه‌دار شدن ناموس» مرد و خانواده و طایفه مقام و منزلت آن‌ها را در سطح عشیره و طایفه و ده و شهر پایین می‌آورد، آن‌ها را در سلسله مراتب قدرت ضعیف‌تر می‌کند؛ و به همین دلیل لازم می‌بینند که این «لکه» را پاک کنند. در واقع سرپیچی برده مقام برده‌دار را آن قدر زیر سوال نمی‌کشد که دست از پا خطا کردن زن شأن و منزلت مرد را.

خاص بودن قتل ناموسی در دین و قانون نیز تأکید شده است. برای مثال شریعت اسلام مقام خاصی برای ناموس قائل است و قتل زن را به دلایل ناموسی مجاز می‌شمارد. با وجود پیدایش دولت‌های «مدرن» در خاورمیانه (بعد از جنگ جهانی اول) و محروم کردن یا محدود کردن قانون‌گذاری و قضاوت توسط مراجع دینی، اصول شریعت در مورد قتل ناموسی در قوانین کیفری مراعات شده، به این ترتیب که ارتکاب قتل ناموسی یا بی‌مجازات می‌ماند یا قاتلان با اطلاع از این قوانین و در پناه آن به این جنایت دست می‌زنند. مثلاً در عربستان سعودی قتل ناموسی

و یک عمو) شرکت داشتند. سه نفر از طراحان قتل در استرالیا زندگی می‌کردند و بقیه در سوئد و کردستان عراق. پدر در سال ۱۹۹۹ دو دخترش پلا و خواهر جوان‌ترش را که از مهاجرین کرد عراقی در سوئد بودند، به دهوک در کردستان عراق برد و پلا را به قتل رساند. عمو پلا را استرالیا برای اجرای قتل به دهوک رفته بود. در مواردی که خانواده‌ی گسترده یا روابط عشیره‌ای وجود دارد، همه‌ی طایفه چشم به راه «پاک کردن لکه‌ی ننگ» هستند.

در سیستم قضایی غرب مثلا در انگلستان، قتل ناموسی را از نوع قتل عمد و «جرایم سازمان‌یافته» (crime organised) به حساب می‌آورند. این نوع جنایت با برنامه‌ریزی قبلی انجام می‌شود؛ و مرتکبین برای جلوگیری از افشای جنایت و گریختن از مجازات زمان و شیوه‌ی قتل را حساب شده تعیین می‌کنند. دادگاه هم به نوبه‌ی خود آن را مانند جرایم سازمان‌یافته حساب می‌کند و برای شاهدان حمایت از انتقام‌جویی بستگان را فراهم می‌کند و به خاطر عمدی بودن قتل مجازات سنگین‌تری تعیین می‌کند.

ویژگی قتل ناموسی را در رابطه با سایر سنت‌های جامعه‌ی مردسالار ایران نیز می‌توان دید. نظام‌های پاتریارکی شیوه‌های بسیار گوناگونی برای کنترل جنسیتی زن به کار می‌برند. برای مثال سنت ختنه‌ی دختران، حجاب و پوشش اسلامی، جداکردن زن و مرد (آپارتاید جنسی)، زن‌ستیزی زبانی، یا مجازات مرگ برای رابطه‌ی جنسی دو زن («ساحقه» در قوانین کیفری ایران) همه در همخوانی و همگویی با هم بخشی از پروژه‌ی کنترل جنسیتی زنان را تشکیل می‌دهند. به این ترتیب از نظر تئوری نمی‌توان پاتریارکی را به یکی از مولفه‌هایش - دین، قانون، سنت، فرهنگ، اقتصاد، سیاست، زبان، هنر... - تقلیل داد. هم‌چنین پاتریارکی محصول بدبختی یا زن‌ستیزی یا خشونت‌خواهی این یا آن مرد نیست. به عبارت دیگر پاتریارکی یک پدیده‌ی اجتماعی است نه پدیده‌ی روانی، ذهنی و فردی اگرچه این نظام روان و ذهن و فکر فرد را شکل می‌دهد. پاتریارکی، نظام، سیستم، ساختار و رژیم اعمال قدرت جنسیتی مرد بر زن است. آن‌چه این نظام تولید یا تأمین می‌کند سلطه‌ی جنسیت مرد بر جنسیت زن است، رابطه‌ای که در ادبیات مارکسیستی و فمینیستی با مفهوم ستم بیان می‌شود. پاتریارکی مثل هر سیستم دیگری در ضمن تولید خود را بازتولید می‌کند. اگر پاتریارکی ریشه در پیدایش مالکیت خصوصی، تقسیم جامعه به طبقات متخاصم و پیدایش خانواده دارد، امروز بعد از هزاران سال دگرذیبی در فرمایشی‌های برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری به شکل شبکه‌ای از روابط جنسیتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، زبانی، ادبی و هنری عرض اندام می‌کند.

به این ترتیب این استدلال که قتل ناموسی مثل هر قتل دیگری است یا مانند سایر خشونت‌های خانگی است مستند به فاکت‌ها یا شواهد این جنایت و درک درستی از نظام پاتریارکی نیست. بر اساس آن‌چه در فوق گفته شد و مطالعه‌ی تطبیقی در مورد خشونت علیه زنان، می‌توان گفت که قتل ناموسی قتلی ویژه است که در ویژگی خود بخشی از پدیده‌ی جهانی قتل زنان را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، ویژگی و جهانشمولی نه جدا از هم بلکه در رابطه‌ی دیالکتیکی قرار می‌گیرند. قتل ناموسی را نمی‌توان فقط به فرهنگ جامعه منسوب کرد. ماشینی قتل، نظام پاتریارکی است که فرهنگ فقط یک مولفه‌ی آن را تشکیل می‌دهد. هم‌چنین فرهنگ یک جامعه بسیار متنوع است. در کشورهایی که اسلام دین اکثریت است از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم تاکنون فرهنگ زورانه‌ی ضد ستم بر زنان به وجود آمده است. در ادبیات، روزنامه‌ها، مجلات و کتب این کشورها نوشته‌ها و آثار هنری متعدد در رد ستم بر زنان و تبلیغ برابری زن و مرد و مخالفت با خرافات پاتریارکی از جمله خرافات دینی و عرفی ارائه شده است، در عین حال دانش فمینیستی هم بیش از یک قرن سابقه دارد. در عرصه‌ی حقوقی - سیاسی نیز پیشرفت‌های زیادی صورت گرفته است. برای مثال ترکیه مدت‌ها قبل از فرانسه و سوئیس حق رأی زنان را به رسمیت شناخت. علاوه بر این، زنان بیش از یک قرن است تشکلات دفاع از حقوق خود، روزنامه و مجلات و سایر بنیادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را درست کرده‌اند. همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که فرهنگ این منطقه از دنیا، مثل

قانونی است و در بعضی کشورها مانند اردن، مراکش و پاکستان قانون یا تعبیر آن در دادگاه، یا جنایت را بدون کیفر می‌گذارد یا آن را به حداقل می‌رساند. نمونه‌ی ایران گویا است. طبق مطالعه‌ی پروین بختیارنژاد در مورد قتل‌های ناموسی در ایران (فاجعه‌ی خاموش «قتل‌های ناموسی»، ص ۵۱)،^۱ در واقع مجرمین قتل‌های ناموسی در ایران در پناه دو ماده‌ی قانونی ۲۲۰ و ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی بدون نگرانی از مجازات، اقدام به قتل زنان می‌کنند.

ماده‌ی ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه‌ی مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد.

قاتل یا قاتلین تمامی دختران و زنانی که به دست پدر یا سایر بستگان خود به قتل رسیده‌اند، با اطلاع از این ماده قانونی خود را مبری از مجازات می‌دانند و با خاطری آسوده اقدام به قتل آن‌ها می‌کنند.

اما ناموس تنها یک نهاد یا سنت دینی نیست. درک درست تئوریک از رابطه‌ی دین و خشونت اهمیت فراوان برای مبارزه علیه این جنایت دارد. دین یکی از بنیادهای جامعه‌ی کهن است و همراه با سایر بنیادها، از جمله خانواده، خشونت علیه زنان را سازماندهی می‌کند. پاتریارکی، چه نوع فئودالی و عشیره‌ای و چه شکل مدرن و سرمایه‌داری آن، یک نهاد یا سیستم اجتماعی است که دین یکی از مؤلفه‌های آن به شمار می‌رود. در دولت‌های غرب که «جدایی دین و کلیسا» مدت‌ها پیش صورت گرفته است، قتل زنان به خاطر زن بودن هم‌چنان ادامه دارد. در ایران نیز سرنگونی رژیم اسلامی و حتی تأسیس یک دولت سکولار قتل ناموسی را بلافاصله از عرصه‌ی روابط جنسیتی خارج نخواهد کرد. هم‌چنین، قتل ناموسی یک پدیده‌ی صرفاً اسلامی نیست و مورد تأیید سایر دین‌ها هم بوده است. در واقع در قرآن تنها چهار مورد رابطه‌ی جنسی زن و مرد خارج از ازدواج («زنا») ذکر شده است و در هیچ موردی مجازات قتل برای زن یا مرد تعیین نشده است، اما متون شریعت به تفصیل به بحث ناموس و مجازات متخلف می‌پردازند. مجازات وحشیانه‌ی سنگسار نیز در قرآن نیامده است و ابتدا در متون دینی یهودی ذکر شده است.^۲ هیچ یک از این‌ها مسئولیت بنیاد دین و حکومت تئوکراتیک ایران و سایر رژیم‌های اسلامی را در ارتکاب جنایت علیه زنان سبک‌تر نمی‌کنند.

یکی از ویژگی‌های قتل ناموسی شرکت زنان خانواده در این جنایت است. با وجود این‌که این جنایت بدون هیچ پرده‌پوشی اعمال خشونت‌مردانه بر زنان است، مادر و خواهر و دختر در پیروسی قتل با مردان هم‌دستی می‌کنند. بختیارنژاد در تحقیق خود می‌نویسد (ص ۳۲-۳۳):

با هر زنی که امکان گفت و گو در این مورد را پیدا می‌کنم، سوال می‌کنم واکنش مادرها به هنگام قتل دختران چگونه است؟ آیا آن‌ها به مردان خانواده اعتراض نمی‌کنند؟ از دختران‌شان حمایت نمی‌کنند؟

از همه آن‌ها می‌شنوم که به هنگام قتل دختر، مادران نهایت همکاری را با مردان (اعم از شوهر، پسر، برادر و...) می‌کنند! زیرا عدم همکاری آن‌ها به معنای شریک بودن مادران در جرم دختران است...

متأسفانه فضای فرهنگی این مناطق به گونه‌ای است که افراد در چنین شرایطی آن‌چنان احساس سرافکنندگی و بی‌ابرویی می‌کنند که برای پس گرفتن آبرو و حیثیت خود دست به هر کاری حتی قتل عزیزان خود می‌زنند. در این رابطه نمونه‌های فراوانی از همکاری زنان با مردان در قتل‌های ناموسی ذکر می‌شود.

مثالی دیگر از انگلستان، که در سال‌های اخیر در آن‌جا چندین قتل ناموسی صورت گرفته است: دادگاه یک مادر بزرگ و پسرش را به خاطر برنامه‌ریزی و قتل عروسش (همسر پسرش) به حبس ابد محکوم کرد. این مادر بزرگ یک جلسه‌ی خانوادگی فراخوانده بود که در آن طلاق پسر و عروسش را تقبیح کرده و فرمان قتل عروسش را صادر کرده بود.

شرکت مرد و زن در قتل تنها محدود به افراد خانواده‌ی بلافصل نیست. خویشاوندان نیز جنایت را تأیید می‌کنند و یا در آن شرکت می‌کنند. برای مثال در برنامه‌ریزی قتل پلا اطروشی ۱۱ نفر و در عمل قتل پنج نفر از آن‌ها (پدر، سه برادر

منطقه‌ی خود، آیا وظیفه‌ی نقد این سنت‌ها را در حوزه‌ی عمومی و با صدای بلند ندراید؟ آن‌ها با سکوتی تلخ و سپس کلامی بریده بریده خطرات جدی نقد این سنت‌ها را گوش‌زد می‌کردند.

مثال دیگری از ترکیه جنبه‌ی دیگری از برخورد ناسیونالیستی به خشونت را نشان می‌دهد. در ترکیه ناسیونالیست‌های ترک ادعا می‌کنند که قتل ناموسی فقط در بین کردها دیده می‌شود و این به خاطر عقب‌ماندگی و روستایی و عشیره‌ای بودن آن‌ها و ناتوانی آن‌ها در ترک شدن و متمدن شدن است. اما از آن‌جا که وجود این خشونت در ملت ترک انکارناپذیر است، ادعا می‌کنند که در جامعه‌ی ترک قبل از گرویدن به اسلام روابط جنسیتی برابر بود، زن‌ها حجاب نداشتند و حتی بر مسند حکومت می‌نشستند. به این ترتیب خشونت علیه زنان سنتی بیگانه است که دین اسلام و عرب‌ها به ملت ترک تحمیل کرده‌اند. همین ادعا را ناسیونالیست‌های فارس، پشتو، دری، ترکمن، کرد و غیره می‌کنند. برای مثال یکی از فعالین جنبش ضدخشونت در کردستان عراق در پاسخ به این سوال که «ختنه کردن زنان چگونه به سنت گرد تبدیل شده است» (سوالی که فرض می‌کند این سنت بیگانه است)، می‌نویسد:

می‌توان گفت که فرهنگ کرد تحت تأثیر فرهنگ ملت‌های اشغال‌گر قرار گرفته است. در بین بیشترین این فرهنگ‌ها و اشغال‌گرانی که اثرشان بر فرهنگ‌مان آشکار است، فرهنگ عرب و ترک بوده که از طریق دین اسلام از شبه جزیره‌ی عربستان به کردستان رسیده است و در سال ۳۱ هجری/۶۳۴ میلادی عرب‌هایی که دین اسلام را به کردستان منتقل کردند همراه خود بعضی سنت‌ها را آوردند که در بین کردها وجود نداشت مثل ختنه کردن دختران.^۳

این ادعا، مستند به هیچ شاهده‌ی نیست و خیالی‌فانی صرف است زیرا هیچ اطلاعاتی از دین یا روابط جنسیتی در بین کردها در اوایل اسلام در دست نیست. در کند و کاو بیشتر معلوم می‌شود که منظور از فقدان پاتریارکی و برابری زن و مرد قبل از اسلام جامعه‌ی عشیره‌ای است که زنان چادر و حجاب نداشتند و گاهی، در فقدان حاکم مرد، یک زن موقتاً حکمرانی می‌کرد. این که بیشتر مسلمانان دنیا غیرعربند و بخش مهمی از شریعت محصول پاتریارکی مسلمانان غیرعرب است هیچ وقت مطرح نمی‌شود.

۳. خشونت: ستم و استثمار - جنسیت و طبقه

جنبش کمونیستی به مراتب بیش از جنبش‌های ناسیونالیستی به «مسأله‌ی زن» و رهایی زنان توجه کرده است و در نتیجه بیشتر به مبارزه با ستم بر زنان از جمله خشونت و قتل ناموسی پرداخته است. احزاب کمونیست در برنامه‌ی خود برای تغییر نظام سیاسی، رفع ستم بر زنان را مد نظر داشتند، زنان را بسیج می‌کردند، سازمان زنان و نشریه‌ی زنان به راه می‌انداختند و هشت مارس را جشن می‌گرفتند. کمونیست‌ها، چه حزبی چه غیرحزبی، در این مبارزه پیگیرتر از سایرین بودند. برای مثال شاعر کمونیست عبدالله گوران (۱۹۰۴-۱۹۶۲)، بزرگ‌ترین چهره‌ی ادبیات کردی مدرن، ستم بر زنان و مخصوصاً سبعت قتل ناموسی را در اشعار خودش برملا کرده است.^۴ اما اگر چه حساسیت کمونیسم به ستم از ایدئولوژی و درک تئوریک پاتریارکی برمی‌خیزد، بسیاری از سازمان‌های کمونیستی درکی غیرمارکسیستی و چه بسا ضدمارکسیستی از پیوندهای روابط جنسیت با نظام طبقاتی دارند.

درک غالب در جنبش کمونیستی این است که «ستم بر زنان، ستم طبقاتی است» و یا «زنان تحت ستم مضاعف هستند، یکی ستمی که به عنوان زن تجربه می‌کنند و دیگری ستم یا استثمار که بر همه‌ی کارگران اعمال می‌شود». یک پیامد این «تئوری ستم مضاعف» این است که ستم اگر هم بر زنان طبقات استثمارگر اعمال می‌شود مسأله‌ی کمونیست‌ها نیست. چکیده‌ی این ادعا این است که ستم جنسیتی ستم طبقاتی است، یعنی تفاوتی بین ستم و استثمار وجود ندارد؛ و هنگامی که ستم را که پدیده‌ی سیاسی است (تقسیم نابرابر قدرت دو جنسیت) با استثمار که پدیده‌ی اقتصادی است (تصرف کردن ارزش اضافی) اشتباه می‌کنند به این نتیجه‌ی ضدمارکسیستی می‌رسند که «با لغو روابط کارمزدی ستم بر زنان

کشورهای غرب، هم مولفه‌ی بسیار قوی و کهنسال پاتریارکی دارد و هم مولفه‌ی جوان‌تر اما رو به رشد ضدپاتریارکی. این مولفه‌ی جدید با بیش از صد سال تاریخ جزء جداناپذیر این فرهنگ است. به این ترتیب هنگامی که نژادپرستان غربی (نژادپرستی سفید) کل فرهنگ کشورهای شرق را ضد زن به حساب می‌آورند در واقع با این کار زن‌ستیزی و جهان‌بینی پاتریارکال خود را به نمایش می‌گذارند زیرا بیش از صد سال مبارزه‌ی زنان را در بیش از نیمی از دنیا انکار می‌کنند. آن‌ها با این سیاست جهانی بودن مبارزه‌ی زنان را علیه پاتریارکی انکار می‌کنند، زنان جامعه‌ی خود را از سایرین جدا می‌کنند، و تلاش می‌کنند که آن‌ها را تحت پرچم نژادپرستی، ناسیونالیسم و فاشیسم به زیر سلطه‌ی پاتریارکی مردسالاری «مدرن» خود بکشند. یکی از واقعیت‌های آمریکای شمالی و اروپا این است که نژادپرستان و محافظه‌کاران معمولاً آنتی فمینیست‌های افراطی هستند.

فمینیست‌هایی که به بهانه‌های مختلف از جمله نگرانی از افتادن در چاله‌ی نژادپرستی تلاش می‌کنند قساوت این جنایت را تخفیف بدهند، در واقع به چاه پاتریارکی و ناسیونالیسم و بومی‌گرایی (nativism) و بنیادگرایی دینی می‌افتند. آن‌ها هم مانند نژادپرستان غرب، فرهنگ و سیاست فمینیستی جامعه‌های شرق را که بیش از یک قرن سابقه دارند، بیگانه و غربی و تقلیدی و اقتباسی (derivative) به حساب می‌آورند، گویی که زنان و مردان شرق توانایی درک این سعیت و مقابله با آن را ندارند. این فمینیست‌ها نه از موضع منافع زنان بلکه از موضع مصلحت ملت و دین که بنیادهای پاتریارکی هستند حرکت می‌کنند. تعجب‌آور نیست که این سیاست جنسی (gender politics) با سیاست بنیادگرایان همسویی و همراهی دارد.

۲. خشونت پاتریارکی و ناسیونالیسم

خشونت و ناسیونالیسم تنها در غرب به هم نمی‌رسند. ناسیونالیسم از آغاز پدیده‌های پاتریارکال بود. هنگامی که ناسیونالیسم برای بار اول در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸ در غرب به قدرت رسید (انقلاب فرانسه ۱۷۸۹، آمریکا ۱۷۷۶)، زنان شهروندان درجه دوم به حساب می‌آمدند و از بسیاری حقوق سیاسی از جمله حق رأی دادن و انتخاب شدن، محروم بودند. این هم‌زمان با پیدایش فمینیسم بود و زنان بعد از یک قرن و نیم مبارزه توانستند دولت بورژوازی را مجبور به پذیرفتن حق رأی همگانی بکنند. ناسیونالیسم در شرق در اواخر قرن نوزدهم پیدا شد و متأثر از جنبش حق رأی زنان در غرب، بحث برابری یا رهایی زنان را در محدوده‌ی فمینیسم لیبرالی مطرح می‌کرد. جنبش‌های ناسیونالیستی شرق به جز رفرم حقوقی-قانونی مثلاً رفع حجاب، حق تحصیل، یا حق دسترسی به کار غیرخانگی پروژه‌ی دیگری برای مقابله با پاتریارکی نداشتند. پروژه‌ی آن‌ها مدرنیته کردن پاتریارکی فئودالی بود. در واقع در زمینه‌ی خشونت علیه زنان، همه‌ی جنبش‌های ناسیونالیستی بعد از کسب قدرت دولتی، از رفع خشونت حتی در عرصه‌ی قانون ناتوان ماندند. مثلاً هم در ایران دوره‌ی پهلوی و هم در سایر کشورهای خاورمیانه قتل ناموسی یا مجاز بود یا مجازات محدودی برای آن قائل می‌شدند.

در سال‌های اخیر که قتل ناموسی اشاعه‌ی بیشتری یافته، ناسیونالیسم، ناتوان از کنترل آن، تلاش می‌کند که کارنامه‌ی خود و ملتش را پاک‌سازی کند و این خشونت را نتیجه‌ی «آلوده شدن» ملت پاک و منزه خود به سنن بیگانه اعلام نماید. اما ناسیونالیست‌های شرق نیز با این کار نژادپرستی و زن‌ستیزی خود را هم‌زمان به نمایش می‌گذارند و به جای مبارزه با خشونت به خرافات ملی دامن می‌زنند. به بخشی از جمع‌بندی تحقیق بختیارنژاد توجه کنید (ص ۹۳):

گفت و گوهای طولانی من با برخی از این مردان به من تفهیم کرد که آن‌ها به راحتی خود را آماده‌ی نقد قدرت می‌کنند، ولی هرگز تمایل یا جرأت نقد سنت‌های اجتماعی خود را ندارند. بسیاری از آن‌ها حتی سعی می‌کردند این مسأله را کم‌رنگ جلوه دهند. ولی پرسش‌های پی در پی و طولانی من، آن‌ها را واداشت تا ابراز کنند، نقد این سنت‌ها، به زعم آن‌ها، منجر به اختلافات و کینه‌های عمیق اقوام و طوایف نسبت به یکدیگر و نیز بایکوت فرد از سوی قوم و طایفه‌ی خود می‌گردد.

شنیدن این جملات مرا متوجه هسته‌ی بسیار متصلب سنت‌ها و عرف درون قومی کرد. از مصاحبه شونده‌گان می‌پرسیدم که شما به عنوان افراد روشن‌فکر

است. با وجود این، تاریخ مدون اگرچه تاریخی مردانه است، مقاومت انفرادی و پراکنده‌ی زنان را ثبت کرده است. آن‌چه روشن است این است که نظام پاتریارکی با مبارزات خودرود، پراکنده و بدون تشکیلات و تئوری انقلابی آسیبی نخواهد دید. آگاهی فمینیستی، به معنی درک تئوریک و تاریخی جایگاه زنان در جامعه و ارائه‌ی چشم‌اندازی برای رهایی از ستم (ابتدا به شکل مطرح کردن برابری حقوقی زن و مرد) به قرن هجدهم، یعنی عصر روشنگری، بر می‌گردد. دویست سال تاریخ فمینیسم در برابر چند هزار سال تاریخ پاتریارکی زمانی بسیار کوتاه اما غنی و پر از تجربه است.

زنان آگاه ایران از همان روز اول به قدرت رسیدن رژیم اسلامی با پروژه‌ی اسلامی کردن روابط جنسیتی مبارزه کردند اما سازمان‌های کمونیستی از همان آغاز به این مبارزات پشت کردند، به این بهانه که ایران در خطر تهاجم امپریالیسم است و «مسئله‌ی زنان» فرعی است و به این ترتیب به استقرار تئوکراسی زن‌ستیز کمک رسانند. با وجود این، مقاومت زنان در سی و چند سال گذشته در همه‌ی عرصه‌ها از زندان‌خانه گرفته تا زندان‌های رژیم ادامه یافت. سازمان‌های کمونیستی هم‌چنان این نیروی عظیم سیاسی را رها کرده‌اند و در حدی که به آن توجه می‌کنند، تلاش دارند که مبارزه‌ی زنان را، که مبارزه‌ی سیاسی و آگاهانه است، به دنبال‌چاهی مبارزات اقتصادی کارگران تبدیل کنند. اگر نیروهای ملی و مذهبی برای کنترل جنبش زنان اصلاح قوانین زن‌ستیز را وعده می‌دهند، جریان‌های کمونیستی به توهم رفع «ستم مضاعف» از طریق مبارزات کارگری دامن می‌زنند. در این شرایط، ضعف اصلی مبارزات زنان نه در عرصه‌ی عمل (مقاومت‌های خودجوش و خودرود) بلکه در عرصه‌ی آگاهی (تئوری و سیاست) است. از میلیون و مذهبیبون یا هر ترکیبی از آن‌ها نمی‌توان انتظار داشت که چشم‌اندازی فراتر از فرم قانونی داشته باشند. افق فکری و سیاسی آن‌ها دسترسی به قدرت دولتی یا شرکت در آن است تا بتوانند نظام پاتریارکی را از خطری که با آن مواجه شده - خطر زنان به عنوان یک نیروی سیاسی جدید - نجات بدهند. نیروهای چپ، مشخصاً سازمان‌های کمونیستی، فرو رفته در گرداب اکونومیسم، تا وقتی که به خانه تکانی جدی و نوسازی تئوری و پراتیک جنبش کمونیستی دست نزنند، سرنوشتی بهتر از جریان‌های رفرمیست نخواهند داشت.

مارکسیسم هنوز تنها موضع تئوریک است که توانایی دگرگون کردن دنیا و ارائه‌ی آلترناتیو کمونیستی را دارد. اما مارکسیسم هم مدام باید تکامل یابد به ویژه در دنیای معاصر به دنبال شکست‌های بزرگ تجربه‌ی سوسیالیسم در قرن گذشته. اگرچه مارکسیسم نقش بسیار مهمی در تئوریزه کردن نظام پاتریارکی و رهایی زنان بازی کرده است، امروز بیش از هر زمان دیگر نیاز به نوسازی خود در همه‌ی زمینه‌ها و به ویژه درک دقیق‌تر از روابط جنسیت دارد. سازمان‌های کمونیستی بدون دریافت و جذب انتقادی دانش وسیع فمینیستی قادر نخواهند بود که خرقه‌ی اکونومیسم و شوونیسم مردانه را از تن در بیاورند و دور بریزند. برای مارکسیست‌ها نباید درک این مشکل باشد که هیچ حزب کمونیستی نمی‌تواند در فردای به دست گرفتن قدرت دولتی، نظام پاتریارکی را با لغو کارمزدی از میان بردارد زیرا سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی است نه یک شی و نظام کارمزدی با صدور احکام و قوانین و اتکاء به زور دولت از جا تکان نخواهد خورد. ♦

۱. http://www.feministschool.com/IMG/pdf/_-.pdf

G. Schacht, "zina," *Encyclopaedia of Islam*, First Edition, Vol. VIII, 1993, pp. 1227-1228; R. Peters, "Zina or zina," *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition, Vol. XI, p. 508.

۳. رووناک فه ره ج حیم، خه ته نه کردنی کچان، سمنه‌تری راگه‌یاندن و رووناکبیری ژنان، سل‌تمانی، ۲۰۰۳، لاپه‌په‌ی ۱۹.

۴. برای مثال شعر «به‌رندم‌نوسوئک»، دیوانی گ‌ژان، به‌غدا، ۱۹۸۰، لاپه‌په‌ی ۲۰۹-۲۱۱
۵. تردیدی نیست که جنبش کمونیستی ایران یک‌دست نیست و مبارزه بر سر درک این مسائل در جریان است. برای نقد کمونیستی از درک‌های اکونومیستی رایج در سازمان‌های کمونیستی ایرانی از جمله قاطی کردن ستم و استثمار، طبقه و جنسیت، یا جنبش کارگری و کمونیستی مراجعه کنید به: امید به‌رنگ، جنبش کمونیستی و مسئله زن

برچیده می‌شود». اگرچه این ادعاهای اکونومیستی و تقلیل‌گرایانه مورد نقد قرار گرفته‌اند،^۵ آن‌ها را با اتکا به شواهد قتل ناموسی ارزیابی می‌کنم.

قتل ناموسی در درون خانواده که همه‌ی اعضای آن به یک طبقه تعلق دارند صورت می‌گیرد. در هر موردی، قاتلان اعضای یک طبقه‌ی اجتماعی (کارگر، دهقان، فئودال...) و اعضای یک خانواده هستند، نه از دو طبقه‌ی متخاصم. هم‌چنین این قتل‌ها در همه‌ی طبقات صورت می‌گیرند. قتل ناموسی اعمال خشونت طبقه‌ی حاکم بر طبقه‌ی محکوم نیست، زیرا مردان طبقه‌ی فئودال و سرمایه‌دار نیز همین خشونت را بر زنان طبقه‌ی خود اعمال می‌کنند. به این ترتیب، قتل ناموسی مانند بیشتر موارد ستم بر زنان، توسط مردان خانواده انجام می‌شود نه مردان طبقه‌ی دیگر.

اما اگرچه ستم بر زنان از جمله قتل ناموسی فراطبقاتی است، برخورد به ستم و راه‌حل‌های آن الزاماً طبقاتی هستند. برای مثال، طبقه‌ی فئودال در طول تاریخ، تلاشی برای پایان دادن به این خشونت‌ها نکرده است در حالی که بورژوازی، در دهه‌های اخیر آن‌هم تحت فشار جنبش‌های زنان، از طریق حقوقی - قانونی و اشاعه‌ی تعلیم و تربیت به کنترل این خشونت می‌پردازد. کمونیست‌ها علاوه بر دادن آگاهی و سازماندهی و استفاده از ابزار قانونی سعی می‌کنند نظام مردسالار را با حل شبکه‌ی تضادهای تاریخی (کار و سرمایه، کار فکری و بدنی، شهر و ده و غیره) بر بچینند، کاری که یک شبه میسر نخواهد شد و حتی در دوران طولانی سوسیالیسم هم به انجام نخواهد رسید.

۴. خشونت علیه زنان: خودرویی و آگاهی

هر چه دانش ما درباره‌ی خشونت علیه زنان و به ویژه قتل ناموسی پیشرفت بیشتر می‌کند، نظام پاتریارکی با خشونت بیشتر جنگ علیه زنان را ادامه می‌دهد. پروین بختیار نژاد (ص ۵۲) گزارش می‌دهد:

... بسیاری از شهروندان خوزستانی و حتی برخی از مقامات قضایی اظهار می‌کردند: پیش از این‌که مردان خانواده اقدام به قتل دختر خود کنند، رضایت‌نامه‌ی محضری به امضای پدر تنظیم می‌کنند که او اجازه قتل دختر خود را صادر کرده است و زمانی که دختر به قتل می‌رسد، سر دختر، با اجازه‌نامه‌ی که قبل از مرگ او تنظیم شده، روی میز قاضی گذاشته می‌شود! و قاضی حداکثر می‌تواند به او برای مدت کوتاهی محکومیت زندان صادر کند و بعد هم او مانند یک قهرمان که لکه‌ی ننگ را از خانواده‌ی خود دور کرده به آغوش گرم خانواده برمی‌گردد.

مبارزه با این سعیت که با هماهنگی خانواده و دین و دولت صورت می‌گیرد، بدون آگاهی انقلابی یعنی تئوری انقلابی و سازماندهی انقلابی میسر نیست. مواضع تئوریک - سیاسی که به اختصار به آن‌ها اشاره شد (اکونومیسم، نسبیت‌گرایی فرهنگی، ناسیونالیسم) هیچ‌کدام توانایی بسیج مردم برای شورش علیه این توحش را ندارند. یکی به بهانه‌ی عرق ملی و دیگری به بهانه‌ی مصلحت طبقه‌ی کارگر رهایی زنان از این رژیم توحش را به آینده‌ی نامعلوم موکول می‌کند. ناسیونالیست‌ها، چه ملی، چه مذهبی، چه سبز چه رنگ‌های دیگر، نه خواست رفع خشونت را دارند نه توانایی آن را و نقش تاریخی آن‌ها رنگ و لعاب زدن به نظام تئوکراتیک است. جنبش کمونیستی که پتانسیل مبارزه با این توحش را دارد خودش در باتلاق اکونومیسم و دشمنی با فمینیسم فرورفته و امروز بیشتر پس مانده‌ای از گذشته است تا پیش‌تاز آینده. این جنبش بدون خانه تکانی جدی، برخورد بی‌محبا به عقب ماندگی‌ها و شکست‌هایش و نوسازی هم‌چنان پس مانده‌ای از گذشته خواهد بود. نوسازی جنبش کمونیستی بدون مبارزه با اکونومیسم و بدون درک مارکسیستی - فمینیستی از نظام پاتریارکی میسر نیست.

شرکت زنان در قتل ناموسی نشانی از عقب‌ماندگی ذهنی بخشی از زنان در مورد ستم پاتریارکی است. این واقعیتی است که در جامعه‌ی پاتریارکی بسیاری از زنان خودشان همدیگر را تحت نظر قرار می‌دهند، تا اصول این نظام را نقض نکنند. تعجب‌آور نیست که هزاران سال ستم هم از طریق اعمال خشونت و هم به وسیله‌ی کسب رضایت (از طریق ایدئولوژی دین، عرف، فولکلور...) تولید و بازتولید شده

JINHA is all-women's news agency based in Diyarbakır
Shahrazad Mojab - Interview with Jinha (October 2014)

■ **Could you start by introducing yourself, telling me about your background as a scholar, what projects you're working on now?**

□ I am a professor at University of Toronto in Education and Women's Studies. I have been working on Kurdish women's movement and struggle over three decades.

Currently I am working on two projects. One is related to women political prisoners from the Middle East and specifically Iran, Turkey, and Palestine. The other is an edited book on Marxism and feminism which will be published in 2015.

■ **Can you discuss how gender has played a role in the ISIS attacks?**

□ Historically women have participated in full force in most of the important movements throughout the region. The participation of women in resistance movements, especially Kurdish women since the 1980s in Turkey, Iran and Iraq, is an understudied area in women's studies. A unique feature of Kurdish women's movement is their continuous struggle for self determination. That is the reason that their political agenda has been different from the agenda of the women's movement of the dominant nation-states. What we see happening in Rojava and the participation of women in the resistance movement in Kobanê, I would argue, is the continuation of a long history and it's important that we recognize it as such.

■ **In the U.S. media there's been an exoticized representation of women, with fashion magazines going to the region to photograph YPJ guerrillas.**

□ It's related to the objectification of women of the region, be it women in Afghanistan in burqa, with a fixation on the cover of the body, or now this fixation on the body of Rojava women in fatigues. This is a way of downplaying the importance of their participation, diverting attention from the meaning of this struggle, and looking only at the bodies of women.

■ **Can you talk about the historical role of gender in the policies of nation-states, U.S. imperialist interventions like the Iraq war, and in the pressures of capitalism?**

□ I cannot think of any cases of capitalist imperialist patriarchal forces that have worked toward the liberation of any population, including women. Also, we have seen and therefore **we have a living memory of the practice of the US imperialism that wherever in the world they have interfered, they have brought more devastation, destruction, and have managed to put an end to any democratic or revolutionary aspiration of people.** Iraq is a very good example. A nation that is destroyed and women have been used to legitimize war and aggression. We saw it in Afghanistan and differently in Iraq. Based on this history, the emancipation of any nation of the Middle East, with the military aggression of the capitalist imperialist patriarchal powers is not possible. If the leadership of Rojava enters into any coalition with imperialist forces; that is the end of the heroic sacrifices that the people of Rojava are engaged in. The U.S. is following what I consider the Vietnamization of the war in the Middle East, which means making the people of Kobanê the "boots on the ground." **I think Rojava have only two options: One option is going the way that Iraqi Kurdistan did: a zone of total dependency, political corruption, violence against women is one the rise, expansion of neoliberalism, or suppression of political dissent. So this is one model. Is Rojava going that way? Or is Rojava going to be a focus of hope for the rest of the Middle East? Or is Rojava going to be a place of hope and aspiration for the rest of the Middle East?** The only option, I think is revolutionary independent struggle, solidarity with progressive forces, and mobilizing secular and left tendencies which are present in the region. Kobanê has done this to some extent, but it still needs to build the revolutionary coalition and not enter into an imperialist one.

■ **Can you speak a little bit about ISIS and where they're coming from?**

□ The struggle of women and Rojava to create and rebuild society has been going on now for 3 years. It's only with the creation of ISIS that we are hearing more about their resistance [in the West]. The intervention of the patriarchal imperialist powers in the region creates and contributes to the creation of the extremist fundamentalist patriarchal violent forces like ISIS. ISIS is their creation, and it was created when they started to topple the Assad regime. So the policy of 'regime change' orchestrated by imperialist powers begs uprising and revolutionary organizing by the people. Revolution is not going to happen through the military intervention and bombing of the nation. It might help changing the head of the state, like what happened in Iraq. But it's not revolution. So one consequence of military intervention in the region is the creation of traditional, extremist, tribal and patriarchal forces which often oppress democratic and progressive forces including secular, nationalist, left or socialist ones. ISIS was created in this process.

■ **Can you talk about the political organization on the ground?**

□ What they have done is remarkable, in terms of equal participation of women, in organizing the communities and municipalities, the equal distribution of resources, and building a community based on collectivity, not competition. And is this sustainable? It depends on the leadership. The PYD leadership is close to the PKK under Abdullah Öcalan. One serious problem in PKK politics is the claim that a democratic autonomous regime can be built in spite of the presence of the Turkish state. In other words, it claims that the nation-state and the state itself are the problem and the Kurds can create an alternative to the nation-state through by-passing the Turkish state. This is utopian because the Turkish state is there to guard the Turkish capitalist and patriarchal society and will not allow a part of the country to establish a different social and political system even if it is within its borders.

■ **What do you see as the state of an international feminism right now?**

□ What I see right now internationally is a huge confusion in terms of what is happening in the Middle East and the women's movement. However, I see that the majority of the women of the oppressed nations of Africa, Asia, and the Middle East are really speaking up and rising up. And we should ask, why don't we have a strong regional women's movement? I know that there have been a lot of street protests and different social media activism in terms of the support for women of Rojava, but it is not a movement in the sense of really taking over the streets of major cities in the Middle East, organizing women and men and making the struggle of women in Rojava a cause for building a strong international feminist coalition. However, globally, transnationally, and regionally, it's really time to think about rebuilding a powerful international feminist movement.

■ **What kinds of solidarity are necessary for survivors of the violence of ISIS/Dayesh?**

□ I participated myself in the resistance in the city of Sanandaj in 1980 in the Kurdish region of Iran when the city was under siege, when the city announced independence and resisted military aggression by the Islamic regime for 25 days. The city was very much organized the same way as we hear the stories of Rojava. Now, Solidarity and building coalitions in support of Rojava is extremely important. The news about how support is building internationally has to reach them [in Rojava] as well, because it will be a source of inspiration and strength. As I recall from my own experience, I would ask myself, would anyone in the world understand or know what is going on in this little corner? The success of [Rojava] will be an important achievement for all of us. That's why solidarity is very important, **cautious solidarity and building coalitions is important. And I would say cautious because we have to also be able, based on our knowledge of history, to give the warning related to strategic decisions that the leadership of the PYD might take in this very important and critical moment.**

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 34 February 2015

Adress:

ZAN

Postfach 850422

KoIn 51029

Germany

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

www.8mars.com

facebook.com/8MarsOrg

Price: €3- £3